

سال چهاردهم - شماره پیاپی ۱۶۱ - اول تیرماه ۱۴۰۲ - ۷ دلار

AZADI

No 5 Vol.14 ; 21 June, 2023. Published by Pars Mass Media, Inc.

آزادی
نشریه ماهانه

اجتماعی، ادبی، هنری



زنان ایران: نه! به حجاب اجباری

با آثاری از: * دکتر همایون آرام * مرتضی ابرائی * زنده یاد دکتر طلعت بصری * کیخسرو بهروزی * سرداربینا * مرتضی پاریزی * بهمن چهاردهی * اشرف حمیدی * هادی خرسندی * الهه خوشنام * محمدعلی دولتشاهی * مجیدزندیه * دکتر منصور سیاوشی * تیمور شهابی * روحپروور شیرانی * دکتر محمد علی صوتی * دکتر زهرا کریمی پور * دکتر رزمی کهن * استادعلامه جلال همائی * پروفیسور کاظم ودیعی * ک. هومان * غزاله یزدی



در هفته های اخیر ظاهراً تب و تاب انقلاب «زن زندگی آزادی» فروکش کرده و رهبران آمریکا و اروپا سرمست از گفتگوهای خود با جمهوری تروریست اسلامی هستند. این رهبران وقیح، سرنوشت مردم ایران را به بازی گرفته اند زمانی می گویند ما در کنار مردم ایران ایستاده ایم . و زمانی دیگر به معامله ای بسیار ننگین با تروریستهای اسلامی حاکم بر ایران تن می دهند. تازه ترین نمونه آن بده وستان شرم آوری است که روز جمعه ۲۶ مه ۲۰۲۳ برابر با پنجم خردادماه ۱۴۰۲ بین بلژیک و آخوندها صورت گرفت. یک تروریست را به جمهوری اسلامی تحویل دادند و یک گروگان بلژیکی را از ایران تحویل گرفتند... یک حیوان صفت آدمکش را دادند و فردی را که ظاهراً بیگناه بوده و فقط بعنوان گروگان در جمهوری آخوندی نگهداری می شده گرفتند. بدون این که به عاقبت این کار زشت و غیر انسانی ببندیشند. آخوندها باین موفقیت بازمم گروگان خواهند گرفت. و بازم از غرب برای آزاد کردن آن گروگان امتیاز می خواهند . این کسب و کار جمهوری اسلامی است. محسن رضائی زمانی گفته بود چند گروگان از غرب می گیریم و برای آزادی هر یک میلیونها دلار درخواست می کنیم و به این ترتیب جبران تحریمهایی که بر ما تحمیل کرده اند خواهد شد. رهبران غرب شخصیت های بی ریشه ای هستند. هم از نظر سیاسی عقب افتاده اند وهم از نظر انسانی دچار کمبودهای اخلاقی هستند. مگر کارتر نبود که بهترین دوست آمریکارا بخاطر عقل و شعوری که داشت و نمی خواست به آمریکا باج بدهد از تخت سلطنت به زیر کشید. حالا شما بگوئید ما مردم بودیم که این جنایت را در حق خودمان کردیم. حق باشماست اما تیر خلاص را کارتر و همتایان اروپائی اش شلیک کردند.

نخست وزیر بلژیک در باره دادوستد بسیار غیراخلاقی که با رژیم اسلامی داشت گفت: «هموطن ما ۴۵۵ روز را در شرایط غیرقابل تحمل در زندان گذراند، بیگناه...»
آقای نخست وزیر بلژیک که خیلی هم ادعای دموکرات بودن دارید، اگر یک بلژیکی ۴۵۵

روز در زندان مخوف جمهوری اسلامی در شرایط غیرقابل تحمل گذرانده است چشمانت را باز کن و گوش های کرت را به صدای ایرانیان در همان پشت دیوار مقر نخست وزیریت بسیار که حکایت از ۴۴ سال شرایط غیرقابل تحمل برای ۸۵ میلیون مردم بخت برگشته ایران دارد . هم تبعه تو و هم مردم وطن از دست داده ایران هردو انسانند حتی اگر آخوندها تبعه بلژیک را می کشتند تو نباید انسانیت را زیر پا می گذاشتی و یک آدمکش عاری از شرف را که تروریست بودنش دردآگاههای خودشما به اثبات رسیده است آزاد می کردی. این ننگ تا ابد بر پیشانی تو و حکومت بلژیک باقی خواهد ماند.

امروز هویت زشت حکومت بلژیک فاش شد و فردا نوبت آمریکا و متحدین اوست که با آخوندها قراردادی را امضاء خواهند کرد که هدف آن برای آخوندها باقی ماندن در قدرت و برای آمریکا و متحدانش سود سرشار و چپاول ملت ایران و بردن ملتی سرفراز به قتلگاه جباران دینی است. امروز ملت ایران بیش از هر زمان دیگری تنها و بی یار و یاور است.

به زیر کشیدن جمهوری اسلامی با کمک خارجی محال است زیرا امروز می بینیم که همه کشورها در ظاهر علیه جمهوری اسلامی حرف می زنند و در باطن به نفع این رژیم سفاک عمل می کنند. ایرانیان باید با هم متحد شوند و با توان و بنیه خویش حکومت بچه کش و دزد و فاسد جمهوری اسلامی را از تخت فرعون خود به زیر بکشند. و درد ما ملت درهمین کلمه اتحاد ریشه دارد. چند کنشگر به اصطلاح سیاسی که هر کدام ادعای مخالفت با جمهوری آخوندی را دارند در فضای مجازی با هم بحث می کنند تا مثلاً به نقطه اشتراکی دست پیدا کنند و باهم متحد شوند. و بیکباره مثل لات های چاله میدان شروع می کنند به عربده کشی و رکیک ترین حرفهارا بهم نثار می کنند. هر کس این ویدیو را دیده است بی اختیار این جملات بر لبش جاری شده است که: خاک بر سر تان باین مبارزه کردن تان علیه آخوندها.

دوستی ادعا می کرد که مردم ما حداقل در این جمهوری بی حساب و کتاب شعور سیاسی شان بسیار بالا رفته است. گفتم مردم عادی شاید ولی مبارزین با اصطلاح «در صحنه» شعورشان را تحت سیطره جمهوری از دست داده اند. برای متحد کردن مردم و اتخاذ تصمیماتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ۸ نفر باهم قرار می گذارند دورهم جمع شوند. در جلسه اولیه سه نفر غایب هستند و نوار ویدیویی بجای آنها در جلسه حضور دارد. بعد تبدیل به شش نفر می شوند و این شش نفر هم باز به چهار نفر و بعد به سه نفر تقلیل می یابد. درد آنها که این شورا را ترک کردند این است که چرا یکی از این اعضا فرزند پادشاه و نوه پادشاه است و این عنوان از اهمیت وجودی آنها در این شورا می کاهد.

هر چه شاهزاده بگوید به خدا قسم به کوروش قسم من به هیچوجه خواهان عنوان پادشاهی نیستم . من هرگز نمی خواهم در ایران آزاد آینده سمتی داشته باشم. تنها فکروذکر من نجات ایران و آزادی مردم ایران از زیر یوغ دیکتاتورترین حکومت جهان است کسی این حرف را نمی شنود. آقایان که عنوان مبارز سیاسی به خود داده اند برای ما باورند که یا آزادی ایران باید بنام من رقم بخورد و یا همچنان با رژیم آخوندی دست بگریبان باشد. این صفت مذموم را امروز کسب نکرده ایم. متأسفانه قرنهایست در وجود ما خانه کرده است. هیچیک از ما توان دیدن موفقیت یک هموطن را نداریم. مثالی که همه ما آن را بارها شنیده ایم این است که ما در فوتبال که ورزشی دسته جمعی است زیاد موفق نیستیم اما در کشتی که ورزشی تک نفره است حرفهای زیادی برای گفتن داریم. این حقیقت بارزی است که ما ایرانی ها در کارهای دسته جمعی موفق نیستیم چون نمی توانیم باهم متحد شویم.

صفت دیگری که در وجود ما نهادینه شده است ایمان به قضا و قدر است. بقول یکی از همکاران فرهیخته ، داریوش سوم وقتی در برابر اسکندر شکست خورد تاج شاهی را به او تقدیم کرد و گفت تا امروز این تاج بر سر من بود و از امروز مقدر چنین است که تاج بر سر تو باشد. قرنها بعد شاه سلطان حسین صفوی در برابر محمود افغان با اعتقاد به تقدیر و خواست خدا تاج را بر سر او نهاد. این صفات زشت در قرن بیست و یکم طرفداری ندارد . بنابراین اگر بنشینیم و بگوئیم مردم دست از خیزش علیه رژیم کشیده اند حال ببینیم خدا چه می خواهد... سرنوشتی بدتر از این به سراغمان خواهد آمد. بسیاری نیز ساکت و نظاره گر اقدام دیگرانند که به اکثریت خاموش معروف اند. و در مجموع همه ما ایرانیان در انتظار ظهور یک منجی نشسته ایم. روزی نیست که این عبارت بگوش ما نرسد: « آقا انقلاب رهبر می خواهد» اما هیچیک از ما حاضر به پذیرفتن یک رهبر نیستیم. همه می خواهیم خودمان رهبر باشیم. بدون اینکه القاب رهبری را بدانیم.

نتیجه : اوضاعی پیش می آید که هم اکنون شاهد آن هستیم. و تا متحد نشویم، و متفقاً یک نفر یا یک شورا را بعنوان رهبری قبول نکنیم وضع همین است. امروز تک تک ما مسئولیم. اگر در خانه نشسته ایم و قدمی برای تغییر اوضاع سیاسی مملکت بر نمی داریم جدا مسئولیم. اگر با نوشتن می توانیم افکار مردم را آماده انقلابی همه گیر کنیم و نویسیم مسئولیم. بطور کلی اگر با قدمی یا قلمی یا درمی نتوانیم با مردم داخل همراه شویم مسئولیم. پس بپا خیزید و به ندای حافظ گوش کنید که گفت: بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن حیفا باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

مرتضی پاریزی

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - فرهنگی - هنری
شماره ۱۶۱ - سال چهاردهم
تیر ماه ۱۴۰۲

از انتشارات رسانه گروهی پارس
مدیر مسئول : مرتضی پاریزی
زیر نظر شورای نویسندگان
AZADI Monthly Magazine
Chief Executive:
Morteza Parizi
Publisher:
Pars Mass Media, Inc
P.O.Box 455
Westwood, MA 02090

آزادی در کوتاه کردن و اصلاح مقالات آزاداست. نویسندگان خود مسئول نوشته های خود هستند و آزادی در قبال موضوعات مطرح شده در مقالات هیچگونه مسئولیتی را نمی پذیرد.

حق اشتراک ذکر شده در فرم درخواست اشتراک فقط برای داخل آمریکا است و برای خارج از آمریکا، اشتراک یکسال ۶۰ دلار با اضافه هزینه پُست است. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن زیر از ساعت ۹ صبح تا ۵ بعداز ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)493-2212

و یا از طریق ئی میل به آدرسهای زیر با ما در ارتباط باشید
azadi@parsmassmedia.org
azadimagazine@aol.com

آرشیو مجله در آدرس زیر برای همگان قابل دسترسی است :
www.parsmassmedia.org

لطفاً چکهای خود را فقط در وجه
Pars Mass Media
ارسال فرمائید

آنچه در شماره ۱۶۱
تیر ماه ۱۴۰۲
میخوانید

عنوان مطالب	نویسنده	صفحه
یادداشت	مرتضی پاریزی	صفحه ۲
پیام های شما	-	صفحه ۴
دومقاله از دکتر ودیعی	دکتر کاظم ودیعی	صفحه ۶
همراه انقلاب (دردنیای مجازی)	-	صفحه ۹
همراه آفتاب	کیخسرو بهروزی	صفحه ۱۰
سفر به درون	کیخسرو و بهروزی	صفحه ۱۲
رضاشاه در ترازی داوری	ک- هومان	صفحه ۱۴
دستور زبان فارسی	زنده یاد دکتر طلعت بصاری	صفحه ۱۶
دانستنی های پزشکی	دکتر همایون آرام	صفحه ۱۷
درام القرائ اسلامی چه خبر؟	تیمور شهابی	صفحه ۱۸
اسانس ها یاروغنهای معطر	ترجمه روحپور شیرانی	صفحه ۱۹
کوتاه و خواندنی	-	صفحه ۲۰
پرسش و پاسخ علمی	-	صفحه ۲۲
از اینجا از آنجا، از همه جا	مایکل مبشری	صفحه ۲۴
ماجراهای سکولاریسم	سردار بینا	صفحه ۲۶
جسته و گریخته	بهمن چهاردهی	صفحه ۲۷
تالیه پرتگاه	ک۰ هومان	صفحه ۲۸
شاهکارهای ادبیات ایران و جهان	دکتر زهرا کریمی پور	صفحه ۳۰
در پرند نیلی شعرو غزل	-	صفحه ۳۲
فرهنگ وزبان فارسی در عصر افشاریه...	دکتر محمد شهبازی	صفحه ۳۴
با هادی خرسندی	هادی خرسندی	صفحه ۳۶
غم مخور	-	صفحه ۳۷
هدف فردوسی از ساختن شاهنامه...	استاد علامه جلال الدین همائی	صفحه ۳۸
خانه دوم (گزارش)	غزاله یزدی	صفحه ۳۹
بچه های کوچه ما (آخرین قسمت)	ترجمه دکتر محمدعلی صوتی	صفحه ۴۰
مقام زن در ایران باستان	مرتضی ایرانی	صفحه ۴۲
اندیشه های ناب	دکتر منصور سیاوشی	صفحه ۴۴
جدول کلمات متقاطع و چیستان	-	صفحه ۴۵
برج گنبد قابوس	اشرف حمیدی	صفحه ۴۶
ذهن آزاد...	مهسا آزادی	صفحه ۴۷
گوشه هایی از تاریخ موسیقی ایران	مجید زندیه	صفحه ۵۰
نسل دوم در صدای دوم	الهه خوشنام	صفحه ۵۲

۱- انقلاب یعنی: «هم اینجا فردا» کودتا یعنی: هم الان بهر وسیله



تهران و ریاض بعد از سالها دشمنی و تحریکات زبان بخش و فرسودگی روابط، در دهم ماه مارچ ۲۰۲۳ به صلحی ناگزیر رفتند. طی هفت سال گذشته این دو کشور به هر وسیله متوسل شدند تا برتری خود را در عرصهٔ خاورمیانه به ثبوت رسانند. ایران و عربستان در عراق و دوسریه و لبنان و یمن قویاً در رویارویی‌ها بودند. بی شک آمریکا در تضعیف ایران بود و عربستان از سوی اسرائیل تشویق می شد.

این وضع منتهی به کاهش محبوبیت و نفوذ آمریکا در جهان عرب مسلمان شد و عربستان که در کار تحقق برنامه های عمرانی بود از عهدهٔ تعهدات خود بدون یک جو صلح آمیز بر نمی آمد. از سوی دیگر ایران با پیوستن های مرئی و نامرئی به روسیه و چین در انتظار راهی بود تا بدون سرافکنندگی در قبال آمریکا به تقویت بنیهٔ اقتصادی رود.

در این حال وساطت چین (کشوری که به نفت و گاز عربستان و ایران نیاز بسیار دارد) مؤثر افتاد و هیچ تردید نیست که آمریکا و چین بر سر آرامش منطقه بهم رسیدند. ناگزیر قرارداد به امضای شمخانی رئیس شور ای امنیت ملی ایران و همتای سعودی او مساعدا بن محمد رسیده است و بزودی سفارت ها و سفرا در دو کشور کار خود را آغاز می کنند و قرارداد همکاری های اقتصادی ۲۰۰۱ به اجرا در خواهد آمد و طبقاً توسعهٔ سرمایه نهی ها در امور فنی و تجارتنی مدنظر است. تعهدات ضمنی کدامند؟ ژرژ مالبرونو مفسر و محقق امور منطقه طی دهه های اخیر در فیگارو مورخ ۱۸ آوریل ۲۰۲۳ می نویسد: «طرفین تعهداتی دقیق نسبت به هم دارند.»

عربستان سنی دیگر به رسانه های مخالف ایران در خارج از ایران کمک مالی نکند. این مهم شامل تلویزیون های ایرانی و بین المللی و گروه های

مخالف ایران که به نحوی در آتش بیاری هایت در طغیان ها، می شود از آن جمله اند مجاهدین خلق و بعضی شاخک های کرد ایرانی که ساکن عراق اند و نیز رزمندگان سنی در خوزستان. ایران به نوبهٔ خود متعهد است که به بهانهٔ دفاع از شیعیان به مرزهای عربستان تجاوز نکند. بویژه از درون عراق هم مرز با عربستان (به آنگونه که در ۲۰۱۹ اتفاق افتادو منتهی به انفجارات در تأسیسات نفتی شد.

به این ترتیب احساس می شود که با امضای قراردادی چنین دقیق با وساطت کشوری مثل چین، ایران ناگزیر به تحویلی بی سابقه می رود. که می شود گفت:

از جو انقلابی دور وبه جو مذاکرات ورود می کند. و این چیزی است که از رئیس جمهوری مثل رئیسی محافل مختلف انتظار نداشتند.

مفسر نامبرده در بالا بر این عقیده است این اقدام چین در خاورمیانه آمریکا را در کل به حاشیه برده است.

شخصاً بر این باور هستم که چین و آمریکا با توافق هائی ناگزیر در تلاش آرام سازی جو بسیار ملتهب خاورمیانه و جهان عرب اند. جز اینکه آمریکا امروز اشتغال خاطر ی دارد از باب روسیه پوتین و ضمناً نگران اسرائیل است که رو به تعصبات خطرزا کرده است.

بی تردید چین و آمریکا در صد داند راهی برای مذاکره ای سازنده با ایران از باب صنایع هسته ای و غنی سازی ها باز شود!

تردید در ضمانت اجرای قرارداد این سه کشور وجود دارد بدانگونه که دیدیم به عهده ای که ترامپ در قدرت بود قرارداد برجام را از رسمیت دور کرد و آنهم با پس گرفتن امضاء این واقعه بسود شاخه های افراطی نظام سراسر افراطی وابسته به رهبر تمام

شد. و میانه روها خانه نشین شدند. شیوه ای که در این نظام سابقه هادارد. ایران امروز در اعتماد به چین و عربستان سعودی است. بویژه آنکه پرنس عربستان سعودی بفهمی نفهمی با آمریکا و اسرائیل در مقاومت هاست و ایران در مورد چین در اعتماد تمام است. در مورد روابط با عربستان فعلاً ایران عملاً باریاض در همکاری هاست در مورد حادّ کشور یمن و حوثی ها. مثال آنکه ظرف دوسه روز سه هزارتن زندانی حوثی و یمنی آزاد شدند. باید بیاد آورد که در جنگ و اختلاف ها بین حوثی ها و دولت نا مستقل باقی یمن ده هزارتن و بیش از آن قربان شدند. تا وضع کشید به تمایل ها بر پس کشی های تهران و ریاض در کمک رسانی ها.

در جو جهانی امروزی قدرت های بزرگ دموکرات در لمس مشکلات درونی خود هستند و برای سالهای بعد در فشارند. اماد بریرون: دنیای غرب دموکرات در درون و نادموکرات دربرون، با دوتنوع مقاومت روبروست. یکی از باب استقلال طلبی روز بروز بیشتر دول تازه بدوران رسیدهٔ مستعمرات سابق که سرشان را گرم کردند طی دهه ها بمدد دولت هائی دست نشانده و دوم گروه کشورهای دوست غرب که در گذشته قدری حرف شنوی داشتند از قدر قدرت ها و امروز نرم نرمک در اعتراض و مقاومت اند در قبال اعمال نفوذ و دخالت و تحمیلات غرب معتاد به این شیوه ها. مشکل سوم اختلاف نظر بین خود قدر قدرت ها که ریشه در تفاوت های ذاتی سیاسی و تفاوت های سرزمینی دارد.

بنظر می رسد که چین از وضع حاضر در بهره گیری است ولی چین در نرمش های دادو ستدی می راند و نه در تدارکات برای تحمیلاتی که مردمان را برای یک خصومت رنج آور بشوراند.

بالنّ چینی برفراز چند کشور از جمله آمریکا یک تفنن نبود. نمایشی بود ظریف از سوی چین که باستناد محققان اروپائی خبر از رقابتی می دهد بین دو ابر قدرت که می تواند جنگی را دامن زند و همان جنگ را مانع شود. ترامپ رئیس جمهور دیروزی و متهم امروزی با چین در افتاد. ولی به دادوستد با چین میدان داد. جانشین او در همان خط است جز اینکه او بسیار از دموکراسی حرف میزند! و به سنت در مدیریت کشور چین که ۱/۴ میلیارد جمعیت دارد نظر ندارد. این سنت که آمریکا هر جا رفته به جنگ یا مداخله و یا اشغال، دموکراسی را هدف اعلام می کند، حتی در یک مورد به توفیق نرسیده است. زیرا آمریکا کشور مهاجران و کشورهای باستانی کشور بومیان هستند. و در مورد چین وطن آباء واجدادی. پس فکر میهنی غلبه دارد بر هر آرمان، از جمله دموکراسی که هنوز در بوتهٔ آزمایش ملل است.

ملل باستانی در کل دادوستد را خوب می دانند و به آن اولویت می دهند. و از آن ستون استوار استقلال و نیز نوعی اخلاق سیاسی ساخته اند. چین به مدد این واقعیت ها و به مدد جزئی «انضباط حزبی» به پیشتازی ها رفت و به شأن امروزی خود رسید. اگر دموکراسی به عمق جامعه رسوخ کند رهبران به آن میدان می دهند. ولی وقتی غرب مدعی دموکراسی در بیرون مرزهای خود به دموکراسی عمل نکند چگونه ممکن است مردمان شیفته و بعمل در آورندهٔ دموکراسی شوند؟ اروپای متحد از قرار، به مدد دموکراسی به اتحاد نرفت بلکه منافع آنی، آنها را متحد کرد آنهم نه در تمام جهات.

در ملاقات اخیر رهبر چین با رئیس جمهور فرانسه صریحاً شی چین بینگ از ضرورت «استقلال اروپای متحد در قبال آمریکا» حرف زد. و این سخن عدم ضرورت اوتان (ناتو) را هم در هدف دارد. اما چین و آمریکا و اروپا به همسازی ها باوردارند زیرا جنگ هرگز داروی صلح و مفید به زندگی

نبوده است. نگرانی از چین نزد آمریکائیان از سالهای ۱۹۰۰ آغاز شد و به سالهای ۲۰۰۰ به تشدید ها رفت. چین در تحول ناگزیر خود بسر می برد تا ریشه کنی های مائو به گشودن عقده های عهد استعمار رود و این امری داخلی بود در حالیکه در آمریکا فرض شد چین طالب فتح جهان به مدد روسیه است. مدتی در آمریکا چین حذف شد شناخته نشد. در اروپا دوگل استدلال کرد که چین یاروسیه شوروی وجود دارند و منکر آنها نمی شود شد. هیچکس نشنید تبلیغات تبدیل به

بالتّ چینی برفراز چند کشور از جمله آمریکا یک تفنن نبود. نمایشی بود ظریف از سوی چین که باستناد محققان اروپائی خبر از رقابتی می دهد بین دو ابر قدرت که می تواند جنگی را دامن زند و همان جنگ را مانع شود. ترامپ رئیس جمهور دیروزی و متهم امروزی با چین در افتاد. ولی به دادوستد با چین میدان داد. جانشین او در همان خط است جز اینکه او بسیار از دموکراسی حرف میزند! و به سنت در مدیریت کشور چین که ۱/۴ میلیارد جمعیت دارد نظر ندارد. این سنت که آمریکا هر جا رفته به جنگ یا مداخله و یا اشغال، دموکراسی را هدف اعلام می کند، حتی در یک مورد به توفیق نرسیده است. زیرا آمریکا کشور مهاجران و کشورهای باستانی کشور بومیان هستند. و در مورد چین وطن آباء واجدادی. پس فکر میهنی غلبه دارد بر هر آرمان، از جمله دموکراسی که هنوز در بوتهٔ آزمایش ملل است.

ملل باستانی در کل دادوستد را خوب می دانند و به آن اولویت می دهند. و از آن ستون استوار استقلال و نیز نوعی اخلاق سیاسی ساخته اند. چین به مدد این واقعیت ها و به مدد جزئی «انضباط حزبی» به پیشتازی ها رفت و به شأن امروزی خود رسید. اگر دموکراسی به عمق جامعه رسوخ کند رهبران به آن میدان می دهند. ولی وقتی غرب مدعی دموکراسی در بیرون مرزهای خود به دموکراسی عمل نکند چگونه ممکن است مردمان شیفته و بعمل در آورندهٔ دموکراسی شوند؟ اروپای متحد از قرار، به مدد دموکراسی به اتحاد نرفت بلکه منافع آنی، آنها را متحد کرد آنهم نه در تمام جهات.

در ملاقات اخیر رهبر چین با رئیس جمهور فرانسه صریحاً شی چین بینگ از ضرورت «استقلال اروپای متحد در قبال آمریکا» حرف زد. و این سخن عدم ضرورت اوتان (ناتو) را هم در هدف دارد. اما چین و آمریکا و اروپا به همسازی ها باوردارند زیرا جنگ هرگز داروی صلح و مفید به زندگی

۲- موج ملایمی در جهت «استقلال»

استعمار کردن رفتند باوردارند که چین در همین راه است. در حالیکه چین، و پراز حیس میهنی و قویاً مستقل در داخل و عمیقاً تاجر در خارج... باری چین هیچ متحدی ندارد. و شاید بهیچ متحدی نیاز ندارد. زیرا در فتح دروغین نمی زید- میخرد و می فروشد. و اگر امروز سعودی ها و ایران ولایت فقیهی در عقد گسترش روابط با چین هستند امری تجاری است و دوراست از یک همکاری سیاسی- نظامی.

بی آنکه طرفیتی در این نوشته باشد باید به طرز فکر دیروزی «ما بهتر و

دنیای ما زمینی ها در وحدت ها و در تنوع هاست نمی شود نسخه ای

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

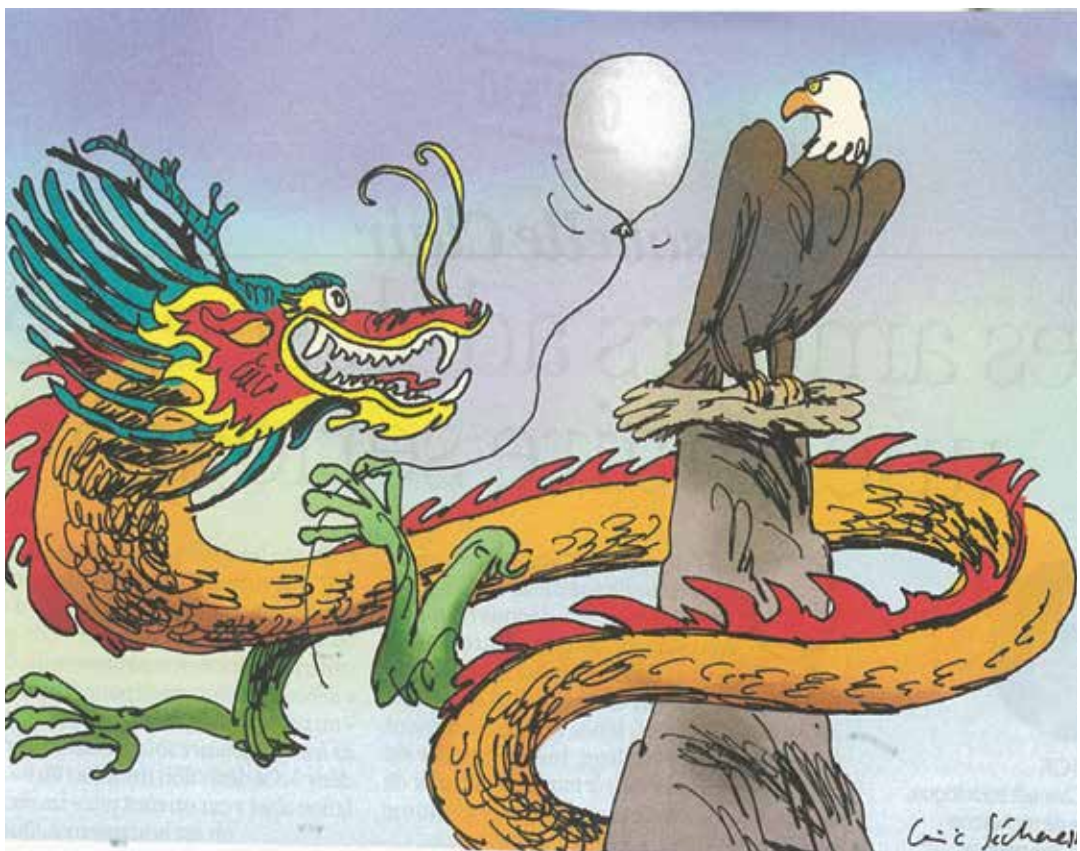
برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند

برای همه کشورها داد. باید تفاوت ها را قبول کرد. نسخهٔ حقوق بشر را دیدیم که دول قدرتمند از آن در هر مورد استفاده می کردند بقصد لطفاً و برق بزیند



بقیه: **انقلاب یعنی...**

روسی - چینی از بعضی ندانم کاریهای این نظام ناشی درمدیریت بد ادا و خشک مغز دردرون و برون در گله های ملامت گونه اند. بیادآوریم که روزی وزیر خارجهٔ پوتین به ملامتی گزنده رفت. با نظام از باب « تکرار بیهودهٔ شعار مرگ براین، مرگ بر آن.»

مخالفان نظام بسیارند اما مخالفت بشمر نمی رسد اگر غرفه دروابستگی ها باشد.

مخالف مستقل مسلح به موارد بسیار و خلاف قانون همان نظام قانون شکن نیاز به حمایت هیچ قدرت بیگانه ندارد.

مخالف مستقل ، محبوب می شود. زیرا می داند چه بگوید و تیر اعتراض را چگونه بهدف رساند. بستگی ها تعهد آفرین اند. استقلال قدرت آفرین را انتخاب باید کرد.

اسلام سیاسی درسراسر خود بعداز عبور از یک سلسله سیاهکاری های تاریخی به دورگیر از خرافات می رود. به عبارت دیگر مردم مسلمان بمدد عهد تجدد درچون وچراها است.

ایران ازاین حکم تاریخی واجتماعی مستثنی نیست. آن مقام که سالها پیش نعره ها زد بلغو علوم اجتماعی در دانشگاهها. آن مقام که نه درفقه عبادی قدم زدو نه درفقه سیاسی، رفته رفته به خموشی می رود. پیروان خمینی درلباس اصلاح طلبی نه بر می خیزند ونه قادرند درسن وسالی که دارند به بحث تشییع علوی و تشییع صفوی روند. وایرانیان نورس عصر ارتباطات مجازی از تجربه مصر اخوانی وانقلاب منتهی به کودتا دور می شوند ما دونیرو داریم:

- ۱- استقلال مبارز در درون و برون.
- ۲- قشر سالم ومطلع درمدیریت ها.



بقیه: **موج ملایمی در جهت...**

رسیدن به هدفهای سودآور خود. امروز از آن جوّ درحال دورشدنیم.

به این شرح:

- اروپای متحد سالهاست از نفوذ آمریکا درسراسر این نیم قارهٔ متحد خود در فشارهاست. افکار عامهٔ مردم اروپا درهاله ای از رودرپایستی ها رفته رفته به طرح سؤال ها کشانیده شده است. اروپا و آمریکا تنها نیازمند همدیگر نیستند. این دو قدرت،

مشترکاتی محونشدنی دارند.

آنچه موجب دخالت و اعمال نفوذ آمریکادراروپا شده است باور تلخ آمریکاست بروجود «شرربار روسیه» که تبدیل شده است به یک خط سیاسی محو نشدنی درسیاست خارجی آمریکا. از همین جاست که آمریکا ناتورا ضرور وبسیار ضرور فرض می کند وروسیه می پرسد این ناتو علیه کدام دشمن آمریکاست. می شود گفت نگاه خصمانهٔ این دو قدرت به هم به استقلال اروپا لطمه زده است. دربرابر خطر روسیه آمریکا طالب

بسیج فکری ونظامی علیه آن است. اما این روسیه دیگر آن روسیه بعداز جنگ جهانی دوم وبعدادزقرارداد یالتا نیست. وطی نیم قرن روسیه شوروی رفت و روسیه در تحول و همکاری هاست.

اما روس ها گله مند غرب دموکرات اند. ازباب به حساب نگرفتن فداکاری های ملت روسیه علیه آلمان هیتلری. از چرچیل پرسیدند بالاخره فاتح جنگ جهانی دوم کیست؟ وی گفت: اسلحهٔ آمریکا، سربازروسی، شکیبائی مردم انگلیس. آمریکا گوشش بدهکار هیچ گفتهٔ نرم درباب روسیه نیست ولی مدتی است حمله به پوتین را واجب تراز حمله به روسیه می داند.

بهر حال امروز روز اروپا نگران استقلال لطمه خورده است. پس لازم است اروپا نه فقط به روسیه نگاهی تازه داشته باشد بلکه دریابد موضع چین را.

ظاهراً وقت آن رسیده که اروپای متحد حرف بزند و آمریکا البته دراین راستا درتأملات نه، بلکه درتصدیقات است. فرانسه سالهاست می گوید تحقیر روسیه درست نیست. ومکرون گویندهٔ این سخن مدتها دروفاق با آمریکا نشد ولی اینک به صراحت از استقلال

اروپای متحد درقبال آمریکا و بویژه از استقلال اقتصادی اروپای متحد درقبال آمریکا دراجلاس پارلمان اروپا حرف می زند.

حتی همو بصراحت از تایوان حرف می زند وی گوید که:«مسئلهٔ ما نیست.» دنیا بعداز اظهارات اخیررئیس جمهور آمریکا مبنی بر نامزدی ایشان برای دوردوم ریاست جمهوری درانتظار یک تحول درسیاست خارجی آمریکاست. جراید مهم آمریکا از تفاوت سیاست اروپا دو آمریکا درقبال چین می نویسند

« هرکسی کارخودش ، بارخودش ، آتیش به انبار خودش» این سخن عامیانه برآمده از تجارب مردم ایران بوی وعطر استقلال طلبی را بما می رساند. آنها که رمزاستقلال رادرنیافتند هیچ از سیاست نیز درنیافتند.

اما: حرف از استقلال عمل در مدیریت سیاسی نزد بعضی وابسته ها اعتبار ندارد. پس پیوسته رفته اند به بی اعتباری ها به زیان وطن.-- مکرون رئیس جمهور فرانسه دررستای خط استقلال طلبانهٔ ژنرال دوگل است اما اگر دوگل توانست آمریکای خودفاتح بین جنگ دوم جهانی را قانع کند بسبب جوّ جنگ، مکرون این اقبال رادارد که اروپای متحد را به هم افقی ها برد، درامر استقلال همه جانبهٔ اروپا درقبال آمریکا واین کاری است بزرگ.

به عهد ترامپ حرف ازبی فایدگی های ناتو بسیار زده شد ولی ترامپ در نهانکاریها بود برای دست نهادن بر اروپای متحد و ازهم پاشیدن آن.

او حتی مایل بود گروئتلند دانمارک را بخرد تا نه فقط به بعضی از مواد معدنی برسد بلکه ازراه قطب، روسیه را در نوعی تهدید نهد. تاروپای متحد متلاشی شود.

حاشیه ای تاریخی:

بعداز جنگ دوم جهانی آمریکا غرق در احساس فاتح الفتوحی بدیگر جنگ ها رو کرد. شوروی نهضت صلح جهانی را راه انداخت. وچنان شد که درایران سید ضیاء وبسیاری از مردان دست راستی و نیز بعضی از معلمان جامعه روحانیت طرفدار صلح شدند به عمد که «صلح چیز بدی نیست.» مخالفت با آمریکای نافذ ودخیل درسراسر جهان هدفی علنی داشت که مربوط به روسیه شوروی استالینی می شد که جنگ با آن شدنی نبود. پس طرفین به جنگ سرد رفتند. دنیا به تنش ها رفت. اما مردم وملل ودول تازه به استقلال رسیده رهااز استعمار رو به بیداری ها کرده وامیدها بالا گرفت. وتجدد بجای دموکراسی موقتاً پذیرفته شد. آنچه هرگز به حساب گرفته نشد فرهنگ باستانی بود که استقلال دیرین خودرا از دست داده بود ودر هچل تأمین مواد لازم برای جهان صنعتی «غلبه جو» افتاده بود.

این پدیده به تعیین ضوابط و حرمت استقلال سرزمینهای دارندهٔ مواد معدنی ارزان وفراوان نرفت ولی به ملعنت های سیاسی و تبلیغات کور وکر کنندهٔ شرق چپ زن و غرب غالب رفت که ادامه دارد.



در دنیای مجازی چه میگذرد

همسراه با انقلاب مردم ایران

دموکراتیک در آینده به دنبال تبادلات فرهنگی، علمی، و اقتصادی با اسرائیل و دیگر همسایگان در منطقه خواهد بود. آن روز نزدیک است.»

* این روزها هرواحد صنفی، تفرجگاه ها، اماکن تاریخی، و... که زنان بدون حجاب در آن رفت وآمد کنند توسط رژیم پلمب می شود. ظریفی می گفت اگر اینگونه پیش برویم بزودی باید تمام ایران را پلمب کنند... اخیراً کویر نزدیک به یزد هم پلمب شده بود.

* جسد ابوالفضل امیر عطائی نوجوان معترض ۱۶ ساله روز یکشنبه هفتم خرداد ۱۴۰۲ در

بهشت زهرا بخاک سپرده شد. *امان الله قرائی مقدم جامعه شناس بااشاره به شرایط کنونی کشور می گوید: در کتاب روانشناسی رنگها می خوانیم که برخی از رنگها خشونت گرا و ناامیدکننده است. مثلاً رنگ سیاه، رنگ خاکستری رنگ یاس هستند. در حالی که رنگ قرمز و آبی و سفید و ... رنگ شادی و نشاط است.

وی می گوید: اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی کشور مناسب نیست. مردم ما هیچ وقت رنگ شادی را درست ندیدند. مردم ما با غم زاده شده و با غم بزرگ شدند و با غم می میرند. در نتیجه غم با ما نهادینه شده و متأسفانه جامعه ما شادی ندارد. وقتی در جامعه شادی وجود نداشته باشد، مسلماً مسئولان مقصر هستند.

* مجید امامی، دبیر شورای فرهنگ عمومی در جمهوری اسلامی گفته: روزانه ۲۰ درصد کشف حجاب در تهران اتفاق می افتد باچنین جمعیت بالایی نمی توان برخورد مجرمانه کرد.

در همین حال اعلام شد که دبیر ستاد امر به معروف خامنه ای برکنار شده است.

به گزارش ایرنا، مراسم معرفی آخوندمحمدحسین طاهری آکردی به عنوان دبیر جدید ستاد امر به معروف روز، یکشنبه هفتم خرداد با حضور آخوندصدیقی و مسئولان ستاد امر به معروف و نهی از منکر برگزار شد. روزنامه شرق نوشت: آخوند همدانی، امام جمعه کرج، در مراسم نماز جمعه این هفته گفته است: «لایحه حجاب نمی تواند جلوی فروریختن دیوار برلین را بگیرد».

در مشهد هم آخوند علم الهدی، امام جمعه مشهد، توصیه می کند با این وضعیت لایحه ای اصلا تصویب نشود: «در روزهای اخیر، مجلس در حال بررسی لایحه حجاب و عفاف است. آیا این لایحه حجاب است یا لایحه صیانت از بی حجابی؟ امروز همه دین، موقعیت و ارزش اجتماعی ما به حجاب گره خورده است، مجلس محترم با آگاهی از این موضوع، لایحه ای تصویب نکند که افراد همان طور که اگر کمربند ایمنی نبنند، جریمه مالی می شوند، به همین ترتیب اگر هم شعائر دین را زیر پا بگذارند و ارزش های اخلاقی جامعه را فدای امیال نفسانی کنند، فقط تعزیر مالی نامتناسب در انتظارشان باشد».

همچنین، امام جمعه خوزستان می گوید: «ما شهید دادیم، انقلاب اسلامی از حجاب کوتاه نمی آید. این مطالبه امام زمان است، مطالبه مقام معظم رهبری است. ما مردم باید تذکر زبانی خود را داشته باشیم».

* گروهی از زندانیان سیاسی زن در اعتراض به اعدام های اخیر، در حیاط زندان اوین دست به تحصن زدند. آن ها می گویند، اعدام ها موجب بقای حکومت نخواهد شد و مردم به این «حکومت خونخوار و زن ستیز» پایان خواهند داد.

نرگس محمدی، فائزه هاشمی،

بهاره هدایت، گلرخ ایرایی، ویدا ربانی، سپیده قلیان، نسرین خضری جواد، شکیلا منفرد، زهره سرو و مهوش شهریاری در این مراسم شرکت کردند و دیدگاه های خود را در مورد موج اعدام ها در جمهوری اسلامی بیان داشتند.

* شهر کلن در کنار ده ها شهر دیگر در سراسر دنیا روز ۲۰ مه محل تجمع ایرانیان و آلمانی ها در اعتراض به اعدام در ایران و ادامه تعامل دولت های اروپایی با رژیم

جمهوری اسلامی بود. * روزنامه داخلی دنیای اقتصاد نوشت: سلطان عمان با دستاری سفید به نشانه صلح برای انجام سفری دو روزه وارد تهران شده است. آنچه اهمیت این سفر را مضاعف می کند، انتشار برخی اخبار از آزادسازی درآمدهای بلوکه شده ایران در دو کشور کره جنوبی و عراق است.

این منبع نوشت: زمزمه هایی از آزادسازی پول های بلوکه شده ایران در عراق که گفته می شود رقمی معادل ۱۱ میلیارد دلار است، رسانه های شده است. مورد مشابه دیگر پول های بلوکه شده ایران در کره جنوبی است که رقمی معادل ۷ میلیارد دلار است.

وزیر امور خارجه در این باره گفته: به نظر می رسد یکی از وجوه مصارف این درآمدهای بلوکه شده در صورت آزادسازی علاوه بر واردات اقلام غذایی و دارویی، اموری مشابه همچون پرداخت هزینه زائران بیت الله الحرام است. آیارهبران غرب اینقدر احمق شده اند که نمی فهمند رژیم اسلامی پولهای بلوکه شده را خرج مردم نمی کند بلکه صرف مسائل دینی می کند که نه بدرد این دنیای مردم می خورد ونه به درد آن دنیایشان.



یادای از شهدای قیام نوژه

درنخستین سالهای پس ازانقلاب که شوروهیجان آمیخته به امید ایرانیان برای رهائی ایران از چنگال رژیم خون ووحشت دراوج شکوفائی بود، مبهن پرستان ایرانی با دست زدن به چنداقدام میهن پرستانه متوالی عزم خودرا برای یک مبارزه واقعی نشان دادند که عمده ترین آن قیام افسران بود که نام کودتای نوژه بخود گرفتوطیف وسیعی از جان برکف های نظامی و غیر نظامی راتا آستانهٔ پیکاری سرنوشت ساز رسانید(تیرماه ۱۳۵۹)

بحث وتجزیه وتحلیل این رویداد تنها از عهدهٔ دست اندرکارانی ساخته است که خود دراین عملیات شرکت داشته اند ، اما تجلیل وگرامی داشت قهرمانان بمنظور رشد وغرور ملی برای همه امکان پذیراست. این است که به انگیزه سالروز کودتای نوژه شایسته است با قهرمانان نامدار آن سرتیپ آیت محققى و سپهبد مهدیون یاد دلاوران هم‌رزم آنهارابمیان آوریم.

آغازوانجام

ازاوایل سال ۱۳۵۹ فرستنده های مخفی رادیوئی با انتشار اخباری مبنی بر سقوط قریب الوقوع خمینی ورژیم آخوندی وعده می دادند که شاور بختیار نخست وزیر قانونی بزودی قدم به ایران خواهد گذاشت وکشوررا ازاین نابسامانی نجات خواهد داد.

تصور حال ایرانیان که دل به وعده های رادیو ی مخفی خوش کرده وبا حرص وولع عجیبی بانتظار ساعت پخش اخبار از آن رادیو دقیقه شماری می کردند زیاد مشکل نیست. یکبار نیز طی پیام ویژه بااعلام اینکه شاپور بختیار روزاول مهرماه برابر سنت دیرین زنگ شروع سال تحصیلی مدارس را دردبیرستان دارالفنون شخصا بصدا درخواهد آورد شعله های امیدرا دردل ها فروزان تر کرد. یک رادیوی مخفی که خودرا

هسراه آفتاب



سپهبد خلبان مهدیون



سرتیپ خلبان آیت محققى

رادیو ایران می نامید تدریجاً پخش رهنمودهائی را جهت تشکیل مراکز مقاومت وهمبستگی ونحوهٔ ارتباطات بین هسته های مقاومت آغاز نمود و سپس به پخش دستورات سری از طریق رمز و کد دست زد.این فعالیت قهرمانی رادیوئی نظر ودقت مقامات امنیتی رژیم ملایان را جلب کرده بود. چون بقدری درآن افراط می شد که هراتسانی را به شک وتردید وادار می کرد…

به هرحال روزی رسید که ناگهان رادیوها کشف توطئهٔ کودتا و دستگیری تعداد زیادی افسرودرجه دار را خبردادند وبزودی تعداد دستگیرشدگان از مرز ششصد نفر گذشت وبلندگو های رژیم آخوندی پیرامون خطر بزرگی که اسلام را تهدید مینمود به تبلیغات گسترده‌ای پرداختند…

בלفاصله خمینی رؤسای دادگاه های انقلاب را احضار کرد وبه آنها گفت که محاکمه نباید طولانی شود و فقط احراز هویت کافی است وکمترین مجازات این توطئه گران اعدام است. سرنوشت افسران ودرجه داران دستگیرشده معلوم بود.هرروز تعدادی از آنهادرتلویزیون دربرابر دادگاه انقلاب ظاهر می شدند وپس از مختصر بازجویی به جوخهٔ اعدام تسلیم می شدند.دراین جریان نمایش ننگین،



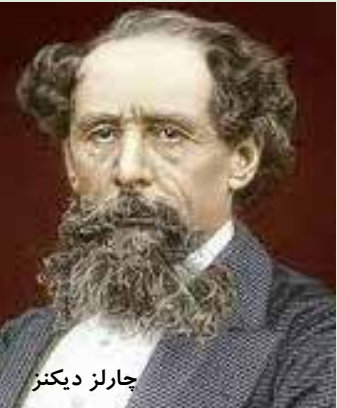
رقص هراس انگیز

در تقویم تاریخ، معروف ترین حادثهٔ ماه ژوئیه(جولای)حادثهٔانقلاب فرانسه است.دربارهٔ این انقلاب ازدوقرن پیش تا امروز متفکران ومورخان وجامعه شناسان وسیاستمداران کتابها نوشته وعقاید گوناگون ابراز داشته اند.

نکته‌ای که اکنون فرانسوی هاخودشان هم بدان اعتراف دارند این است که آرمان های انقلاب هرچه باشد در عمل سررشتهٔ انقلاب به دست رذل ترین وشقی ترین افراد می افتد که از احساسات شریف انسانی بهره ای نبرده بودند وروح خبیث آنان را فقط خون ریزی وخشونت ارضاءمی کرد.

چارلز دیکنز نویسندهٔ بزرگ انگلیسی دریکی از کتابهای خود بنام **داستان دوشهر** تصویری از حکومت وحشت دردوران انقلاب فرانسه بدست می دهد که با مطالعهٔ آن ، خواننده تیغهٔ سردگیتوین راروی گردن خود احساس می کند. ارابه های مخصوص محکومین به اعدام، چاقوهای خون آلود، سرهای بریده و زنان شیطان صفتی که درحال بافتن بافتنی با خونسردی این مناظررا تماشای کنند وهرجالازم باشد مشت هارا گره می کنند و شعار اعدام باید گردد سر می دهند با قلم موشکاف دیکنز درداستان دوشهر توصیف شده است.

چارلز دیکنز انقلاب فرانسه را امری اجتناب ناپذیر ومحصول بی‌اعتنائی اشراف و زیاده خواهی آنها می دانست.به تعبیر او اریستوکرات های فرانسه بدست خودشان گورخودرا کنده بودند وانقلاب، هیولائی بود که از استبداد وبیداد تغذیه می کرد ولی اشتهای پایان ناپذیر اورا خون وگوشت آنان درحین اجرای عملیات جان خودرا درراه دفاع از وطن باختمند. پس از گذشت سالها آنچه مایهٔ شگفتی است تا کنون در هیچ یک از نشریات ورادיו تلویزیون های فارسی برون مرزی بحثی جدی دراین باره بمیان نیامده است.



چارلز دیکنز

و درنده خو ترین عناصر بر نهادهای انقلابی ودادگاههای انقلاب حاکم می شوند وبه بهانه حفظ انقلاب ومبارزه با ضد انقلاب آخرین آثاری آزادی وامنیت را درجامعه ازبین می برند.»

مراسم رقص کارمینول carmaenole را که دردوران انقلاب کبیرفرانسه رایج بود نویسندهٔ بزرگ انگلیسی چنین ترسیم می کند:«… آنها از پانصد نفر بیشتر نبودند. اما مثل پنجهزار ابلیس می رقصیدند وهماهنگ، دندان های خودراوحشیانه بهم می فشردند . دست دردست هم عقب وجلو می رفتند. برسر یکدیگر چنگ می زدند. تک تک و دو بدو دور می گشتند وگاهی بعضی هایشان می افتادند. ناگهان می ایستادند. مکث می کر دند . نفسی تازه می کردند. درمعبر سرهایشان پاتین ودستهایشان رو به هوا بود فریاد زنان یورش می بردند. هیچ جنگی باندازهٔ نصف این رقص هراس انگیز نبود. هنرهم دردست این اشرار اباه شده وچهرهٔ وحشتناکی پیدا کرده بود!»

فاجعهٔ ۱۲ تیرماه ۱۳۶۷

یکشنبه ۱۲ تیرماه ۱۳۶۷ (۳ جولای ۱۹۸۸) ساعت ده و ۲۸ دقیقه صبح یک هواپیمای مسافربری ایرانی با ۲۹۰ سرنشین درراه بندرعباس به دویی، هدف موشکهای ناو آمریکائی قرارگرفت وکلیهٔ سرنشینان آن به هلاکت رسیدند. خبراین فاجعه، کلیه خبرهای سراسر جهان را تحت الشعاع قرارداد وباردیگر نظر جهانیان ، متوجه وخامت وحساسیت جنگی شد که احتمال وقوع آن درخاورمیانه می رفت. ریگان رئیس جمهوری آمریکا تأسف خودرا ازاین بابت اظهارداشت.

مقامات آمریکائی گزارش های ضدونقیضی درمورداین حادثه دادند. یکی گفت پروازهوایما درمسیرغیرعادی وبارتفاع کم وسرعت زیاد حرکت می کرده واین باعث شک ما شده است. دیگری گفت رادارهای آمریکائی یک هواپیمای اف-۱۴ را معرفی کرده است. گزارش مرکز مخابراتی هواپیمائی بندرعباس که آن را مرکز شنوائی مخابرات انگلیس که توسط یک ناو جنگی درنزدیکی محل حادثه ضبط کرده است .

نوار مکالمات رادیویی بین خلبان هواپیمای ساقط شدهٔ ایرانی وبرج فرودگاه بندرعباس سندگویایی بریطلان اداهای اولیه مقامات آمریکائی بود که می گفتند هواپیمای مسافری ایران ازمسیر خارج بودوحالتی داشت که اشتباه ناخدای رزمناو وینسنس را موجه قلمداد می کرد . نوار مکالمات فوق ثابت می کند که خلبان هواپیمای ایرانی مرتکب اشتباه نشده بود، بلکه درمسیر وارتفاع وزمان تعیین شده پرواز می کرد واین اطلاعات نیزدردسترس فرماندهان نیروی دریایی آمریکا درخلیج فارس قرارداشت.

بنابراین، اقدام فرماندهٔ رزمناو وینسنس نه تنها اشتباه بود بلکه حکایت ازِ حاکمیت روحیه مبارزه طلبی واحتمالا اعصاب خراب پرسنل نظامی آمریکا درخلیج فارس داشت. این روحیه بیش از اشتباه فنی دستگاههای رادار دروجودآوردن فاجعهٔ دلخراش قتل مسافران بیگناه مسئول می باشد. باتوجه به این امر نیز عکس العمل مقامات آمریکائی ازشخص رئیس جمهوری گرفته تاسخنگویان رسمی ونیمه رسمی وغیررسمی رابایدحقیقتاً شرم آور بدانیم.

بسیاری از سازمان های بین المللی وکشورهای خارجی واازجملهٔ کشورهایتی که هیچگونه مناقشهٔ سیاسی وعقیدتی با آمریکا نداشتند این کشوررابعلت این فاجعه سرزنش کردند. بطور کلی افکارعمومی جهان ، خارج ازملاحظات سیاسی باملت ایران وبازماندگان فاجعه ابراز همدردی کردند. درنتیجه، افکارعمومی جهان حقانیت ملت ایران راتأیید کرد ولی اجازه نداد حقانیت ملت مابرای رژیمی که نه خود راازملت ایران می داند ونه احساسی نسبت به ملت ایران دارد اعتبار سیاسی کسب کند. رژیم

ملایان نه دلش برای قربانیان فاجعه می سوخت ونه اهمیتی به ماهیت فاجعه می داد. دراین فاجعه ناگوار برای اولین بار افکارعمومی جهان وبخصوص آنها که آمریکارا محکوم کردند نسبت به ملت ایران جدا ازرژیم حاکم برآن ابراز همدردی کردند.

۲۷ تیرجام زهر

بالآخره خمینی پس از هشت سال خون ریزی وکشته شدن یک میلیون ایرانی وآوارگی میلیونها نفرایرانی دیگر وصدها میلیارد دلار خسارت جام زهررا سر کشید ودرروز دوشنبه ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷(۱۸ جولای ۱۹۸۸) بدون هیچ قیدوشروطی قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل رادرمورد متوقف شدن جنگ ایران وعراق پذیرفت.

بدین ترتیب، فریادهای گوشخراش جنگ جنگ تا پیروزی وراه قدس از کربلا می گذرد وامثال آن تبدیل به بادهاوشد. چنگی که می بایست درشهریور ۱۳۶۱ پس از آزادی خرمشهر به پایان می رسید در۷۱۳۶۷ به پایان رسید بااین تفاوت که بیش از نیم میلیون ایرانی پس از آن کشته شدند وقسمت اعظم خسارت مادی از آن بعد به ایران واردشد وهمه بخاطراین بود که رژیم نادان ونالایق فرصت رابرای صلح ازدست داد. از آن پس بارها و بارها فرصت مناسب برای پایان جنگ بدست آمد ولی خمینی وسایر آخوندهائی که هیچ اطلاع وآگاهی وتجربه ای از جنگ نداشتند باسرسختی تمام زیربارآن نرفتند. ایران درموضع قدرت قرارداشت

ودرآن موضع می توانست به صلحی شرافتمندانه برسد ولی خمینی لجوج ونادان قبول نکرد. قبول آتش بس درحالی پذیرفته شد که عراق درموضع قدرت بود وایران زیر سلطهٔ مشتی فاسد وخائن درموضع ضعف قرارداشت. زمانی که مقدمات قبول آتش بس فراهم شد ، مقامات جمهوری اسلامی همگی توان ذهنی ودماغی خودرا بکاربردند تاشکست مفتضحانه سیاست های جنگی خودرا توجیه کنند. البته اگر رژیم آخوندی قدرت داشت ازنشر اخبار جلوگیری کند و نگذارد مردم متوجه شکست های شرم آور رژیم شوند آنوقت

خودرا مجبور نمی دید تابه توجیه آن شکست ها بپردازد. اما در دنیای امروز وبواسائل خبری مدرن حتی روس ها هم نمی توانند مردم خودرا درجهل مرکب نگهدارند چه رسد به رژیم آخوندها. درهمان روزی که خمینی **جام زهر** را سرکشید، رادیو تهران تفسیر داشت برای توجیه بیشتر شکست های نظامی وسیاسی رژیم. بطورخلاصه تفسیرفوق به مردم می گفت علت شکست ایران این است که در هشت سال گذشته امکانات

سیاسی واقتصادی کشور آنطور که شایسته است درخدمت جنگ قرار نگرفته است. دراین تفسیر که زبان گویای آخوندی بود ، رسماً شنیدیم که حضرات به اتلاف منابع مالی و انسانی ایران در هشت سال جنگ اعتراف کردند. ازجمله دراین تفسیر گفته شد زمانی که بحران نفت به شدت امروز وجود نداشت برخی از دلارهای بدست آمده صرف هزینه های ژاندولوکس قرار گرفت ودرسایر درآمدها ی دولت نیز درداخل وخارج تقسیم بندی درست وصحیح عملی نشد. وبدین ترتیب می بینیم که رژیم آخوندی بطور صریح به شکست های سیاسی، مالی ونظامی خود اعتراف می کند. قبول آتش بس ونوشیدن جام زهر دراین شرایط بعمل آمد ولی رژیم تاآخرین لحظه دست ازفریبکاری برنداشت.



درحالی که برای قبول آتش بس حاضر می شد به مردم می گفت باید جنگ تا آخرین نفس ادامه پیدا کند. رژیم نالایق درحالی به آتش بس تن دردادکه همهٔ امتیازات رابرای تحقیق صلحی شرافتمندانه یکی پس ازدیگری ازدست داد. آتش بس می توانست مقدمه ای برای صلح شرافتمندانه باشد ولی رژیم آخوندی نه لیاقت آنراداشت که دراین برهه ازمزمان برای احقاق حق ملت ایران اقدام کند ونه اصولاً خودرادرقبال منافع ومصالح ملی ایران مسئول می دانست.

بهروزی: شعر جیغ بنفش او بسیار معروف است اما شاعر آن زیاد شناخته شده نیست. لطفاً از **هوشنگ ایرانی** بگوئید.

فرازمند: ایرانی عمیقاً به شعر کلاسیک، شعر نیمائی وبخصوص شعر پیشرو اروپائی آگاهی کامل داشت. به هیچ وجه آدمی سرسری وویرانگروآنارشیست نبود. درواقع **هوشنگ ایرانی نخستین شاعر پُست مدرنیست درایران بود**.اگر به نتیجه ای دلخواه نرسید و کاری کارستان درحدّ **نیما** عرضه نکرد به دو علت بود. یکی آماده نبودن محیط ادبی آن روزبرای چنان حرکت تندی بود ودیگر نومیدی او از ناقدان وخوانندگانی که یکسره زیر چتر سیاست بازی قرارداشتند وهوشنگ ایرانی برای آنان فقط همان عبارت **جیغ بنفش** بود که هرگز به جدّ به آن نپرداختند. هوشنگ ایرانی ، دکتردرریاضی وفلسفه بود ویکی از منزه ترین آدم هایی بود که من درعمرم دیده ام.زبان های انگلیسی، فرانسه واسپانیائی را خیلی خوب می دانست. فارسی او بسیار خوب وروان بود. شعرشناس وعاشق عطاربود. شعرکلاسیک ایران ، مخصوصاً مثنوی خوب می سرودکه هیچوقت آنها را چاپ نکرد. این چندبیت ازاشعارمثنوی اش رادریکی از مجموعه هایش چاپ کرده است:

آری آری این ندای جان ماست ناله ای ازرنج بی پایان ماست رازهای مانده در بی محرمی این خروش روح سرگردان ماست نی که ما از بند جان ها رسته ایم در فنا با خویشتن بکسسته ایم

گفتگوی کیخسرو بهروزی با تورج فرازمند

قسمت پنجاهم

*** ایرانی عمیقاً به شعر کلاسیک، شعر نیمائی وبخصوص شعر پیشرو اروپائی آگاهی کامل داشت.**

***انسان می خواهد گاهی خیالپردازی هایش را بصورت واقعیت درآورد که بدترین کار همین است.**

***بر اثر بیکاری می خواستم بکوه و کمر بزخم یابروم دزد دریایی شوم.**

سفر به درون

این گفتگو در شمارهٔ آینده پایان می پذیرد

رازدرگمگشتگی بگشوده ایم

هست را با نیستی پیوسته ایم خلاصه اینکه آدم پُری بود...

بهروزی: وقتی باو آشنا شدید شعر جیغ بنفش را گفته بود؟

فرازمند: بله، درپاریس گفته بود. من هم درپاریس باو آشناشدم وبرایمخوانده بود.

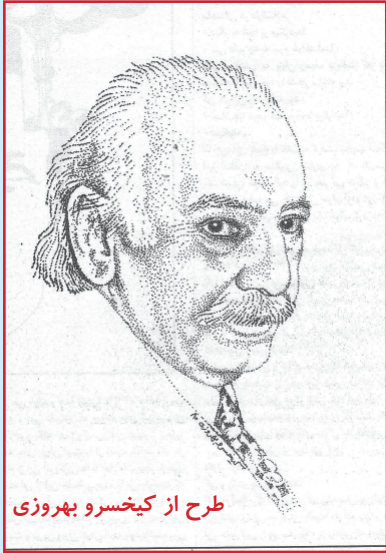
بهروزی: درمورد این شعربااو صحبت کردید؟

فرازمند: راجع به این شعر حرف خاصی نداشت.منهم ازشعر بدم نمی آمد:

هیماهورای!

گیل ویگولی

نیبون نیبون!



طرح از کیخسرو بهروزی

خاصی نداشت بلکه باید ازصدا، صوت بتوان تأثیر روحی آن را گرفت که درروح واحساسات تأثیر بگذارد . درمورد **نیبون** ، خودایرانی می گفت **نوعی نه، نبود مطلق، نبود نبودرا تداعی می کند.**

بهروزی: تأثیر موسیقائی کلام...

فرازمند: دقیقاً همین که می فرمائید.

اجازه بدید ازاین دوستان بگذرم وشاید در جائی دیگر ازآنهاصحبت کنم. داشتّم عرض می کردم که وقتی مادرم این شبها وروزهای سرگردانی، باده نوشی های بسیار با بی پولی وقرض هائی که که بالا آورده بودم رادیدگفت: پسرجان اینجوری نمیشه، یک فکری بکن. گفتّم: چه بکنم مادر هرجا می روم کار نیست. دورهٔ نخست وزیری مصدق بود، کارنبود، وضع بازار واقتصاد خراب بود.

می خواهم دزد دریایی شوم

روزی دیگر ، پس از یکی دوماه باز مادرم همان حرفهارا مفصل تر تکرار کرد. من ناگهان **زنجیر پاره کردم**. **گفتم: یا می روم یاغی می شوم** **ویکوه وکمر می زخم یا می روم دزد دریایی می شوم.**

مادرم گفت: نه یاغی گری وکوه وکمر را رها کن، برو همان دزد دریایی بشو. برو آبادان ازبرادرت بپرس چطور می شود دزد دریایی

شد. برادرم **آقای دکتر ایرج فرازمند** درآبادان درشرکت نفت کار می کرد.ضمناً مثل این که مادرم به ایرج نامه ای نوشته بود که این دیوانه دارد می آید ومی خواهد دزد دریایی بشود. یک فکری برایش بکن دستش را به کاری بند کن که سرش گرم شود. بنابراین من سوارقطار شدم. درقطارهم با آقای **فریدون امیرابراهیمی** پدر آقای **سام امیرابراهیمی** دریک کوبه بودم که ایشان یک خویشی هم با من داشتند. باهم صحبت می کردیم تارسیدیم به **خرمشهر**. دیدم جمعیت کثیری از کارمندو کارگر جمع شده اند وهورا می کشند.

بهروزی: آمده بودند استقبال شما؟

فرازمند(می خندد) نه، آمده بودند

استقبال امیرابراهیمی که جزءرهبران

حزب زحمتکشان دردولت **مصدق** بود. درهمان ایستگاه قطار برای این جمعیت سخنرانی غزاومحکمی کرد. بعداورا روی دست بلند کردند ، منهم درجمعیت گم شدم. بعد رقتم **آبادان** در**بریم** پیش برادرم درخانه های شرکت نفتی که درخانه ای بزرگ با **پرویز مینا** زندگی می کرد.

بهروزی: برادرتان مجرد بود؟

فرازمند: نه، زن برادرم بابچه اش رفته

بود انگلیس. ولی پرویز مینا مجرد بود. برادرم که می دانست ولی پرسید: خب برای چی آمده ای؟ گفتم میخوامم دزد دریایی بشوم. ناگفته نماند که این فکر اززمانی که با هوشنگ ایرانی ولگردی می کردم پیداشد. شبها می نشستیم بشوخی باهم صحبت وخیالپردازی می کردیم که راه می افتیم می رویم در جزایر دوردست اقیانوسیه کشتی هارا می زنیم وخودمان هم می دانستیم که همه اش خیال پردازی است اما درعین حال

انسان می خواهد گاهی خیالپردازی هایش را بصورت واقعیت درآورد که بدترین کار همین است. بقول فرهنگی ها **آدم هایی که می خواهند به تخیلاتشان واقعیت بدهند انسانهای خطرناکی هستند...**

بهروزی: البته بوده اند افرادی که به تخیلاتشان واقعیت بخشند گاه اختراعات واكتشفات بزرگ کرده اند و به بشریت وتمدن خدمات شایانی کرده اند. بعضی هم به روز سیاه افتادند وبه خود وبشریت ضروو



فرازمند و کیخسرو بهروزی

پیش آن دزد دریایی که واقعاً هم بوده، یک مغازه داشت وپارچه می فروخت. به او گفتم: من می خواهم دزد دریایی بشوم دزد کشتی بشوم. به حبشه وقاچاقچی اسلحه شد. **فرازمند**: بله متأسفانه ورفت بابای زخمی ووضع بسیاربد برگشت به **مارسی** ودر گوشهٔ بیمارستانی باحال زاربه مرض سفلیس درگذشت. **بهروزی**: بله، اوهم می خواست به رؤیاهایش واقعیت بخشد.

فرازمند: راستش من هم مقداری ازاو یادگرفته بودم که بروم، بزخم، ادبیات وشعر را رها کنم که هیچ نان وآبی ندارد وبروم دنبال کارهای نان و آب دار. رمبو که لقب شاهزاده شاعران فرانسه به او داده بودند رفت ودیگر یک خط شعر نگفت. درنوزده سالگی شعررا کنار گذاشت ورفت بدنبال آن ماجراها. باری ، به برادرم گفتم: من برای این آمده ام . برادرم هیچ تعجب نکرد. بعداً فهمیدم که چرا تعجب نکرد. گفت: من اینجا یکی ازاین دزدان دریایی را می شناسم، تورا می برم به او معرفی می کنم. روزی رقتیم بازار



فرازمند

مادر فرازمند

همسر فرازمند

می افتی ودرزندان شکنجه هست، کتک خوردن هست، گرسنگی هست بقدری بد می گذرد که آدم اززندگی سیر می شود وکاری هم نمی تواند بکند وخلاصه همانجا آدم می پوسد و میمیرد. آقا چنان من را ترساند واژطرفی دیدم که چندان هیجان وبزن وبزنی هم ندارد. بعد آمدم . برادرم گفت: فعلاً تاراه قاچاقچی گری ووزددریایی شدن را پیدا کنی وخودت را آماده تر کنی فعلاً بیا **دربوت کلاب** به ما کمک کن. آنجا سیگار خارجی، ویسکی، خوراک وهمه چیز مجانی است. توضیح اینکه بوت کلاب یک باشگاه قایقرانی مال شرکت نفت بود که برادرم رئیس آن بود وهمه چیزهائی که می گفت مجانی است مجانی نبود، همه را به حساب برادرم می گذاشتند. برادرم گفت: تو قشنگ بنشین دراین کلاب بگو من فرانسه درس می دهم. اینجا همه انگلیسی می دانند وخیلی هستند که دوست دارند فرانسه یادگیرند. فرانسه درس بده وضمناً خودت هم انگلیسی یاد میگیری چون اگر می خواهی دزد دریایی بشوی باید انگلیسی هم بلد باشی. باری من را برد بوت کلاب . پس از چندروز فهمیدم که این برادر دارد سرِ من را گرم می کند.

تجارت آهن قراضه

روزی نشسته بودم دیدم یکی از دوستان بسیار نزدیکم که دراروپا بااو دوست بودم آمد بوت کلاب. آقای **سیروس آیروم** پسر **سر لشکر محمودخان آیروم** که با رضاشاه کودتا کردند، نه آن **آیروم رئیس شهربانی**، او عمویش بود. این سیروس هم ازآن آدم های شجاع، تحصیل کرده که خلبانی خوانده بود وماجراجوی عجیبی بود که زبان فرانسه هم خوب می دانست. آمد،سلام وعلیکی کردیم پرسیدم تو اینجا چکار می کنی؟ گفت:مدتی سویس بودم،حالا آمده ام اینجا می خواهم تجارت کنم. توهم اگرپول داری می توانی بامن شریک شوی. گفتم:می توانم هفت-هشت هزارتومان دست وپا کنم که برای آن زمان پول خوبی بود.

ادامه دارد

رضاشاه در ترازوی داورۃ

مانده از شمارهٔ پیش

ولی‌حالیه مملکتی است که می‌خواهد به میل خودسیر نمایدوظاهر اُبا یک قدم جدّی به طرف مقصودیکه من نمی‌خواهم پیش بینِی کنم ولی میدانم که خیلی آسَف آور است،پیش می رود،خیلی مایل بودم می توانستم اظهارات قشنگتر ودرخشنده تری راجع به ایران بنمایم واحصائیه ی روشن تری ازوضعیات بدهم، از کلّیه ی نطق هایی که تابحال راجع به ایران نموده ام وگمان میکنم عدّه ی آنها زیادباشند،نطق امروز من بیش از همه قرین حسرت وافسوس بوده است.»

طراح کودتا — علی شعبانی — ۱۶۱

کرزن، زمانیکه در بیمارستان بستری بود،طی

نامه ای طولانی به تاریخ ۳۰ماه می۱۹۲۲ به لورین،

وزیر مختار جدید نوشت:«درهاک وود(hackwood

) در بستری بیماری افتاده ام...ایران چه دنیای آشفته ای است،انگلستان تنها کشوری است که بگونه ی بی غرضانه ای[!] به ایران علاقمند میباشد،مادرمذت ده سال اخیر میلیونها لیره در ایران خرج کرده ایم،یا آنرا به هدر داده ایم...در اینجا شما وزیر خارجه ای دارید که در گذران ۳۵سال در مقایسه باکسانیکه روزها وساعتهای زیادی را صرف هدف تمامیت وآزادی ایرانیان کرده اند،سالهای زیادی را صرف این کار کرده است،نتیجه ی همه ی این تلاشهاچه بوده است؟ سقوط کامل حیثیت ونفوذبریتانیا [یعنی بارویداد کودتا]...غالباً خواسته ام بدانم که آیا سرپرسی کاکس ...وثوق الدوله وخانواده ی فرمانفرما در هنگام مذاکره درباره ی قرارداد ۱۹۱۹ مارا فریب داده اند یاخیر؟ کاکس همواره بالحن قاطعی میگوید که چنانچه در ایران باقی می‌ماند،هیچیک از این نتایج ناگوار [به زبان روشن تری یعنی کودتا] پدید نمی آمد ،امامن اورا به بین النهرین فرستادم،اقدامی که از سر خودپسندی صورت نگرفت،لکن بنا بر نظریه ی بالا،یک انتحار سیاسی بود...سپس نوبت به دوران وزیر مختاری نورمن رسید که به سختی می توانم با متانت درباره ی اوسخن بگویم،وبه نظم اینگونه می رسد که او ستون های یک بنای نه چندان محکم را با یک شتاب تھی از پشیمانی ویگونه ی خستگی ناپذیری که بطوریقین در تاریخ دیپلماسی بی نظیر است تکان دادوبه صدادر آورد...اوضاع باورنکردنی ونابسامانی که شما باید در این شرایط،چیز تازه ای بسازید...من به هیچوجه اهمّیت نمی دهم که سرشان به سنگ بخورد،[یعنی سر رضا خان عامل کودتا]چراکه حق شان است،هرگز چاپلوسی ایرانیان را نکنید ونگذارید بفهمند که مابه شدّت نگران هستیم]یعنی از رهگذر کودتا»..خاطرات سیاسی سرپرسی لورین،ترجمهٔ محمد رفیعی مهرآبادی —۳۷تا۳۷



یکی دیگر از دلایل بارز عدم دخالت دولت بریتانیا در برپایی کودتا،نامه ای است که لرد کرزن از سر سوزوخشم و چندماه بعد از رویداد کودتا به عنوان (سرپرسی لورین نوشته است که بخشی از آن را پیش از این آورده ام،او در این نامه چنین ادامه می دهد:«... این مردم به هر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ما نمی توانند کاری انجام بدهند،وراستش را بخواهی هیچ بدم نمی آید که سرشان به سنگ بخورد ومتنبّه شوند وقدر مارا بدانند[چون کودتا کردند]هر بدبختی وزبانی که نصیب شان بشود،استحقاقش را دارند...هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی وایرانیان فهمیده وصاحب تمیز ومیهن پرست را پیدا کنی ایران را به کمک آنها برای مقابله با خطر اتی که تهدیدش می کنند مُجهّز سازی ، مبادا اغفال شوی وخود را باعجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی،وزراء ورجال معلوم الحال داخل آدم نیستند،این توله سگ ها رسم شان این است که می آیند واستخوانی می رُبایندومیروند. اما هیچکدام اهمّیت خاص ندارند.بُردل باش وقوّت قلبت را از دست نده،کارها به مرور زمان اصلاح خواهد شد،امادر هر کاری که انجام میدهی فقط مواظب باش که هیچوقت سرت را در مقابل یک ایرانی خم نکنی،هرگز نگذار کسی بویی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران،آشفته وناراحتیم درقبال سیاست بازیهای رجال ایرانی حدّاعلای بی اعتنایی را نشان بده،یواش یواش نفوذشوکت از دست رفته ی بریتانیا را [از رهگذر کودتای رضاخان] دوباره به سفارت برگردان...»سیمای احمد شاه قاجار،دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی — ۲۹۳

باتوجه به درجهٔ خشم وزیر امور خارجهٔ بریتانیا از رویداد کودتا، آیا سندی مستندترو گویا تر از این سوز جگر های کرزُن، در ردّ نوشتارهاو گفتارهایی نیست که دولت انگلستان

را در برپایی کودتا به دست رضاخان، دست اندرکار او را دست نشانده وعامل آن دولت قلمداد کرده ومی کنند؟ که از جملهٔ آنان می توان از دکتر مصدق وهوادارانش نام بُرد.

رضا شاه،با هوشمندی و تجربه های تلخی که از جامعهٔ عقب مانده و خُرافه پرست و آخوندزده ی ایران داشت، و از سویی دیگر آنچه که دردیگ سینه اش از باب پیشرفت و تعالی هم میهنان و کسب آبرو واعتبار برای کشورش جوش می زد برای رسیدن به دموکراسی، موجبات آنرا در ترویج سوادآموزی برای همه به گونه ای رایگان حتا برای بانوان نیز که تا آن

دکترمحمدمصدق وهم دکترامینی باتعطیل کردن مجلس وگرفتن اختیارات فوق العاده وقانون گذاری،خواستندحکومت کنند.»۶۷

کسانی که رضا شاه، را به دیکتاتوری متهم می کنند، تعمّداً ویا از روی ناآگاهی کمترین اشاره ای به شرایط اسفبار ایران و مردمش در بُرهه های پیش از ظهور رضا شاه، و حتا درسالهای نخستین او در مقام پادشاهی نمی کنند، تا هم میهنان شان که سالها بعد چشم به جهان خواهند گشود ندانند که کشور ما آلوده به چه شرایط اجتماعی وسیاسی و فرهنگی عقب مانده واسفبار بوده است، این که نکند رضاشاه و حتا جانشین او ارج و منزلتی نزد مردم شان بیابند. رضا شاه، کشوری را از قاجارها تحویل گرفته بود که نه پولی در خزانه بود ونه قدرت پرداخت حقوق مستمری بگیران دولتی اعم از نیروهای نظامی ودولتی ونه قدرت واریز بدهی های کلان خارجی را(در نوشتار ی درآینده به ارقام این بدهی ها که اغلب خرج دربار و هزینه های سفر شاه وقت شده بود اشاره خواهیم کرد).

شتاب رضا شاه، برای ساختن ایرانی پیشرفته وامن؛ پس از دوسالی که بر تخت پادشاهی نشست، چون هنوز دانشگاهی در ایران دایر نبود، در سال ۱۳۰۷تصمیم می گیرد که ۱۰۰ تن دانش آموزدیلمه را برای تحصیلات عالی به کشورهای اروپایی بفرستد،اما حدّ نصاب تأمین نشد،ناگزیر به همان شمار کمتر؛اعزام دانش آموزان انجام شد.

ژرفنایی آموزه های مذهبی در جامعهٔ ما با همه ی کوششهای رضا شاه وجانشینش آنچهان بود(وهست) که حتا کمونیستهای مؤمنی چون خسرو گلسرخی ها از آن آموزه ها برکنارنماندند، ایشان چریکی پشتیبانی می کرد و با اینهمه در کمال آزادی در روزنامه ی راستگرای کیهان به کارسردبیری دربخش هنری مشغول به کار بود، تا زمانی که به اتهام شرکت در ماجرای ربودن ولیعهد وملکهٔ ایران، همراه با چندتن دیگر بازداشت می شود، وی در دفاع از خود دردادگاه به صراحت می گوید:«**سخنم را با گفته ای از مولا حسین شهید بزرگ خلق های خاورمیانه آغاز می کنم، من یک مار کسیست لنینیسم هستم، برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جُستم...**»، که نه تنها او بلکه یقیناً دوستداران و هموندانش نیز دارای چنین تفکری بوده اند، گلسرخی با چنین گفتاری نشان می داد که نه تنها ازاسلام واحکام آن وازماجرای کربلا چیزی سرش نمی شود،بلکه از آنچه که درکشور سوسیالیستی شوروی می گذشت نیز ناآگاه بوده است، آنچه که می گفت اثر آموزه های آخوندها و روایات واحادیث ساختگی بود که با همه ی کمونیست بودنش، از سالها پیش در زوایای ذهنش همچنان جا خوش کرده بود و تراوش می کرد، یا نگاهی به مهندس مهدی بازرگان،می اندازیم، با این که رشته ی تحصیلی او بر پایه ی استدلال است، رقتن کودکی پنجساله به درون چاهی وزندگی در درون چاه تا هفتاد سالگی را بدون هر گونه استدلال می پذیرد!

درد و مشکلات شاهان پهلوی با چنین جامعه ای یکی دوتا نبود، در تأیید سخنانم کافی است به رویداد سال ۱۳۵۷ نگاهی بیاندازیم که پس از ۵۷ سال کوشش رضا شاه و جانشینش، مخالفان آنان ازهر گروه و شخصیتّ به آخوندی با افکار قرون وسطایی اقتدا کردند وبا رأی خود خواهان برپایی رژیم مذهبی شده بودند!! آیا یک انسان روشنفکر و تحصیلکرده ومُدعی آزادی خواهی، تحت هر شرایط و بهانه به دنبال برپایی رژیم مذهبی می رود!؟

معنا ومفهوم دولت مُقتدر مرکزی که همه بخاطر شرایط نامطلوب آن زمان در کشور، در آرزوی روی کار آمدن آن بودند،چیست وبابوضاع واحوال آن ایام چگونه دولتی می بایست برای تأمین این آرزو برسر کار می بود؟

دکترامیراصلان افشار،در کتاب خاطراتش دربرابریرش آقای میرفطروس میگوید:« فراموش نکنیم که مایک سنّت سالم پارلمانی دموکراتیک پایدارداشتیم،برای اینکه اساساً جامعهٔ ایران،یک جامعهٔفئودالی وعشیره نشین بودوهرایل وقبیله ای قلمروحکومتی خودراداشت وبه اصطلاح سازخودش را می زد،حتادردموکرات ترین دوره های تاریخ معاصر ایران،می بینیم که هم قوام السلطنه وهم دکترمحمدمصدق وهم دکترامینی باتعطیل کردن مجلس وگرفتن اختیارات فوق العاده وقانون گزاری،خواستندحکومت کنند.»۶۷

خدمات رضاشاه، طی ۱۶ سال پادشاهی .

فهرست اهم خدمات او:

- ایجادارتش نوین ومُنجسم بدون بهره گیری از مستشاران خارجی — الغای قضاوت کنسولی(کاپیتولاسیون) — برانداختن حکومتهای خودسرخان خانی — ایجادامنیّت درسراسر کشورباسر کوب یاغیان وراهزنان واشراورگردنکشان وپاج بگیران — لغوامتیازنشراسکناس ازسوی بانک بانک شاهنشاهی که در امتیاز دولت بریتانیا بود— لغو امتیاز بانک استقراضی روس — تأسیس بانک ملی وبانک سپه — منع روحانیت از مداخله در امورسیاسی ووزارت خانه ها وادارات — کشف حجاب (که از خواسته های اکثر بانوان ما زیر سرنیزه ی حکومت اسلامی است) — مُتحدالشکل کردن لباس — اعزام دانشجو به خارج برای کسب دانش در رشته های مختلف در چند نوبت — راه سازی درسراسر خاک کشورواحداث سد ها پُل وتونل — ایجادصنایع جدیددرحدّ ممکن ومقدور،به ویژه پارچه بافی وتشویق صاحبان صنایع وحرفه— تأسیس مدارس دولتی به جهت تحصیل رایگان در دبستانهاودبیرستانهاوکلاسهای شبانه برای بزرگ سالان بی سواددرشهرها— تأسیس هنرستان دختران — تأسیس دانشسراهای مقدماتی در مراکز استانهاودانشسرای عالی درتهران— ایجادفرهنگستان به منظورپیرایش زبان پارسی از واژه های بیگانه درحدّ امکان — قانون نظام وظیفهٔ اجباری — لغوالقاب وعناوین — قانون انحصارموالیات برقندوشکرروچای به منظور تأمین بودجه برای ساختمان راه آهن — تبدیل ماه های قمری به ماه های هجری خورشیدی



— تشکیل نیروی هوایی — تشکیل نیروی دریایی — اصلاح تقویم(به موجب این قانون اسامی عربی وترکی ماه های سال به نامهای باستانی تغییر یافت) — قانون مقیاس ها واوزان(بجای منقال وسیرونخودوچارک ومن – گرم وکیلو وبجای وجب وذرع،اندازه گیری متریک) — احداث چندین کارخانه ی قند در نقاط مختلف کشور— احداث کارخانه ی اسلحه سازی درتهران وپارچین — برپایی کارخانه ی کنسرو سازی(سار دین وثن ماهی) در بندرعباس — تأسیس بی سیم وفرستنده ی رادیو — تأسیس دادگستری نوین — تأسیس دانشگاه — تأسیس بانک کشاورزی — تأسیس ادارات ثبت احوال جهت صدور شناسنامه که تاپیش از آن،نام خانوادگی متداول نبود وپرای شناسایی هویت اشخاص تنها نام کوچک شخص ونام پدر ویا به خاطر شغلی وشهرتی که داشته خوانده ویا شناخته می شد — تأسیس بانک رهنی — قانون اختیار ریال به جای قران — قانون حفظ آثارباستانی وعتیقه — قانون تعلیمات اجباری — تأسیس ادارات ثبت اسنادواملاک — تأسیس دانشکده ی کشاورزی در کرج — قانون مختلسین از اموال دولتی — تدوین قانون مدنی — قانون محاکمهٔ وزیران — قانون منع خریدوفروش برده — تشکیل دادسراها ودادگاه های انتظامی قضات.- قانون جزا — قانون تجارت — قانون توسعهٔ معابر واحداث میادین در شهرها واسفالت ویاسنگ کاری خیابانها— قانون مبارزه با قاچاق — قانون وکالت دادگستری — تأسیس بیمارستانها ودرمانگاه ها وسازمان شیروخورشیدسرخ ایران وبنگاه حمایت مادران ونوزادان — احداث چندین بنای عظیم به منظوراستقرارچند وزارتخانه با توجه به شئونات آن وزارتخانه ها از جمله دادگستری – دارایی – امور خارجه – بانک ملی – شهربانی کل — ساختمان بندرشاهپور — ساختمان راه آهن سرتاسری واقدم به توسعهٔ شبکه ی راه آهن بدون دریافت وام ازخارج — برپایی کارخانه ی تراورس سازی درشیرگاه مازندران — لغوقراردادداری وتنظیم قراردادجدید(۱۳۱۲ هـ -ش) که با همه ی مزایا ودست آورد آن نسبت به قرارداد داری، تمدید مدت امتیاز مورد انتقاد واعتراض برخی قرار گرفت که در نوشتاری دیگر به گونه ای مشروح به چگونگی آن خواهم پرداخت.

۱۵

^[1] آزادی — شمارهٔ ۱۶۱ — صفحه ۱۶۱

دستور زبان فارسی

بخش نوزدهم، ادامه کنایه (ضمیر و صفت مبهم)

- حالت اضافی:

زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آیند پیش (فردوسی)

همه:

همه بیمار نوازان و مسیحا نفسند مدد روح به بیمار مگر باز دهید (خاقانی)

همه به «آن» جمع بسته شود:

تا که این گلبن اقبال شود بار آور اعتماد همگان بر کرم معبود است (کمال‌الدین اسمعیل)

ضمیر «همه» مستدالیه (فاعل)، مفعول و مضاف‌الیه قرار گیرد:

مستدالیه:

همه از بهر توسر گشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمانبری (گلستان سعدی)

مفعول بواسطه:

همه در خورد وصال تو و من از همه (مفعول) کم

همه حیران جمال تو و من از همه (مفعول) بیش (مجموع اصفهانی)

مفعول بیواسطه:

با سر زلف تو مجموع پریشانی خویش کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم (حافظ)

مضاف‌الیه:

دشمنان را که چنین سوخته دارندم دوست راه بدهید و به روی همه در بگشایید (خاقانی)

«هم» بمعنی یکدیگر:

دهان تنگ آن دلبر وجود است و عدم با هم که هست و نیست در وصفش کجا و کو کیف و کم (امامی)

یکی:

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند که ای روشن روان پیر خردمند (سعدی)

دیگری - دیگری:

دیگری از نظرم گر برود باکی نیست تو که معشوقی و محبوبی و منظور مرو (اوحدی مراغه‌ای)

یکی کم شود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای (فردوسی)

جمع «دیگر» و «دگر» دیگران و دگران است:

فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد (حافظ)

یکدیگر و همدیگر ضمیر دو جانبه یا متقابل و از ضمیرهای مبهم مرکب‌اند: ز اتصال این دو جان با یکدیگر میرسد از غیبتشان جان دگر (مولوی)

فلان:

شیوهٔ حور و پری گرچه لطیف است ولی خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد (حافظ)

فلان به «آن» جمع بسته شود «فلانان» و در تداول به «ها» فلانها.

فلان و بهمان:

هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ نشود خرد به بد گفتن بهمان و فلان (فرخی سیستانی)

فلان و بهمان به «ان» جمع بسته شود: فلانان و بهمانان.

این و آن:

اگر مقصود توجان است رخ بنما جان بستان و گر قصد دگر داری من این و آن نمیدانم (عراقی)

چیز:

هر چیز بشکند ز بها اوفتد و لیک دل را بها و قدر بود تا شکسته شد (رنجی)

برخی: برخی را شوق کسب دانش نیست.

بعضی - بعضی: بعضی به تماشای جهان خرم و خشنود

-صفت مبهم: صفتی است که چگونگی یا شماره یا نوع موصوف را به ابهام بیان کند و بدینقرار است:

همه دشمنی از تو دیدم ولیکن

نگویم که تو دوستی را نشایی (فرخی سیستانی)

دگر-دیگر:

هر شب اندیشهٔ دیگر کنم و رای دگر که من از دست تو فردا بروم جای دگر (سعدی)

هر:

هر کسی را سرچیزی و تمنای کسی است ما بغیر از تو نداریم تمنای دگر (سعدی)

هیچ:

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار (سعدی)

کلمه هیچ گاهی به جای «ی» نکره بکار می‌رود:

گر فریدون شود به نعمت و مال بی هنر را به هیچکس (کسی) مشمار (گلستان سعدی)

چند: به جنگ آمدش چند گونه گهر چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر

چندان (چند +ان)، چندین (چند+ این):

به بدخواه تو باد چندین زبان که از قیصر آمد به ایرانیان (فردوسی)

اند:

عدد سالهای عمرش باد همچو تاریخ پانصد و سی و اند (انوری)

اندک:

اندک اثر آبله برد و رخ یار گویی که به نرگس است گل کرده نگار (مسعود سعد سلمان)

بس، بسا، بسی:

به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که به روز تو آرزومند است (رودکی)

«الف» در بسا الف کثرت است که گاه به موصوف نیز افزوده گردد مانند: بسا روزگارا.

«ی» در بسی یای نکره است.

واژه‌های مبهم ساده (بسیط): هر، کس، اند، هیچ، دیگری (دگری)، چند، بس، همه، فلان، بهمان، هم، همگان، همگی، جمله، برخی، بعضی.

واژه‌های مبهم مرکب: چندان، چندین، یکدیگر (یکدگر)، همدیگر، هیچکس، همه کس، هر کس، هیچیک، این یک، آن یک.

قید: کلمه‌بی است که در معنی صفت، فعل یا قید دیگر تصرف میکند و آنها را به زمان و مکان و حالت و مقدار مقید می‌سازد و از ارکان اصلی جمله است مانند: فرشته بسیار (قید) زیباست، بهرام خندان (قید) رفت. ممکن است

یک جمله دارای چند قید باشد مانند: دیروز (قید) بهرام در دانشکده

خوب (قید) صحبت کرد. ممکن است قیدی قید دیگر به‌همراه داشته باشد مانند: امروز پروین بسیار تند می‌رفت.

قید بر دو گونه است: قید مختص. قید مشترک

۱- قید مختص: واژه‌هایی که همیشه قیداند، مختص نامیده می‌شوند مانند: هنوز، هرگز، همیشه، ناگاه، خوشیختانه، بدیختانه.

یادآوری: در شاهنامهٔ فردوسی هنوز به صورت «هنیز» (به قلب) و «نوز» به صورت مخفف بکار رفته است. امروزه

هنیز مطلقاً مورد استفاده ندارد. کسی را که درویش باشد هنیز

ز گنج نهاده ببخشم چیز بدو گفت منذر که ای سرفراز

به فرهنگ نوزت نیامد نیاز (فردوسی)

۲- قید مشترک: واژه‌هایی که گاهی قید و گاهی گونه دیگری از کلمه قرار گیرند قید مشترک نامیده می‌شوند مانند: راست، پاک، بتندی، عاقلانه.

شب نخواهم شدن که پیش رخس، شمع پر عاشقانه (قید) می‌سوزد

قید چه مختص چه مشترک، گونه‌های مختلف دارد بدینقرار:

قید زمان: صبحگاهان، بامدادان، پیوسته، گاهی، ناگاه، ناگهان، همواره، همیشه، دیر، دم به دم، چاشت، دیروز، دیشب (دی)، امروز،

پریروز (پری‌ری)، پریشب (پرن‌دوش)، بی‌هنگام، بهنگام، پسین، پیشین، نیمروز، نیمه شب، فردا، ایدون، اینک،

دوشین، دوشینه، شبانه، روزانه، همیدون، هنوز، بزودی، هیچگاه، هیچوقت، همه گاه، گاه‌گاهی، بارها، پیش، پیشتر، امسال، پارسال، پارینه،

دیرباز، پیرانه‌سر. گاهی ممکن است که قید به صورت اسم جمع بسته شود مانند:

آخرین کرت سه ماه آن پهلوان خوان نهادش بامدادان (بامداد +ان) و شبان (مولوی)

واژه‌های عربی که در زبان فارسی به صورت قید زمان بکار می‌روند بدینقرارند: حال (حالا، حالی)، اتفاقاً، بقیه در صفحه ۴۹

دانشنی‌های پزشکی



فوائد میوه‌ها و سبزی‌ها

موز: محافظت قلب، استحکام استخوان‌ها، کنترل فشارخون، ضد اسهال.

لوبیا: جلوگیری از یبوست، کمک به درمان بواسیر، کاهش کلسترول خون، مقابله با سرطان، تنظیم قند خون.

براکلی: تقویت بینایی، مبارزه با سرطان، تقویت عمومی، محافظت قلب، کنترل فشارخون.

کلم: مقابله با سرطان، پیشگیری یبوست، کمک به کاهش وزن، محافظت قلب، کمک به درمان بواسیر.

هویج: تقویت بینایی، محافظت قلب، مقابله با سرطان، پیشگیری از یبوست، کمک به کاهش وزن.

کل کلم: محافظت در برابر سرطان پروستات، مبارزه با سرطان پستان، کمک به استحکام استخوانها، محافظت قلب.

گریپ فروت: محافظت در برابر حمله قلبی، کمک به کاهش وزن، کمک به پیشگیری سکنه، مبارزه با سرطان پروستات، کاهش کلسترول خون.

انگور: کمک به بینایی، ضد سنگ کلیه، مقابله با سرطان، کمک به گردش خون، محافظت قلب.

چای سبز: مقابله با سرطان، محافظت قلب، پیشگیری از سکنه، کمک به کاهش وزن، ضد میکروب.

عسل: افزایش انرژی، ترمیم زخم، کمک به گوارش، ضد آلرژی.

لیمو و لیموترش: مبارزه با سرطان، محافظت قلب، کنترل فشارخون، مقابله با کمبود ویتامین C نرم کردن پوست.

قارچ: کنترل وزن، کاهش کلسترول، ضد سرطان، استحکام استخوانها، تقویت دستگاه ایمنی.

روغن زیتون: محافظت قلب، کمک به کم کردن وزن، مقابله با سرطان، مبارزه با بیماری قند، نرم کردن پوست بدن.

پیاز: کاهش دادن خطر حملهٔ قلبی، ضد سرطان، ضد عفونت‌های میکربی و قارچی، کاهش کلسترول.

پرقال: تقویت دستگاه ایمنی، ضد سرطان، محافظت از قلب، کمک به تنفس

آناناس: استحکام استخوانها، کمک به گوارش، ضد اسهال، ضد سرما خوردگی.

توت فرنگی: ضد سرطان، محافظت از قلب، تقویت حافظه، آرام بخش.

سیب زمینی شیرین: کمک به بینایی، بهتر کردن خلق و خو، ضد سرطان، استحکام استخوان‌ها.

گوجه فرنگی: محافظت از غدهٔ پروستات، ضد سرطان، محافظت از قلب، کاهش کلسترول خون.

گردو: کاهش کلسترول خون، ضد سرطان، کمک به حافظه، محافظت از قلب و عروق.

آب: برطرف کردن تشنگی، ضد سرطان، مقابله با تشکیل سنگ کلیه

هندوانه: محافظت از غدهٔ پروستات، کمک به کم کردن وزن، کاهش کلسترول خون، کنترل فشارخون، مقابله با سکنه.

سیب: محافظت از قلب، ضد یبوست، ضد اسهال، کمک به کار مفاصل.

آووکادو: ضد بیماری قند، کاهش کلسترول خون، کنترل فشارخون، مقابله با سکنه.

چغندر: کمک به کاهش وزن، محافظت از قلب، تقویت استخوانها، مبارزه با سرطان، کنترل فشار خون.

انجیر: کنترل فشار خون، مبارزه با سرطان، کاهش کلسترول خون، جلوگیری از سکنه، ضد یبوست، کمک به کاهش وزن.

طالبی و گرمک: تقویت دستگاه ایمنی، ضد سرطان، کنترل فشار خون، کمک به دید چشم، کاهش کلسترول خون.

زرد آلو: کند کردن روند پیری، حفاظت در برابر بیماری آلزایمر، محافظت دید چشم، کنترل فشار خون، مبارزه با سرطان.

بری‌ها (انواع توت): ضد یبوست، ازدیاد حافظه، تنظیم قند خون، محافظت از قلب، مبارزه با سرطان.



«... پیشران اقتصاد کشور و وزارت صمت " تنگه اُحد" اقتصاد است و برای رهایی از شرایط موجود، فقط تولید باید حرکت کند. سال ۲۰۴۱ با تصمیمات جدیدی که دولت آماده کرده است، سال طلایی اقتصاد کشور و تحول در اقتصاد خواهد بود…»

از امواج فکری استاد فاطمی‌امین وزیر پاچه خوار صنعت، معدن و تجارت و برکنار شدهٔ دولت رئیسی که در جلسهٔ استیضاح خود در طویلهٔ شورای اسلامی جمهوری آخوندی ، در دفاع از خود هرچه مهمل و بی ربطی را که به ذهن معیوبش می‌آمد به خورد نمایندگان چراگاه داد.

« تنگه اُحد» کنایه از جنگهای مشتی بیابانگرد و شترچران عرب است که بین اهالی مکه و مسلمانان مدینه حدود هزار و چهارصد سال پیش رخ داد و این ناقص‌العقل، شکست اقتصاد جمهوری آخوندی را به شکست مسلمانان در جنگ اُحد تشبیه کرده است و با جراحی اسلامی، آنرا به شقیقه ربط داده است.
خب بیخود نیست که مملکت به این حال نزار افتاده است. از این قماش ابله لایشرع در همه ارکانهای دولتی و کشوری و لشکری فراوانند که بر پایهٔ خزعبلات دینی و ظهور آقا و روز موعود و عزاداری و روزه و نماز ، میلیونها مردم کشور را به سراشیب فقر و عذاب و زجر و شکنجه و مرگ و نابودی کشانده‌اند.

آدم نمی‌داند که داستان ژرفنای بدیختی و بی‌خردی این امت اسلامزده را از کجا آغاز کند.
خب چهار دهه از انقلاب با شکوه مردمی و اسلامی ایران به رهبری با علم ترین و با سوادترین آخوند آفتابه بدستی که دو کلمه حرف بلد نبود بزند ، می‌گذرد. آنچه که بلا بود بر سر این کشور و مردمش آوردند تا بر مبنای شریعت قزمیت و پوکیدهٔ خود امورات عالم و آدم را بگردانند. البته هر کدام از این هفتاد و دو ملت در نوع خودش شاهکاری است بی‌همتا ولی نوع شیعهٔ آن دولوکس و پنج ستاره میباید که لعبتی‌است وصف ناپذیر و گل سرسبد آن جریان مهدویت و امام

زمان است. جناب وزیر برکنار شده هیچ نوع شناختی از اقتصاد و جریانات اقتصادی ندارد چون این افتضاح چیزی نبود که یکشبه رخ دهد. حالا می‌خواهند در مدت یکسال تحول در آن بوجود آورند و آنرا طلایی کنند. اینها چون استاد مغلطه و مزخرف گویی هستند منظورشان برعکس آنچه میگویند است. منظور از تحول درواقع تهوع و طلا ، خلا میباشد. پس جمله استاد ما معنی‌اش اینست «سال ۱۴۰۲ یا تصمیمات جدیدی که دولت آماده کرده است، سال خلایی اقتصاد کشور و تهوع در اقتصاد خواهد بود». در مورد رهایی از شرایط موجود و حرکت تولید هم که باید گفت فعلاً سر مردم را با جریانات امر به معروف و نهی از منکر و حجاب و پیراهن آستین کوتاه و کراوات زدن آقایان و مچ پای بانوان و از این قبیل حرفها گرم کرده‌اند و امتی‌های آ تش به اختیار را به جان ملت انداخته‌اند که آنان را ارشاد کنند. حرکت تولید هم فعلاً طلبتان چون نه سرمایه‌یی و نه اراده‌یی برای آن وجود دارد. خارجی‌ها هم که هیچ خیال خرج کردن در کشور آخوندها و سپاهیان دزد انقلاب اسلامی را ندارند چون میدانند با سیستم مافیایی نمی‌توانند از سرمایه خود بهره برداری کنند ولی با تداوم رژیم روضه خوانان در منطقه هیچ مشکلی ندارند چون احتیاج به مترسک سر خرمن دارند و با سرمایه گذاری‌هایی که در منابع نفتی و گازی کشورهای خلیج فارس کرده‌اند تاب و تحمل یک دولت ملی را ندارند، میدانند با رفتن آخوندها بساط دکان خودشان بهم می‌خورد. مردم ایران این را باید خوب بدانند که بجز ایرانیان وطن پرست هیچ یار و یآوری در دنیا ندارند حالا هر چقدر هم که در خارجی‌ها داد و بیداد کنند که ما با مردم ایران همراهیم و از این دودوزه بازیها. آمدند چند تا عمله‌اگره سپاهی و دولتی را تحریم کرده‌اند که هیچ اثری در رفتار و کردار و وحوش امتی نداشته و ندارد. بعد می‌آیند از طرف دیگر با آنان داد و ستد میکنند و



نیمور شهابی

درام‌القدرای اسلامی چه خبر؟

پول به جیب آنان میریزند اونوقت پس از اینکه بین لشکریان اسلام تقسیم شد همه پولهای دزدیده شده را با خوش آمد و فرش قرمز به بانکهای خود واریز میکنند. حالا ببینیم که دولتمردان ما در ادامهٔ جریانات اقتصاد چه گفته اند. طبق گزارش ایرنا از قول وزیر ابله اقتصاد که «... سال مهار تورم و رشد تولید آغاز شد و وزارت اقتصاد در سال ۱۴۰۰ طی سند «نقشه راه رشد غیر تورمی» آسیب شناسی خود و احکام پیشنهادی خود برای عبور از رکود تورمی را به تأیید ستاد هماهنگی اقتصادی دولت رسانید .بدخواهان تلاش خواهند کرد با جنگ رسانه‌ای و ایجاد انتظارات تورمی و ارزی، مانع ثمر دادن تلاش‌های دولت و بهبود شرایط اقتصادی مردم ایران شوند، اما با هوشیاری و همدلی ملت و دولت از این گردنه نیز سربلند عبور خواهیم کرد ان‌شاءالله…» بعله آقا جان انشاءالله که گربه است. حالا قرار است برای مهار تورم ، از هیئت رمالان و جن گیران استفاده کنند تا با چند تا دعا و دخیل بستن به ضریح مطهر امامزاده هاشم جادهٔ هراز نه تنها رشد غیر تورمی را راه بیاندازند بلکه دشمنان و بدخواهان را هم نیز طلسم کنند. اصلا معلوم نیست این بدخواهان و دشمنان از جان ملت ایران چه میخواهند که تمام تلاشهای دولت آخوندی بی ثمر میماند. ما هم از روی کنجکاوی هی اینور و اونور گشتیم تا خلاصه پس از جستجو کردن در لابلای اخبار، موفق شدیم جواب خود را پیدا کنیم.

ایلپی به اسم سردار علیرضا تنگسیری که گویا فرماندهٔ نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی میباشد در استان هرمزگان در مراسم آغاز اردوهای راهیان پیشرفت دانشجویی کشور چنین گفت: «...این کشور و تمام ظرفیت‌های آن متعلق به خودتان (دانشجویان) است و افتخاری بوده که به عنوان آینده‌های این مملکت زیر نظر کسی باشید که زیر علم امام زمان (عج) است…» بدون شک پامنبری‌های استاد ما یک مشت بسیجی و حزب‌اللهی

جوز هندی

جوز هندی؛ «معرب گوج هندوک پارسی یا جوز بویا نوعی ادویه است. جوز هندی تخم سخت و خوشبوی درخت جوز بویا است که آرد می‌کنند و مصرف آن به عنوان ادویه به صورت خشک شده در مناطق گرمسیری رواج بسیاری دارد. آنچه جوز هندی را به یکی از طعم‌دهنده‌ها و ادویه‌های پرمصرف در غذا – به‌خصوص در مناطق گرمسیری – تبدیل کرده‌است، جوکار، امام جمعه شهر قدس !!! (استان تهران) در اختتامیه دومین عهده‌واره چله مهدویت؟؟؟ به پامنبری‌های خود گفت:«... یکی از توطئه های دشمنان برای مقابله با مهدویت و اسلام ناب محمدی، ایجاد یاس و ناامیدی است و می‌خواهند آتقدر شبهه ایجاد کنند که مردم از آینده جهان ناامید شوند…»حالا آینده جهان چه ربطی دارد به یک موجود موهومی که هزارسال در چاه است ، بماند. بد نیست بچسبیم به آینده ایران که هر روز جوانان ما برای آن کشته میشوند چون هیچ آمیدی به بهبودی زندگی تحت رهبری حکومت نعلین و آفتابه را ندارند.

بشنویم از ابله دیگری به اسم سردار حسن‌زاده فرمانده سپاه محمد رسول الله (ص) تهران که تکخال نیروهای سرکوبگر رژیم میباشد. استاد ما در همایش ملی محله اسلامی !!! اظهار داشت: «... طرح محله اسلامی را می توان یکی از مهم‌ترین راهکارهای رسیدن به جامعه اسلامی و سپس تمدن نوین اسلامی دانست. زیرا همه باید بدانیم که رسیدن به جامعه اسلامی بر اساس مشارکت مردمی است هر کاری را که به مردم محول کردیم، کار پیشرفت داشته است و هر کجا کار به صورت خاص در دست مسئولان بوده کند یا متوقف شده است. در واقع تمامی این اقدامات فراهم کردن بستر لازم برای ظهور است…» البته مردم که چه عرض کنم، منظور استاد ما امت درماندهٔ اسلامییست که با هر چش شنیدن لگد پرانی میکنند. پیشاپیش، ظهور آقا را به جمیع بازماندگان از خرد و دانایی تبریک میگووییم.

دست مهر ایزد بر فرزندان دلیر ایران، روح جانباختگان شاد و آرام ، یادشان جاودانه باد. به امید آزادی ایرن از دست ضحاکان و دشمنان.



دستورالعمل مستقیم؛ یک قطره جوز هندی را با یک قطره روغن پایه (نارگیل، زیتون و بادام) رقیق کرده و در داخل یک کیسول ریخته ومی توان روزانه سه مرتبه و در صورت نیاز مصرف شود.
روش استخراج ؛ میوه و دانه جوز هندی را می توان تقطیر کرده و از آن عرق گیری شود.
اجزای تشکیل دهنده؛سابینین(۴۱- ۹۲ د ر صد) ، بتا پینن (۱ -۳ - ۵۸۱درصد)، آلفا - پینن(۵۱ -۸۲ د ر صد) ، لیمو نن (۲ - ۷ د ر صد) ، گا ما تر پینن (۲ - ۶ د ر صد)، تر پینن - ۴- اول(۲- ۶درصد)،میریستین(۵-۲۱درصد)

نوئل سیاه

نوئل سیاه («نام علمی: *aeciP anairam*), یک گونه از کاج نوئل



بومی آمریکای شمالی واز تیره کاجیان است. این درخت در سراسر کانادا گسترده‌است، در همه ۰۱ استان و هر ۳ قلمرو قطب شمال کانادا یافت می‌شود. محدودهٔ آن به مناطق شمالی ایالات متحده، آلاسکا ،منطقه دریاچه‌های بزرگ و شمال‌شرقی ایالات متحده گسترش می‌یابد. این درخت بخشی تکراری از زیست‌بوم است که با نام تایگا شناخته می‌شود.

سوزن و مخروط‌ها نوئل سیاه گیاهی‌است بارشد کند، یک درخت همیشه‌سبز مخروط‌دار کوچک عمودی است. (به ندرت درختچه) تنهٔ مستقیم کمی باریک دارد،«بومیان لاکاتا از نوئل سیاه برای مراسم سنتی به منظور ارتباط با ارواح بزرگ استفاده می کردند. آنها معتقد بودند استفاده از نوئل سیاه به‌طور منظم در طی مراحلی منجر به رفاه زندگی می شود.

کاربرد پزشکی؛
نوئل سیاه دارویی ،برای ضدعفونت ،ضد اسپاسم،ضد انگل و ضد التهاب و ضد دیابت توصیه می شود، همچنین این گیاه منجر به افزایش سیستم ایمنی بدن با ترشح هورمون کورتیزون می‌گردد.
استفاده کنندگان؛ کسانی که دچار بیماری های ارتروز، روماتیسم،عفونت های انگلی،عفونت های سینوسی و مجاری تنفسی و سیاتیک هستند، می توانند از نوئل سیاه استفاده کنند.

استشمام اسانس ؛ رایحه نوئل سیاه منجر به باز شدن چاکراه های بسته شده و نیز احساسات را متعادل می کند.

استشمام عطر؛ اسانس نوئل سیاه ، را می توان روزی سه بار به مدت یک ساعت در فضای خانه یا به‌طور مستقیم پخش و استشمام نمود.

کاربرد مستقیم؛ یک قطره نوئل سیاه را با یک قطره روغن پایه (نارگیل، زیتون و بادام) رقیق کرده و می توان دو تا چهار قطره از ان را بر روی نقاط مورد نظر، چاکرا و مناطق انعطاف پذیر بدن استفاده کرد.

روش استخراج ؛ داخل درخت نوئل سیاه را تقطیر کرده و از آن عرق گیری شود.

اجزای تشکیل دهنده؛ بورنیل استات(۴۲-۵۳ درصد)،کامفنی(۴۱- ۶۲ د ر صد) ، آلفا - پینین (۱ -۲ - ۹۱درصد)،بتا- پینین(۲- ۰۱ درصد) دلتا- ۳- کارین(۴- ۰۱ در صد) ، لیمونین (۳- ۶در صد) میر سین(۱ - ۵ د ر صد) سا نتین (۱ - ۵ د ر صد) تریسیسیلین(۱-۴درصد)

مرزنگوش(گیاه)

پونه کوهی (نام علمی: *munagirO eraglv*) نام یک گونه از سرده مرزنگوش است. این گیاه در مراکز علمی و گیاه پزشکی آلمان مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و دارای ارزش دارویی است.

کاربرد پزشکی؛ مرزنگوش دارویی ، برای ضدبیری،ضد ویروس قوی،ضد باکتری،ضد قارچ،ضد التهاب،ضد عفونت،ضد درد، محافظ کبد و محافظ اشعه های رادیویی توصیه می شود، همچنین این گیاه منجر به افزایش سیستم ایمنی بدن می‌گردد.

استفاده کنندگان؛ کسانی که دچار بیماری های ارتروز، روماتیسم،عفونتهای

ترجمهٔ : روحپرور شیرانی



تنفسی،بیماری های عفونی،مشکلات گوارشی و سل هستند، می توانند از مرزنگوش استفاده کنند.

استشمام اسانس ؛ رایحه مرزنگوش منجر به خلق احساسات امنیتی می شود.

کاربرد مستقیم؛ یک قطره روغن مرزنگوش را با چهار قطره روغن پایه (نارگیل، زیتون و بادام) رقیق کرده و قبل از استفاده مقداری از این محلول را بر روی پوست ناحیه بازو آزمایش کنید، تا از واکنش های حساسیتی اطمینان حاصل شود ، سپس دو قطره از ان را بر روی نقاط مورد نظر، چاکرا و مناطق انعطاف پذیر بدن استفاده کنید.
توجه؛ با توجه به این که مرزنگوش دارای مقدار زیادی فنول است، منجر به خارش های پوستی در صورت استفاده مستقیم می شود.

دستورالعمل غذایی؛یک قطره از روغن مرزنگوش را با یک قطره روغن پایه رقیق کرده و در داخل کیسول ریخته و روزانه سه مرتبه مصرف کنید.

روش استخراج؛برگ های مرزنگوش را تقطیر کرده واز آن عرق گیری می‌کنند
اجزای تشکیل دهنده؛ کارواسرول(۰۶- ۵۷ د ر صد) ، گا ما تر پینین (۳ ,۵ - ۸ ,۵درصد) ، پارا- سیمینی (۵,۵- ۹ د ر صد) ، بتا - کار یو فیلین (۲ - ۵ د ر صد) ، میر سین (۱ - ۱۳درصد)،تایمول(۰-۵درصد)

ادامه دارد

کوتاه و خواندنی

۲۰ سالگی یک رئیس جمهور کنکره آمریکا



عکسی که در اینجا می بینید امانوئل مکرون است که اکنون بر ملت فرانسه حکمرانی می کند. این عکس اومربوط به زمانی است که ۲۰ سال داشت و شاید به تنها چیزی که فکر نمی کرد



قوة مقننه ایالت متحده از دو مجلس سنا و مجلس نمایندگان تشکیل می شود که به آن کنگره می گویند.

کنگره در سیاست خارجی آمریکا نقش چندانی ندارد ورؤسای جمهور آمریکا معمولاً در سیاست گزاریهای خارجی خود از کنگره خط مشی نمی گیرند.

انسولین و بیماری قند

چارلز بست فیزیولوژیست کانادائی است که در سال ۱۹۷۸ در تورنتو درگذشت. او بخاطر استفاده داروئی از انسولین برای نخستین بار، شهرت یافت.



تکیه زدن بر مسند ریاست جمهوری فرانسه بود. شادروان ناصر امینی چندسال پیش این عکس را برای من فرستاد که اکنون بااحترام به روح آن روزنامه نگار و دیپلمات ایرانی و رفیق شفیق به چاپ آن مبادرت می کنیم. امانوئل مکرون درحال حاضر نیز یکی از جوان ترین رؤسای جمهور جهان است که دوره دوم ریاست جمهوری خود را می گذراند.

استفاده از انسولین بعنوان یک دارو برای نخستین بار توسط بست و با کمک فردریک بنتینگ کانادائی صورت گرفت.

آهنگ جدید مهستی

خانم مهستی خواننده ایرانی که توسط استاد پرویز یاحقی کشف و به رادیو معرفی شد درچهارم تیر ۱۳۸۶ در سن ۶۰ سالگی بر اثر بیماری سرطان درگذشت. اما این روزها آهنگی که سالها پیش نگاهداشت.



شادمهر عقیلی برای او ساخته بود و بازار نیامده بود بکمک هوش مصنوعی ضبط و بازار عرضه شده است. هوش مصنوعی می تواند صدای افراد را بسیار شبیه به صدای آنها تولید کند.

راضی نگاهداشتن مردم

درآغاز جنگ جهانی دوم هنگامی که پادشاه انگلستان چرچیل را بکار دعوت کرد وضع حساس مملکت را به او گوش زد کرد وازاوخواست بعنوان نخست وزیر مملکت سعی کند مردم را راضی



نگهدارد. چرچیل در جواب گفت: « اعلیحضرتا مردم را جز با گفتن حقیقت نمی توان راضی نگاهداشت.»

سالیسیلات اختراع ایرانیان است

سالیسیلات از ریشه لاتین سالیس یعنی «بید» داروی تمام امراضی است که مردم امروز به اسم روماتیسم می خوانند و نام طبی آن آرتريت است و این داروی مفید را ایرانیان کشف کردند همچنان که الکل و مورفین راهم ایرانیان از مواد گیاهی استخراج نمودند. جوهر بید که پدران ما از «بید» بدست می آوردند

داروی ضد عفونی و مسکن هم بوده و هست و امروز داروی مسکن و ضد عفونی معروف موسوم به آسپرین را از جوهر بید می سازند و می دانیم که نام شیمیائی آسپرین « اسید سالیسیلیک» است.

فرمان عزل صدراعظم ها

ناصرالدین شاه میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) را در ۲۰ محرم سنه ۱۲۷۵ از صدراعظمی معزول کرد. از تصادفات شگفت انگیز است که فرمان عزل امیر کبیر نیز بفاصله هفت سال در بیستم محرم الحرام صادر گردید.



سلام با آداب خاص

مردم فیلیپین آداب سلام دادن زیبایی به نام «مانو» دارند که نشان دهنده احترام به بزرگ ترهاست. این سنت به این ترتیب به اجراءدرمی کآید که آن ها دست بزرگ ترها را می گیرند و به آرامی آن را به پیشانی خودمی فشارند..

۵۴ سال شام بیرون بخورید

در نیویورک به قدری رستوران وجود دارد که می توانید به مدت ۵۴ سال هرشب بیرون شام بخورید، بدون اینکه یک بار هم در رستوران تکراری شام خورده باشید!

سنگ های ۱۳۰۰ ساله



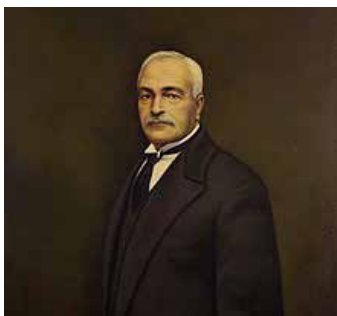
در کاستاریکا سنگ هایی متعلق به ۱۳۰۰ سال پیش وجود دارند که به طرزی عجیب گردهستند. و وزن بعضی از آنها تا ۱۶ تن هم میرسد! نحوه و دلیل تراش این سنگ های عظیم در ۱۳ قرن قبل هنوز بر محققان پوشیده است!

چندش آور ترین آبزی

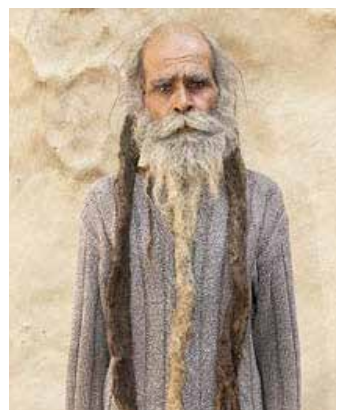
«بی فک ماهی» که زشت ترین و چندش آورترین موجود دریا نامیده می شود، در اعماق آب ها زندگی می کند. وقتی گرسنه می شود، خودش را به ماهی های رهگذر می چسباند، پوست آن ها را سوراخ و بعد از داخل به بیرون شروع به خوردن آن ها می کند!

ارباب کیخسرو مسلمان!

در سال ۱۲۹۶ که قحطی در تهران بیداد می کرد و اغلب مردم گرسنه بودند، انبارهای غله احمدشاه مملو از غله بود و او از در اختیار گذاشتن آن غلات به مردم امتناع می کرد؛ تا اینکه ارباب کیخسرو با شاه وارد مذاکره شد و از او خواست تا در انبارهای غله خود را باز کرده و عده ای را از گرسنگی نجات دهد.



زاهدان تزیینی در انگلستان



احمد شاه بر سر مبلغ پولی که از این طریق نصیب او می شد چانه زده و به زحمت راضی شد که مقداری غله را به دولت بفروشد تا بین مردم توزیع شود؛ به جهت همین اقدام ارباب کیخسرو، مدرس در مجلس گفت: « اگر یک نفر مسلمان در این مجلس باشد همین ارباب کیخسرو است.»

کیخسرو شاهرخ ملقب به ارباب کیخسرو بنیانگذار شبکه تلفن سراسری ایران، بانی کتابخانه مجلس، بنیان گذار آرامگاه فردوسی، نماینده زرتشتیان در یازده دوره مجلس شورای ملی و رئیس انجمن زرتشتیان تهران بود. از ارباب کیخسرو به عنوان یکی از برجسته ترین چهره های جامعه زرتشتی ایران و از شخصیت های خوش نام تاریخ معاصر ایران یاد می شود.

معنی کلمه «سپاس»



سپاس کلمه ی ایرانیست و یادگار زرتشت، که همواره میگفت: سه چیز را پاس بدارید؛ پندار نیک «پاس یک» گفتار نیک «پاس دو» کردار نیک «پاس سه» «سه پاس» یعنی پاسداشت و پاسداری از سه «نیک». ایرانیان با گفتن «سپاس» به همدیگر یاد آور این سه مورد مهم می شوند...

در قرن ۱۸ در انگلستان مرسوم بود که ثروتمندان اشخاصی را بعنوان فالگیر که هیچ وقت استحمام و اصلاح نکرده استخدام میکردند تا درون باغ آنان بعنوان «زاهد تزیینی» زندگی کنند.

دستگیری رئیس جمهوری

سه گزارش از دستگیری اولیس اس. گرانت توسط افسران اداره پلیس متروپولیتن ناحیه کلمبیا (MPD) وجود دارد که همگی به دلیل سرعت غیرمجاز با اسب بوده اند. ژنرال گرانت، به دلیل مهارت خود به عنوان یک سوار کار شناخته شده بود. او دو بار در سال ۱۸۶۶ بعلت راندن درشکه خود با سرعت غیرمجاز دستگیرشد. گفته می شود سومین مورد در سال ۱۸۷۲ رخ داد، که گرانت به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده خدمت می کرد. سومین مورد، کمی مشکوک، بنظر می رسد. اما اگر چنین اتفاقی افتاده باشد، گرانت تنها رئیس جمهور ایالات متحده خواهد بود که در زمان ریاست جمهوری دستگیر شده است.



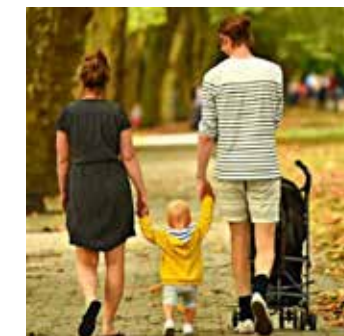


آنالیز یعنی چه؟

آنالیز یعنی تجزیه و تحلیل.

این لغت در یونانی به معنی شل کردن یا نرم کردن است و ربطی بین این لغت و معنی آن در حال حاضر ندارد. اما در یونان باستان روش ابتدایی جدا کردن ذرات طلا از خاک بوسیله باد دادن بوده است، مانند باد دادن گندم از گاه و سوس. بنا به این روش باد خاک نرم را میبرد و طلا در ته ظرف باقی میماند.

فواید راه رفتن



پزشکان براساس تحقیقاتی که طی سالها صورت گرفته است به مردم توصیه می کنند هر روز مدتی راه بروند زیرا راه رفتن فواید زیادی دارد از جمله:

- * راه رفتن به تولید سلول های جدید در مغز کمک می کند.
- * خلایق را افزایش می دهد.
- * خلق و خوی را بهبود می بخشد.
- * ریسک کم شدن حافظه را کاهش می دهد.

* فشارهای روحی را کم می کند. پزشکان توصیه می کنند در روز حداقل ۴۰۰۰ قدم راه بروید.

چاقی و خطر آلزایمر



چاقی بخصوص وقتی که مقدار زیادی چربی در قسمت اعضای درونی جمع شود باعث پیری زودرس مغز و در نتیجه بروز بیماری آلزایمر (زوال عقل) خواهد شد.

بنابر مطالعاتی که در سال ۲۰۲۰ صورت گرفت مغز بیش از ۱۷ هزار نفر اسکن شد و پژوهشگران دریافتند که هرچه وزن شخص بیشتر می شود جریان خون در مغز بویژه ناحیه ای از مغز که باعث بروز آلزایمر می شود، کاهش می یابد.

دارچین و رفع خستگی



با بوییدن چوب دارچین، خستگی را از خود دور کنید. عطر دارچین تأثیر شگفت انگیزی بر مغز انسان دارد. این رایحه فعالیت مغزی را افزایش میدهد و با تحلیل حافظه و تنش های عصبی مقابله میکند، و باعث می شود با سرعت و بازدهی بیشتری فکر کنیم.

غذاهای حاوی اسفناج



گرم کردن مجدد اسفناج بسیار خطرناک است، اسفناج حاوی درصد بالایی نیترات است که اگر دوباره گرم شود به نیتريت تبدیل می شود. نیتريت خطر ابتلا به سرطان را افزایش می دهد.

یک روز استراحت

از لحاظ علمی داشتن حداقل یک روز تفریح و استراحت در هفته می تواند باعث کاهش استرس شود، فشارخون را تنظیم کند و احتمال سکته را کم کند



مثلث برمودای ایران

کویرریگ جن یا مثلث برمودای ایران مخوف ترین نقطه در جنوب شرق گرمسار است که مملو از باتلاقهای مخفی شده در زیر رسوبات نمکی است و بومی های کویر لقب سرزمین پلید جن ها را به آن داده اند! ریگ جن منطقه ای کویری و دارای تپه های ماسه ای (تلماسه) در کویر مرکزی ایران است. این منطقه در جنوب سمنان، شرق دریاچه نمک، شمال انارک و غرب جندق قرار دارد.

این منطقه به دلیل وسعت زیاد و نداشتن چشمه یا چاه آب در گذشته محل عبور کاروان ها نبوده و فقط در سال های اخیر چند گروه به آن منطقه رفته اند.



فلامینگوهای صوتی!

فلامینگوها اگر غذای کافی دریافت نکنند، پره های آن ها به رنگ خاکستری درمی آید. نکته اینجا است که این پرندگان با پره های صوتی متولد نمی شوند، بلکه به لطف موادی که در غذای آن ها وجود دارد به رنگ صوتی درمی آیند!!!

بخشش با رکاب زدن

یک زندان در استرالیا این امکان را برای زندانیان فراهم کرده که در مقابل هر سه روز رکاب زدن با دوچرخه ثابت برای تولید برق (روزی ۸ ساعت) یک روز از زندان آنها بخشیده شود.



هوش مصنوعی؛ فرشته یا شیطان؟

اکنون میست با انتشار تصویری مفهومی روی جلد مجله خود که نمایانگر بُعد مثبت و نیمه تاریک هوش مصنوعی است نوشته: هوش مصنوعی نه تنها مشاغل، دقت حقایق و شهرت و اعتبار را تهدید می کند بلکه وجود بشریت را نیز تهدید کرده و همین باعث درخواست برای توقف توسعه این فناوری شده اما آیا محققان بیش از حد واکنش نشان داده اند؟

حامیان هوش مصنوعی در مورد قابلیت های آن برای حل مشکلات بزرگ با توسعه داروها و مواد جدید برای کمک به مبارزه با تغییرات جوی و... سخن می گویند و دیگر افراد نگران این واقعیت هستند که قابلیت های



هوش مصنوعی در حال پیشی گرفتن از درک سازندگان از خطراتی است که یک فاجعه ای علمی در زندگی را رقم خواهد زد که اغلب با عواقبی مرگبار همراه خواهد بود.

اشک می تواند برق تولید کند!

لیزوزیم یک آنزیم موجود در اشک انسان، سفیده تخم مرغ، بزاق و شیر پستانداران است که هنگام کریستالی شدن خاصیت پیزوالکتریک از خود نشان می دهد.

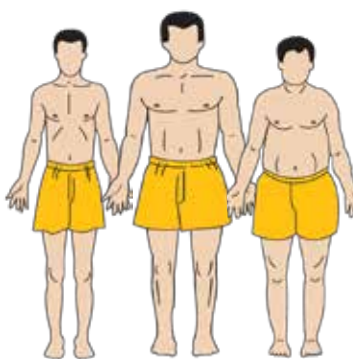
در سال ۲۰۱۷، دانشمندان اولین تلاش را برای آزمایش این که آیا لیزوزیم می تواند واقعاً به تولید جریان برق کمک کند آغاز کردند. مقداری از این پروتئین روی لایه هایی از فیلم مالیده شده و تحت فشار مکانیکی قرار گرفت. وقتی که نتایج مورد بررسی قرار گرفت مشخص شد که لیزوزیم نیز مانند کوارتز و به همان اندازه نیروی الکتریسته تولید کرده است. لیزوزیم یک ماده زیستی طبیعی و بدون قابلیت سمی است. بدین ترتیب



آیا اشک می تواند روزی تامین کننده انرژی مورد نیاز تجهیزات باشد که در درون بدن انسان کار گذاشته می شوند؟

انواع شکلهای بدن انسان

سوماتوتایپ به این ایده اشاره دارد که سه ترکیب بدنی تعمیم یافته وجود دارد که افراد در تعیین آن نقشی ندارند و نوع ترکیب در رحم مادر تعیین می شود. این مفهوم توسط دکتر شلدون در اوایل دهه ۱۹۴۰، ارائه شد و او سه گونه ترکیب بدنی را: اندومورف، مزومورف و اکتومورف نامید.



Ectomorph Mesomorph Endomorph

از همان ابتدا اعتقاد بر این بود که ترکیب بدنی یک فرد تغییرناپذیر است. به گفته شلدون، اندومورف ها دارای بدن هایی هستند که همیشه گرد و نرم است، مزومورف ها همیشه مربع و عضلانی هستند و اکتومورف ها همیشه نازک و استخوانی و ریز نقش هستند.

شلدون این نظریه را مطرح کرد که این تیپ های بدنی مستقیماً بر شخصیت افراد تأثیر می گذارند و نام های این انواع به این دلیل انتخاب شدند که او معتقد بود ویژگی های غالب هر ترکیب در نطفه تنظیم شده است که از رشد ترجیحی لایه های جنینی آندودرمال، مزودرم یا اکتودرم قبل از تولد ناشی می شود.

گوش غیر معمولی



گوش های بیرون زده (که گاهی به آن گوش های برجسته می گویند) گوش هایی هستند که از کنار سر بیرون می آیند. کودکانی که گوش های بیرون زده دارند با آنها متولد می شوند و معمولاً هر دو گوش را شامل می شود.

گوش های بیرون زده هیچ مشکل پزشکی ایجاد نمی کنند بنابراین نیازی به درمان ندارند. اما اگر والدین یا کودک بخواهند بخاطر زیبایی گوش ها را درست کنند، روش هایی برای تغییر شکل دادن آنها وجود دارد.

صدساله ها

صدساله ها، جمعیت نادری از افراد هستند که، با تاخیر به بیماری های مرتبط با پیری و مرگ و میر مبتلا می شوند که نشان می دهد سیستم ایمنی آنها تا سنین بالا فعال می ماند. در ایالات متحده آمریکا تعداد صدساله ها در سال ۲۰۲۱، حدود ۸۹,۷۳۹ بوده است در بیست سال گذشته، این میزان تقریباً دو برابر شده است.



تغییر نام خیابانی در فرانکفورت به مهسامینی



با اجازه رسمی شهرداری فرانکفورت، روز دوشنبه ۸ ماه مه (۱۸ اردیبهشت) نام خیابانی که سرکنسولگری جمهوری اسلامی در فرانکفورت در آن واقع شده است با برگزاری مراسمی به صورت نمادین و غیررسمی «خیابان ژینا مهسامینی» نام گذاری شد. برگزاری این مراسم با بسته شدن خیابان برای تردد خودروها توسط پلیس همراه بود. نام «خیابان ژینا مهسامینی» توسط فعالان مدنی بر روی آسفالت خیابان و روبروی درب ورودی سرکنسولگری جمهوری اسلامی، نوشته شد.

عدنان غریفی نویسنده ایرانی در گذشت

BBC: عدنان غریفی، شاعر، مترجم و داستان‌نویس ایرانی، در سن ۷۹ سالگی در آمستردام، هلند درگذشت. آقای غریفی ۱۲ خرداد ۱۳۲۳ در خرمشهر به دنیا آمد و در همین شهر تحصیل کرد سپس به دانشگاه نفت آبادان رفت اما تحصیلاتش را ناتمام گذاشت هرچند زبان انگلیسی را در همین دوره از زندگیش آموخت چون اقدام علیه امنیت کشور» بازداشت شدند.



احضار برگزارکنندگان ماراتن شیراز



صدای آلمان: تصاویر و فیلم‌های منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی از ماراتن شیراز که روز جمعه ۵۱ اردیبهشت برگزار شد، نشان می‌دهند که زنان با پوشیدن لباس ورزشی و بدون حجاب اجباری در حال دویدن هستند و در میان تماشاگران نیز زنان بدون رعایت حجاب مورد نظر جمهوری اسلامی این مسابقه را تماشای کردند.

انتشار تصاویر دوندگان بی‌حجاب در جریان مسابقه که به مناسبت روز شیراز برگزار شده برخلاف ادعای مسئولان نشان می‌دهد که فشار برای رعایت حجاب اجباری تأثیری بر زنان نداشته است. عبدالحسن خسرو پناه، دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی شنبه شب ۱۶ اردیبهشت در برنامه تلویزیونی گفت: «بسیاری حجاب را رعایت می‌کنند و این نشان می‌دهد



افتتاح رستوران برهنه ها در لندن



در لندن رستوران جدیدی افتتاح شده که در آن گوشت خام سرو می‌شود و مشتری هایش هم لخت سر غذا می‌نشینند. بیش از چهل هزار نفر در لیست انتظار هستند تا بتوانند در این رستوران غذا بخورند

مشتریان به هنگام ورود تمام لباسهای خودرابیرون آورده و آنها را با تلفن همراه خود به متصدی مربوطه تحویل می‌دهند. این رستوران در طول تابستان کار خواهد کرد. در این رستوران غذا در ظرف گلی داده میشود که در روشنایی شمع مراجعین آنرا صرف میکنند. نام این رستوران «بنیادی» است.

فیروز نادری، مدیر سابق در ناسا فلج شد

فیروز نادری، مدیر پیشین اکتشافات منظومه شمسی ناسا، خبر داد که در پی افت ناگهانی ضربان قلب و برخورد سرش به دیوار و جابه‌جایی مهره گردن، از گردن به پایین فلج شده است. او ضمن انتشار تصویر خود در بیمارستان خبر داد که عمل جراحی شده و دوران نقاهتش حدود پنج ماه طول می‌کشد.



جشنواره فیلم کن برگزار شد



مراسم پایانی هفتاد و ششمین جشنواره فیلم کن روز شنبه ۶ خرداد ۱۴۰۲ با اعلام برندگان بخش‌های مختلف در سالن «گرند لومیر» کاخ جشنواره کن برگزار شد. در این مراسم فیلم دلهره‌آور فرانسوی «آنا تومی یک سقوط» ساخته ژوستین تریه به عنوان برنده نخل طلا انتخاب شد. با تصمیم هیئت داوران کوچی یاکوشو، بازیگر مطرح ژاپنی، برای فیلم «روزهای عالی» جایزه بهترین بازیگر مرد را به خود اختصاص داد. این جایزه توسط زرامیرابراهیمی، بازیگر ایرانی به یاکوشو اهدا شد. (عکس بالا)

هنری کیسینجر صدساله شد



یورو نیوز: هنری کیسینجر، وزیر خارجه پیشین آمریکا روز شنبه در حالی ۱۰۰ ساله شد که نظریات و عملکردش در عرصه بین‌المللی همواره مناقشه برانگیز بوده است. هواداران هنری کیسینجر از او به عنوان سیاستمداری «آینده‌نگر» ستایش می‌کنند و منتقدانش وی را به دلیل نقش‌آفرینی در جنگ ویتنام یک «جنایتکار جنگی» می‌دانند. رئیس پیشین دستگاه دیپلماسی ایالات متحده یکی از نزدیکان ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهوری پیشین این کشور بود. او به مدت شش سال در دولت‌های دو رئیس‌جمهوری جمهوریخواه، ریچارد نیکسون و سپس جerald فورد در مقام مشاور امنیت ملی آمریکا فعالیت کرد. هنری کیسینجر چهار سال نیز در همین دولت‌ها به عنوان وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا مشغول به کار بود.

ماجراهای سکولاریسم

اعتقادات دینی در جوامع کمرنگ شده و بی اثر می‌گردد تا آنجا که مردم در درستی ادیان شک و تردید میکنند و مناسک دین را به کنار نهاده و به دستورات رهبران دینی بی توجه میشوند

گاه تازیانه روزگار آنچنان بر تن و پیکر یک ملت یا جامعه، سخت و دردناک مینوازد که تنها راهی و بی دردی را آرزو میکنند و میخواهند به سرعت و بدون فکرفقط از آن درد جانسوز و تن آزار فرار کنند و آرام گیرند. دوران مشروطه خواهی درعین جهنم استبداد و وقایع و پیامدهای آن، نمونه ای ازین گونه اند که گرچه در ترازوی تاریخ، کفهء توفیق و کامیابی اش وزین تر مینماید و به هر روی گامی رو به جلو برای ملت ایران محسوب میگردد ولی واقع بینانه آن است که رویاها و خواسته های پیشگامان آن انقلاب به عنوان یک دستاورد مدرنیته اجتماعی سیاسی، آنگونه که باید و شاید محقق نشد و به دلایل گوناگون از جمله: سلطه جویی و قدرت خواهی گروههای به ظاهر هم پیمان، ترکیب ناهمگون مفاهیم لیبرال با سوادهای آخرزمانی شیعیان (التقاط)، فقر ادراک و دانایی عمومی نسبت به معانی عمیق دیالوگهای سیاسی غربی، همچون دموکراسی یا سایر مفاهیم اقتصادی و سیاسی مدرن، این انقلاب مشروطه به نوعی نازیایی یا معیوب زایی دچار گردید. از جمله این موارد که اکنون هم کانون خواسته ها و نیز مباحثات جوامع جهانی و بخصوص جامعه ایرانی است موضوع « سکولاریسم » و دریافت ها و توقعات از ویژگیهای گوناگون آن است.

پیدایی ایده « سکولار » گرچه از لحاظ اسم گذاری مربوط به قرن نوزدهم است، ولی بی تردید نتیجه تجربه خوفناک اروپای قرون وسطا از سلطه کلیسای کاتولیک بر ابعاد گوناگون زندگی انسانها از جمله بر حکومتهای سیاسی آن دوره است.

همینگونه است که به دلیل دوران سخت و جانکاهی که ایرانیان در دهه های اخیر تحت حکومت دینی گذرانده اند و آسیب فراوانی که هم سرزمین و هم مردمان از هر آیین و قومیتی ازین شیوه کشورداری دیده اند، اغلب

معنای محدودی از سکولاریسم را که مورد پسند است و شاید مسکنی بر دردهاست به نظر میآورند که همان « جدایی دین از سیاست » است و درین میانه هیجانات به شیوه قدیم، همچنان ژرف نگری در مفاهیم تولید شده در فرهنگ غرب از دست میروود و معانی یک واژه، ناقص دریافت شده و شاید دچار آن مشکلی شود که در ایام مشروطه صدمه جدی به مطالبات ایرانیان آزادی خواه زد.

قابل بحث اینکه، بنابر دیدگاه بسیاری از متفکرین، ما اکنون در عصر « پسا سکولار » به سر میبریم و این بدان معناست که نگرشها تحولی یافته و نباید فقط به ادراکات کهنه آویخت و یافته های نو را نادیده گرفت. شاید نگاهی به جنبه های گوناگون «سکولاریسم» بتواند مقصود را روشنتر کند. این ایده قائل به آن است که: اعتقادات دینی در جوامع کمرنگ شده و بی اثر میگردد تا آنجا که مردم در درستی ادیان شک و تردید میکنند و مناسک دین را به کنار نهاده و به دستورات رهبران دینی بی توجه میشوند؛ دینداران دست از امور و نگرش آن دنیایی یا ماوراء الطبیعه برداشته و به ساختن و پرداختن این دنیای مادی میپردازند؛ जबجایی در کانون قدرت و تقدس روی میدهد که از خالق نادیده و متعالی به مسئولیت بشری منتقل میشود؛ جدایی دین از سیاست و یا به تعبیری دیگر، جدایی دین از حوزه اجتماعی و قرار گرفتن آن در محدوده زندگی فردی رخ میدهد. این موارد مرزهای سکولاریسم را تعیین میکنند و نشان از چند وجهی بودن این ایده دارند.

اما به عنوان یک تجربه تاریخی و راستی آزمایی واقعی، خوب است به سیر و شکل گیری ایده « سکولار » در اروپا و امریکا پس از دو قرن نگاهی انداخته شود تا معلوم گردد چه بازخوری مورد انتظار است. « پس از جنگهای مذهبی و فرقه ای در



اسطوره ای بنام « نادیا »

نادیا کومانچی اولین ورزشکاری است که در ۱۴ سالگی، در رشته ژیمناستیک در المپیک مونترال در سال ۱۹۷۶ میلادی، امتیاز ۱۰ گرفت. در آزمون دستگاههای نشاندهنده امتیاز، فقط تا عدد ۹۹/۹ را نشان میداد، لذا به او عدد ۱ دادند و تماشاچیان داوران را هو کردند و سرانجام روی کاغذ بزرگی همه داوران متفق القول عدد ۱۰ را به نمایش گذاردند.

نادیا به تنهایی در ۶ رشته انفرادی و تیمی برای کشورش ۵ مدال طلا و ۲ نقره و یک برنز به ارمغان آورد. مربی نادیا و هم تیمیهایش یک مرد بد خلق و خبیث بود که آنها را کتک میزد و نمیگذاشت چیزی حتی آب بخورند تا مبادا وزنشان زیاد شود، تا جایی که یک ورزشکار دختر که فقط چند گرم به وزنش اضافه شده بود را از اردوی المپیک اخراج کرده اخذ ۵ طلای المپیک باعث شد که نادیا مورد لطف چائوشسکو دیکتاتور مشهور رومانی قرار بگیرد و بوسیله او برای رژیمش تبلیغات نماید.

وقتی در المپیک بعدی نادیا ۱۸ ساله ۲ مدال طلا، یک نقره و یک برنز گرفت، چائوشسکو نتوانست نارضایتی خود را نشان ندهد، در حالیکه در ۲۵ سال قبل از نادیا، رومانی هیچ مدالی به دست نیآورده بود.

در ۲۸ سالگی نادیا تصمیم به ترک کشورش گرفت و در یک شب بارانی و در شرایط بسیار سختی، نادیا همراه با چند نفر دیگر، از میان باران و گل و لای خود را به مرز مجارستان رساند و پس از معرفی خود درخواست پناهندگی کرد.

در مجارستان خود را به سفارت آمریکا رسانید، برق آسا پناهندگی اش پذیرفته شد و مقامات



آمریکا در سال ۱۹۸۹ ظرف مدت کوتاهی او را به فرودگاه جان اف کندی نیویورک بردند.

جالب اینجاست که در این هیر و ویر مردم رومانی دست به شورش زدند و چائوشسکو و همسرش تیرباران شدند.

در آمریکا نادیا با یک ورزشکار آمریکایی بنام بارت کانر ازدواج کرد و از آن زمان تاکنون در اوکلاهما مشترکاً یک باشگاه ژیمناستیک دارد و به کار آموزش و داوری میپردازد.

او هیچگاه موطن خود را از یاد نبرده و هر ساله مبلغ ۱۰۰ هزار دلار به فدراسیون ژیمناستیک رومانی کمک میکند.

ثروت نادیا امروزه بیش از ۱۰ میلیون دلار است.

اگر نام محمد علی در بوکس، مایکل جوردن در بسکتبال و پله در فوتبال عجیب است، بی تردید نادیا کومانچی اسطوره ورزش ژیمناستیک است.

مدساز ژاکلین کندی

اولگ کاسینی مدساز مشهور آمریکایی برای اکثر زنان سرشناس آمریکا لباس میدوخت، وقتی متوجه شد که همسرش با جان اف کندی

ترجمه و تدوین: بهمن چهاردهی - لندن

جسته و گریخته



رابطه دارد، او را طلاق داد. او با تعداد زیادی زنان سلبریتی از قبیل؛ بتی گاربل، لانا ترنر، اورسولا آندرس و گریس کلی رابطه داشت. کاسینی در سال ۲۰۰۶ میلادی در سن ۶۹ سالگی در گذشت.

بچ ثروتمندترین های جهان

برنارد آرنولد، صاحب شرکت LVMH فروشنده کالاهای لوکس، ۲۰۱ میلیارد دلار ۲-ایلان ماسک، کمپانی تسلا، ۱۷۶ میلیارد دلار ۳- جف بزوس، آمازون، ۱۲۸ میلیارد دلار ۴- بیل گیتس، مایکروسافت، ۱۲۱ میلیارد دلار ۵- وارن بافت، بارکشایر هاتاوی، ۱۰۸ میلیارد دلار.

گفتنی است، اکثر این افراد مالکیت چندین کمپانی را عهده دار هستند، خصوصاً نفر اول این لیست.

ای کشته که راکشی؟

در ماه مارس سال ۱۹۷۹ میلادی، ذوالفقار علی بوتو، نخست وزیر پیشین پاکستان به جرم صدور حکم اعدام برای رقبای سیاسی اش، اعدام گردیده.



صدین سال تولد هتلر

در ۲۰ آوریل سال ۱۹۸۹ در صدمین سال تولد آدولف هتلر،

عده زیادی از افراد نازی و نئو نازی قصد کردند که تجمعی برای بزرگداشت هتلر در محل تولدش در بروناو - اتریش بگیرند که با مخالفت شدید اتریش روبرو شد و تمام راههای منجر به این شهر بسته شد.

هنوز دولت اتریش نمیداند با خانه محل تولد هتلر در این شهر کوچک چه کند؟

کلنوپاترای سیاهپوست

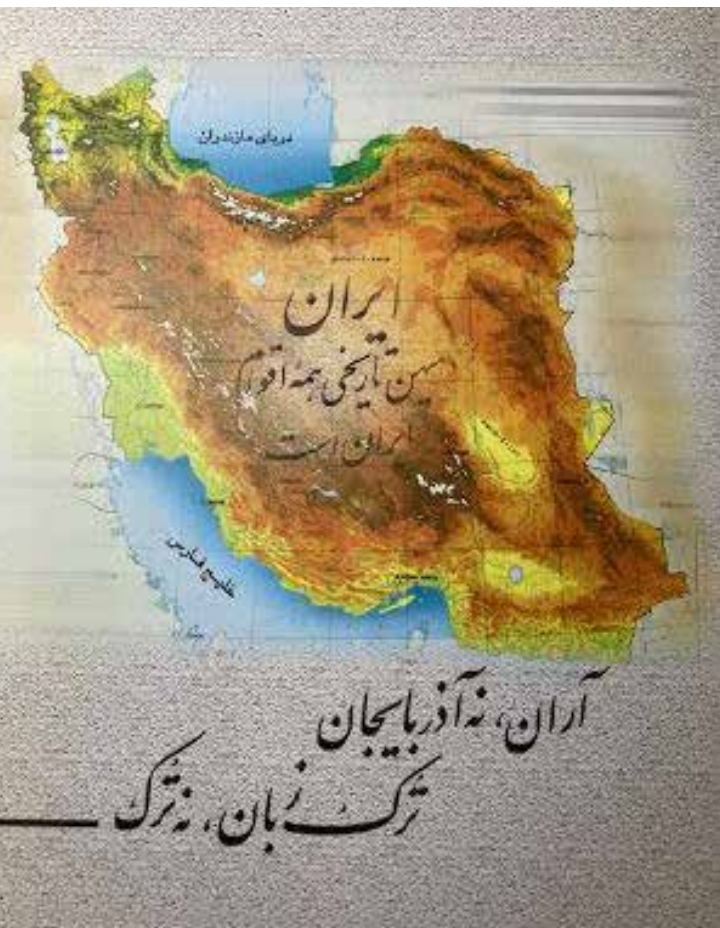
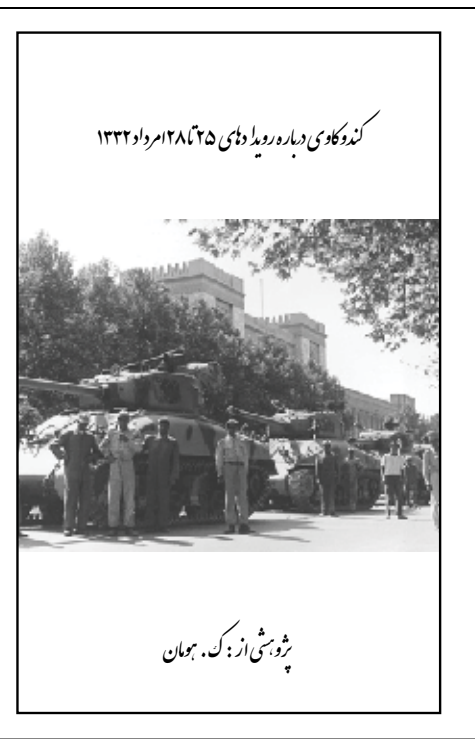
کمپانی سینمایی تنفلیکس در حال تهیه یک سریال چهار قسمته در مورد زندگی کلنوپاتراست. با این تفاوت که بازیگر نقش کلنوپاترا این بار بجای الیزابت تیلور یک کلنوپاترا سیاهپوست کمرنگ با موهای فر فری، ۲۷ ساله، بنام ادل جیمز است.

اینکار مورد اعتراض شدید شمار زیادی از مردم و مقامات مصر قرار گرفت.

تاکنون ۶۲ پتیشن (عریضه با امضاء) جمع آوری شده و یک وکیل میرز مصری از تنفلیکس به دادگاههای بین المللی شکایت کرده است.

کلنوپاترا اهل مقدونیه- یونان بود و تا سال ۳۰ قبل از میلاد ۱۹ سال در مصر حکومت کرد و در این سال با سم یک افعی مهلک در سن ۳۹ سالگی دست به خودکشی زد.

معرفی برخی از کتاب‌هایی که همکارمان آقای ک. هومان منتشر کرده‌اند و برای آشنائی جوانان ایرانی با پیشینه تاریخی خود بسیار مفید است



برای خرید کتابهای پژوهشگر تاریخ ایران آقای ک- هومان می‌توانید با ایمیل ایشان به آدرس زیر تماس بگیرید:

khooman209@gmail.com

از: ک- هومان

تالبه پرتگاه

داستانی با بُن مایه ای از رویدادی راستین

قسمت شانزدهم

بودم، به گونه ای فشرده بگویم آنکه پس از رسیدن به همدان ابتدایه دیدن شیر سنگی ها و آرامگاه موصوف به استرهمسر خشیارشاه و مردخای دایی او و سپس به دیدن آرامگاه ابوعلی سینا رفتم، ناهاری در یکی از رستورانها خوردم پس از لحظاتی به دیدن مجموعه ای از آثار باستانی معروف به «گنج نامه» رفتم که در دره ای سبز و خرم قرار داشت، در آنجا کتیبه ای از داریوش بزرگ و خشیارشاه به خط میخی بر سینه ی کوهی نقر شده بود و چند اثر تاریخی جالب نیز در همان پیرامون قرار داشت که رؤیا با حوصله و وسواسی جالب از همه آنان به عکسبرداری و برداشتن نُت پرداخت، چون دیدن آنهمه آثار وقت گیر بود، از این رو بهتر دیدیم که شب را در هتلی در همدان بگذرانیم تا در بامداد روز بعد به دیدن آثاری در استان کرمانشاه برویم که این کار انجام شد و ما ابتدا در بیستون از توابع کرمانشاه از نقشی که در سینه ی کوهی به فرمان داریوش بزرگ حک شده بود دیدن کردیم و سپس به طاق بستان و آنگاه به کنگاور برای دیدن معبد آناهیتا رفتم، زمانیکه مشغول دیدن معبد آناهیتا بودیم، دیدم رؤیا روی سنگی نشسته و به خود می پیچد، گفتم: بهتر است کار تحقیق را به فردا موکول کنیم، به نظر اینهمه سرپا بودن تورا خسته کرده است، برویم و در هتلی استراحت کن تا حالت خوب شود، اما در طول راه بین کنگاور تا کرمانشاه که ۸۵ کیلومتر فاصله داشت، درد رؤیا لحظه به لحظه بیشتر می شد و من برای زودتر رسیدن به کرمانشاه و رساندن او به بیمارستان برخلاف عادت همیشگی با سرعت زیاد راندم و چند خطر را پشت سر نهادم تا به بیمارستانی در کرمانشاه رسیدیم، حال روحی من بهتر از حال روحی و جسمی رؤیا نبود، آخر این چه دردی بود که به یکباره و ناگهانی گریبانش را گرفته بود، با خود می گفتم: هر چه را که او ناهار آن روز در رستوران خورده بود منم خورده

از ترک شیراز چنین پیشنهادی به تو کرده باشم، چه خوب که تو پیشقدم شدی، پس از دیدن آرامگاه آن دوبرزگوار، به دیدن بازار و مسجد وارگ کریم خان زند رفتم، دیدن ارگ چندان سهل نبود چرا که بخشی از آن به شهربانی شیراز و بخشی دیگر به زندان موقت اختصاص یافته بود، اما با دیدن وضع و پروروی ما و پس از چند پرسش و پاسخ موفق شدم. بامداد روز بعد به سوی تهران حرکت کردیم و پس از خوردن ناهار در اصفهان و دوسه بار توقف کوتاه بین راه، در حالیکه رؤیا از ارمغان سفر چندروزه اش بسیار شادمان بود، مقارن غروب به تهران رسیدیم و پدر و مادر او از اینکه رؤیا را سرحال و در کارش موفق می دیدند، از من تشکر کردند. اگر چه رفتن به منزل رؤیا در ایام تحصیل در دانشگاه گه گاه آنهم در روزهای جمعه انجام می شد ولی در دانشگاه هر روز باهم دیدار و اغلب باهم به ناهار و یا عصرها به همان کافه ی کذامی رفتم، ضمناً هر از گاهی نیز آقای شایان و خانمشان ورؤیا و خواهرش از سوی پدر و مادرم به منزل ما به شام دعوت می شدند. تا آنکه سال تحصیلی به پایان رسید و من فارغ التحصیل شدم، اما رؤیا برای دریافت لیسانس به تحمل یک سال دیگر ناگزیر بود.

چون دیدن آثار باستانی سال گذشته از برای رؤیا بسیار جالب و دلپذیر بود و توانسته بود مطالبی را از برای تز خود تهیه به بیند، از من خواست تا در تعطیلات تابستانی همان سال که من موفق به دریافت دانشنامه شده بودم، در صورت امکان به دیدن چند آثار دیگر در سایر نقاط ایران برویم، پیشنهاد او را در کمال میل و خوشحالی پذیرفتم و گفتم: به نظر من همدان و کرمانشاه و پیرامون آن بسیار جالب است. گفتم: پیشنهاد خوبی است. سرانجام در تعطیلات تابستانی آن سال نیز پس از خداحافظی با پدر و مادر و خواهر رؤیا، بامداد روزی در میانه ی تیرماه به سوی همدان راندم

بامدادان ابتدایه کلیسای وانگ در بخش جلفا و سپس به دیدن سی و سه پل و پل خواجه و منارجنبان معروف در روستای کارلادان رفتم و سپس به اصفهان برگشتم و به مشاهده ی مسجد جامع که در زمان سلجوقیان بنا شده بود رفتم و پس از خوردن ناهار، اصفهان را مقارن ساعت دو بعد از ظهر به مقصد شیراز ترک کردیم. شب هنگام به شیراز رسیدیم، ناچار شب را در هتلی گذراندم و بامدادن پس از خوردن ناشتایی در رستوران هتل به سوی کازرون راندم تا از غارشاپور در انتهای تنگ چوگان در چهار کیلومتری شهر باستانی بیشاپور و در ۲۵ کیلومتری شهر کازرون دیدن کنیم، در درون این غار تندیس بلندبالایی از شاپور اول وجود دارد، سپس به شیراز مراجعت و به خاطر خستگی، از ادامه تحقیق خودداری کردیم، بامداد روز بعد به دیدن نقش رستم و نقش رجب و پاسارگاد و استخر که جملگی به فاصله های نزدیک به تخت جمشید (پارسه) قرار دارند رفتم و بالاخره از تخت جمشید دیدن کردیم که تا غروب به دراز کشیدم، در حالیکه رؤیا در اوج شادمانی از دیدن این آثار ارزنده و افتخارآمیز و یادفتنی پُر از یادداشت و فیلم بود و من خسته شده بودم، شامی در رستوران هتل خوردیم و هر یک از ما به اتاقمان رفتم و من دوشی گرفتم و خوابیدم. در خوابی عمیق بودم که صدای کوبیدن در اتاقم را شنیدم، با دستپاچگی در را باز کردم، دیدم رؤیاست، با لبخند گفت: به بخشید مثل اینکه دیروز خیلی خسته ات کردم چون چندباری که در زدم خبری از تو نشد، نگران شدم، می خواستم به مدیر هتل مراجعه کنم تا در را باز کند و از حال تو با خبر شوم که خوشبختانه می بینم خواب سنگینی داشتی، اگر هنوز میل به خوابیدن داری مشکلی نیست من در سرسرای هتل در انتظار تو خواهم بود. گفتم: نه نه، نیازی به خواب بیشتر ندارم، چند دقیقه دیگر به تو ملحق خواهم شد، آنروز به خاطر خواب ماندگی من، ناشتایی را دیرتر از روزهای پیش خوردم، ضمن خوردن ناشتایی گفت: اگر موافق باشی حال که به شیراز آمده ایم، از آرامگاه سعدی و حافظ این بزرگ نامداران فرهنگ و ادبیات ایران نیز دیدنی بکنیم. گفتم: اتفاقاً می خواستم امروز و پیش

سای شونه گن

نوشته: (Sei Shonagan)

شونه کن تنها سخنگویی بی پرده است و هدفش یاد دادن راه درست است که نکته ها را یکی پس از دیگری بیان می کند. سعدی موفق تر از شونه کن به این مهم می پر دازد



سای شو نه گن در سده دهم میلادی در ژاپن، نخستین بانوی مقاله نویس در مقاله ای تحت عنوان « چیز های تفر آمیز» که در نوشته پیش به تعدادی از آن اشاره شد. وی که در خدمت بانویی در دربار بود (Court Lady or Lady -in -Waiting) زنی آزاده به نظر می آید که باکی از بیان واقعیات ندارد. او از راه نوشته اش از رفتار های ناپسند ایراد می گیرد که دگر گونی به وجود بیاورد. او از منفی گرایی نمی هراسد و منفی ها را می گوید. سعدی نیز در سده سیزده میلادی در حکایت های گلستان از راه داستان های کوتاه تعلیم و تربیت می کند و منفی ها و زبان های رفتار های نا خوش آیند را با نظم و نثر به انشاء می کشد. ولی شونگن هنر انشاء نویسی کشش دار مانند سعدی ندارد. او تنها سخنگویی بی پرده است و هدفش یاد دادن راه درست است که نکته ها را یکی پس از دیگری بیان می کند به این ترتیب:

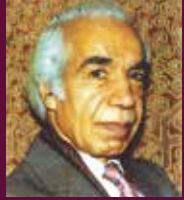
– فردی در حال بیان داستانی است و همه به گوشند که فردی دیگر به میان داستان او می پرد که بگوید او با هوش ترین شنونده است. چنین فردی بسیار تفر انگیز است اگر بچه و یا بزرگ سال باشد. – ممکن است فردی در حال گفتن داستانی باشد و یکی از شنونده ها میان صحبت او بدود که به داستان اضافه کند. آن فرد بسیار نفرت انگیز است.

– نفرت انگیز صحنه ای است که موشی در اطاق پرسه زنان از این سمت به سمت دیگر برود. – چند بچه به خانه شخصی می آیند و آن شخص به بچه ها اسباب بازی می دهد که آن ها را سر گرم کند. بچه ها از این کار سوء استفاده می کنند و هر روز به خانه این شخص می آیند و زندگیش را به هم می ریزند که این رفتار بسیار ناپسند است. – شخصی نا خوانده به ملاقات می آید ولی میز بان خواب است. کار کن خانه او را بیدار می کند و با لفظی تمسخر آمیز می گوید: «عجب پر خوابی!» که این حرف بسیار زشت و دلخور کننده است. – تازه واردی به گروهی وارد می شود ولی همه اختیار را به دست می گیرد. او قانون برای گروه می سازد و به همه نظر هایش را توصیه می کند. این رفتار بسیار نا خوش آیند است. – مردی که با او در رابطه هستی، زنی را که پیش از تو با او در رابطه بوده اند ستایش می کند. این رفتار رکیک است. رکیک تر آن است که این مرد هنوز با یکی از این زن ها در رابطه باشد. (اما گاهی فکر می کنم این رفتار ها اهمیت ندارند که به آن ها بها بدهم.) – شخصی که عطسه می کند و بلافاصله دعایی می خواند، نفرت انگیز است. – واق واق سگ ها برای زمان زیاد، بسیار اذیت کننده است. – یکی از ناگوار ترین رفتار ها



آب روان گلنسیم

دست درویشی شاید، نان خشکیده فرو برده در آب



آشنائی نگارنده با سهراب سپهری دردانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران بوجود آمد. سهراب در رشته نقاشی کلاسیک کار می کرد و من هم رشته معماری را انتخاب کرده بودم. اکثر اوقات باهم در تماس بودیم تا اینکه من عازم آمریکا شدم و سهراب هم در تماس خواهم بود. ناگفته نماند سهراب بیماری داشت که هیچ وقت اظهار نمی کرد و روز بروز بیماری اش وخیم تر می شد. سهراب سپهری از مردم کاشان واز خاندان لسان الملک ادیب و مورخ عصر قاجار بود. او بسال ۱۳۰۷ متولد شده در تماس خواهم بود. ناگفته نماند سهراب بیماری داشت که هیچ وقت اظهار نمی کرد و روز بروز بیماری اش وخیم تر می شد. سهراب سپهری از مردم کاشان واز خاندان لسان الملک ادیب و مورخ عصر قاجار بود. او بسال ۱۳۰۷ متولد شده در تماس خواهم بود. ناگفته نماند سهراب بیماری داشت که هیچ وقت اظهار نمی کرد و روز بروز بیماری اش وخیم تر می شد. سهراب سپهری از مردم کاشان واز خاندان لسان الملک ادیب و مورخ عصر قاجار بود. او بسال ۱۳۰۷ متولد شده

سای شو نه گن در سده دهم میلادی در ژاپن، نخستین بانوی مقاله نویس در مقاله ای تحت عنوان « چیز های تفر آمیز» که در نوشته پیش به تعدادی از آن اشاره شد. وی که در خدمت بانویی در دربار بود (Court Lady or Lady -in -Waiting) زنی آزاده به نظر می آید که باکی از بیان واقعیات ندارد. او از راه نوشته اش از رفتار های ناپسند ایراد می گیرد که دگر گونی به وجود بیاورد. او از منفی گرایی نمی هراسد و منفی ها را می گوید. سعدی نیز در سده سیزده میلادی در حکایت های گلستان از راه داستان های کوتاه تعلیم و تربیت می کند و منفی ها و زبان های رفتار های نا خوش آیند را با نظم و نثر به انشاء می کشد. ولی شونگن هنر انشاء نویسی کشش دار مانند سعدی ندارد. او تنها سخنگویی بی پرده است و هدفش یاد دادن راه درست است که نکته ها را یکی پس از دیگری بیان می کند به این ترتیب:

– فردی در حال بیان داستانی است و همه به گوشند که فردی دیگر به میان داستان او می پرد که بگوید او با هوش ترین شنونده است. چنین فردی بسیار تفر انگیز است اگر بچه و یا بزرگ سال باشد. – ممکن است فردی در حال گفتن داستانی باشد و یکی از شنونده ها میان صحبت او بدود که به داستان اضافه کند. آن فرد بسیار نفرت انگیز است.

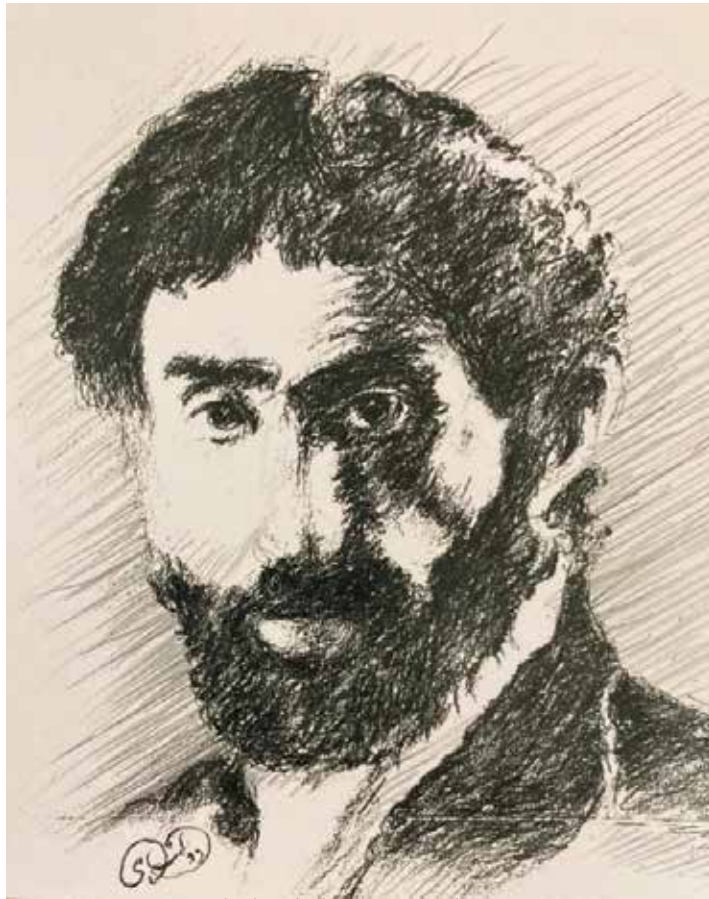
– نفرت انگیز صحنه ای است که موشی در اطاق پرسه زنان از این سمت به سمت دیگر برود. – چند بچه به خانه شخصی می آیند و آن شخص به بچه ها اسباب بازی می دهد که آن ها را سر گرم کند. بچه ها از این کار سوء استفاده می کنند و هر روز به خانه این شخص می آیند و زندگیش را به هم می ریزند که این رفتار بسیار ناپسند است. – شخصی نا خوانده به ملاقات می آید ولی میز بان خواب است. کار کن خانه او را بیدار می کند و با لفظی تمسخر آمیز می گوید: «عجب پر خوابی!» که این حرف بسیار زشت و دلخور کننده است. – تازه واردی به گروهی وارد می شود ولی همه اختیار را به دست می گیرد. او قانون برای گروه می سازد و به همه نظر هایش را توصیه می کند. این رفتار بسیار نا خوش آیند است. – مردی که با او در رابطه هستی، زنی را که پیش از تو با او در رابطه بوده اند ستایش می کند. این رفتار رکیک است. رکیک تر آن است که این مرد هنوز با یکی از این زن ها در رابطه باشد. (اما گاهی فکر می کنم این رفتار ها اهمیت ندارند که به آن ها بها بدهم.) – شخصی که عطسه می کند و بلافاصله دعایی می خواند، نفرت انگیز است. – واق واق سگ ها برای زمان زیاد، بسیار اذیت کننده است. – یکی از ناگوار ترین رفتار ها

و یافته هایش را با کسی دیگر شریک نمی شود چون چند نفر جوان را با خود به گردش نمی برد. او سرمست از شادی و سرور است (از نیم رخش در کالسکه پیداست). چنین رفتاری خودخواهانه است. – همانطور نا خوش آیند است رفتار مردی که نیمه شب خانه را ترک می کند ولی وقت زیادی صرف می کند که لباسش و کلاهش درست باشد. آیا کسی او را در نیمه شب می بیند؟ – هنگامی که مردی به دیدار معشوق می آید و شب را با هم می گذرانند، خدا حافظی صبح باید بسیار لطیف باشد و مرد باید با مهارت خاصی لباس هایش را بپوشد و عاشقانه رفتار کند تا دیدار بعدی. ولی اگر او با عجله لباس بپوشد و آنجا را ترک کند، آن رفتار زننده در ذهن خواهد ماند و فراموش نخواهد شد.

بهدازمن به آمریکا آمد. دوست هنرمند مشترکی داشتیم بنام مسعود بهنام که در جنوب فرانسه زندگی می کرد. از اتفاق خوش یک روز با سهراب و بهنام قرار گذاشتیم برویم به دیدار دوست هنرمند دیگری – مارکو گریگوریان- نقاش و مجسمه ساز مدرن که در نیویورک خیابان سوم گالری داشت بنام « گورکی گالری» هرسه وارد گالری شدیم پس از نشست طولانی از دیدار آثار مارکو و شنیدن اشعار سهراب حالی کردیم. در پایان سهراب از ما خداحافظی کرد و گفت می روم انگلستان بعدا باشما

علاقه شعر دوستان به اشعار او نیز بخاطر همین دوره کارهای شاعرانه اوست. قسمتهایی از شعر « سهراب و سیمرغ» از سروده های شاعر ارزنده نادر نادرپور پایان بخش این نوشتار است: آه سهراب! در آغاز برومندی تو چه کسی می دانست که جهان را- نفسی چند پس از جشن بهار بلب بسته، وداعی ابدی خواهی گفت چه کسی می دانست که پس از آنهمه بیداردلی در شب تیره نیشان زمین خواهی رفت آه شاید که تو خود آگه از این خواب پریشان بودی.....

واژه مرگ در اندیشه تو نقطه نداشت زین سبب بود که درد فتر عمر مرگ را نقطه فرجام نمی دانستی زین سبب بود که در لحظه» بدرود پدر چشم خوشیاورتو پاسبانان جهان را همه شاعر می دید چشم تو بیش کیهانی داشت زانکه در مذهب عشق تو پیام آور عرفان بودی گل زندگی سهراب در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۹ در کویر خشک سرطان خون پرپر شد. یادش جاودانه و گرامی باد.



چهره سهراب سپهری کار استاد دولتشاهی

و بیشترین سالهای عمر را در تهران بسر آورده است. وی در سال ۱۳۳۲ با کسب رتبه اول از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ التحصیل گردید. او نقاش و شاعری صاحب اندیشه بود و به بسیاری از کشورها از جمله انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آمریکا و یونان سفرهایی داشته است. از او مجموعه اشعاری بنام های « مرگ رنگ»، « زندگی خوابها»، « حجم سبز»، باقی مانده است. او در نهایت در خرداد ۱۳۵۶ مجموعه شعر خود و کتاب تازه « ما هیچ، ما نگاه» را در یک مجلد بنام « هشت کتاب» منتشر



تابلویی از سهراب سپهری

درپزند نیسلی شعرو غزل

حسن رضوی (شباہنگ)

سربہ کریبان

چکنم گرنکنم سربگریبان چکنم
نگذرم از همه عالم ز رفیقان چکنم
نکشم پای زمیخانه و درکلبه خویش
نسپارم به حریفان همه میدان، چکنم
حال اگر دورفلک بامن دیوانه نساخت
ندهم تحفهٔ اورا به رقیبان چکنم
کنده ام جان وندارم وطنی درغربت
گرنگویم که منم عاشق ایران چکنم

بتول عزیز پور

سقی از آفتاب



جیب خالی رؤیا را می تکانم
شاید فلسفه ای راقرب دهم
خدا حروف پیراهنش را
درمعبد کیهانیب می بافد
هزارانگشت
هزار کلام را ورق می زند
وحنجره ای نمی یابد
وقتی پای زمین درهمهٔ فصل ها می لرزد
سقی از آفتاب
سیمای شعرم را گرم نمی کند.

فهیمه فرجاد

مرز مفهوم

وما چه بیهوده اندیشه می کنیم
پروازی را که بیهودگی است
اماترایافتن، باوربودن است
همچون پرنده ای بی پرواز
که باور هیچ آسمانیش درسر نیست
دریغا که میل رفتن ما بسیار
وباورپروازمان هیچ!

شهین حنانه

سبزتر از بهار



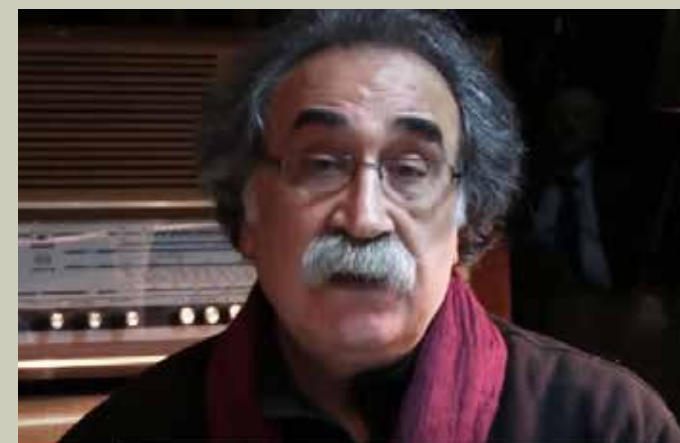
درآینهٔ بهار می آراید
گیسوی هزاررنگ خودراباغ
درآینهٔ سیاه چشمانت
گیسوی سیاه خود می آرایم
باشانه ای از عقیق ومروارید

توسبزتر از بهار می آئی
زیبائیت ازدریچه ها پیداست
می آئی و چشمه های گل جوشان
می آئی و کوچه رخت گل پوشان
می آئی ومن ستاره می چینم
ازظلمت بیکران چشمانت

محمد جلالی چیمه (م.سحر)

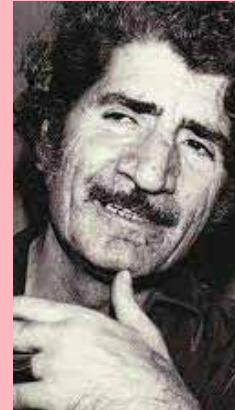
آنکه مستانه برآینه وگل...

آنکه مستانه برآینه وگل پازده است
دیرگاهی است می ازخون دل مازده است
کشتی ما چکنند؟ باردگر مستی باد
چنگ درگیسوی آشفتهٔ دریا زده است
«باد می گردد ودر باز و چراغ است خموش»
حرف ما را قلم عاصی «نیما» زده است
مرغ طوفان سخن از نرمش امواج مگوی
عاشق آن است که پا برسر پروا زده است
سر ما بلب پولاد زمانی است دراز
می پیوند به پیمانۀ فردا زده است
سرخگون جامۀ فریاد که ظلمت پوشید
دل صبح است که خون برشب یلدازده است
نیم شب شعله اگر سوخته برقامت دار
آسمان را گل خورشید به سیمازده است
شانهٔ کوه ز سنگینی این ابر تکید
کاش باران بزند، داغ به گلها زده است



کاراپت دردریان (کارو)

فسرپاد



من شاعر عصیان انسانهای عاصی .
افسون شکن ناقوس دنیای فسانه .
دردی کش می خانه آزرده بختان.
مطرود درگاه خدایان زمانه ...
تا ظلمت افکن صبح فردا زای فردا :
در خدمت این شکوه های بیکرانه...
چون آسمانی ، طایری ، ابر آشیانه ...
با هر کلام و هر طنین و هر ترانه .
دل میزنم، در تنگ شب، صحرا به صحرا...
تا جویم از فردای انسانی نشانه
فریاد! فریاد....!

هوشنگ فیلسوف

سیگار



گرچه زائیدهٔ خاک
روح او
اخترسرخ
فکراو
ابرسپید،
میل او
جانب آن آبی پاک،
گرچه زائیدهٔ خاک.

رضا صابری

دریا

تادریارا ندیده بودم
نمی دانستم که می تواند فرو بلعد
حباب سرخ خورشیدرا
آرام
آرام.

تادریارا ندیده بودم
نمی دانستم که با هر پیچ وتاب
می مکد لب سوختهٔ ساحل را
تادریارانندیده بودم
نمی دانستم که همان پژواک آسمان است
تادریارا ندیده بودم
نمی دانستم که طوفان برچهرهٔ آرام دریا چین وچروک می اندازد
وتادریارا ندیده بودم....

شهیار قنبری

غزل شیشه ای



در تو خلاصه میشوم، با تو زلال می شوم
از پر پیراهن تو، پُر پر و بال می شوم
در شب یلدایی تو، صاحب روز می شوم
صاحب تحویل شب، اول سال می شوم
در قفس ابری شب، ماه اسیر بوده ام
با تو رهاتر از همه، ماه هلال می شوم
با تو زلال می شوم، پُر پر و بال می شوم
شعر محال می شوم، بر این روال می شوم
تا ملکوت جذبه ات، شبانه راه می روم
چون که نظر کرده ی نور لایزال می شوم
خاصیت سروده ها، تمام خواستن نبود
برای از تو دم زدن، شعر محال می شوم
جز غزل شیشه ای ام، شعر مرا سنگ بدان
چون پس از این شاعر تو، بر این روال می شوم

زیبا کرباسی (شاعر افغان)

غزل ۳

روزگارت سیه وبخت تو خواب است وطن
به گلوی سحر ت سُرَب مذاب است وطن
آسمان، سبزه، زمین، خاک سیاه است سیاه
عشق، اندیشه، نفس، زیر حجاب است وطن
تا که شیخت بنشسته است به شاهی بر تخت!
سهم خورشید دلان فقر وعذاب است، وطن!
رازها خفته به پروای دل عصیانیت
چهرهٔ خشم تو در زیر نقاب است وطن
روز توفانی طغیان چورسد، خواهی دید
خونشان بر لب خلقت چوشراب است وطن!
سقف هر دخمه و زندان به سر زندانبان
روز آزادی تو، جمله خراب است وطن!



فرهنگ و زبان فارسی در عصر افشاریه و زندیه



چکیده

سلسله افشاریه (۱۱۱۴ - ۱۱۷۴ خورشیدی) از نژاد ترک ها بودند که پس از کشتن اشرف افغان و پیروزی بر شاه عباس سوم صفوی توسط نادرشاه بنیان نهاده شد. این سلسله پهنای ایران را به نهایت گسترده‌گی پس از ساسانیان رساند.

پیشینه افشار به قزلباشهای حکومت شاه اسماعیل می رسد. در این عصر فرهنگ و هنر و ادب در اوج رکود خود بود. پس از افشاریه زندیان به روی کار آمدند که از طایفه «لر» بودند و به آبادانی و ترویج هنر کوشیدند و به نام خود سکه ضرب کردند. این توضیح مختصری از پیشینه عصر افشاریه و زندیه بود که گفته شد. در ادامه به اوضاع ادبی و فرهنگی هر دو عصر خواهیم پرداخت.

مقدمه

عصر افشاریه و زندیه، در روند شکل گیری اوضاع ادبی بسیار تأثیرگذار بوده است. به گونه ای که چهره های سرشناس این عصر به ویژه در حوزه نثر بسیاراندکند. در این روزگار نثر فارسی مانند شعر، مجال تغییر و تحول پیدا کرد؛ این تحول با تقلید از نویسندگان قرن های ششم، هفتم و هشتم خود را نشان داد، در این دوره نثر فنی و ساده به موازات هم مورد توجه نویسندگان است اما توجه و رویکرد نویسندگان بیشتر مصروف ساده نویسی است و بسیاری از ویژگی های هر یک از این دو را در دیگری می توان دید؛ این خصوصیت حتی در نثر نویسندگان شبه قاره نیز وجود دارد؛ در پایان عهد زندیه و ابتدای عصر قاجار، دو شیوه ی نثر نویسی ادامه یافت که اغلب همان تقلید و تتبع جدی تر از نویسندگان قرن های یاد شده است. اما با گذشت زمان از طرفداران نثر فنی کاسته و به پیروان سبک روان افزوده گردید تا آنکه در اواخر قرن سیزده، سبک نگارش فنی کاملاً کنار گذاشته شد (پیوسته کناری، ۱۳۹۰: چکیده).

عصر افشاریه

افشاریان به جهت آن که پیوسته در

حال فتوحات و گسترش جغرافیایی بودند؛ کمتر به ادبیات و زبان فارسی همت گماشتند. داد وستد و کشتی سازی به کمک «جان آلتون» انگلیسی برای نبرد دریایی در اولویت بود.

– **میرزا مهدی خان استرآبادی**: مؤلف «دره نادره» که دشوارترین و متکلف ترین متنی است که به نثر مصنوع فارسی نوشته شده است. وی در این اثر خواسته است نثر مشکل خود را عرضه دارد و تاریخ نویسی در درجه بعدی



قرار گرفته است. وی دنباله سبک معمول در نثر فارسی را نگرفته و اثر او با هیچ یک از کتاب های ادبی پیش از وی تناسبی ندارد.

به گواهی مقدمه دره نادره تنی چند از استادان ادب مبالغه را به جایی رسانیده اند که مؤلف دره را سفیه و دیوانه می خوانند. مرحوم بهار در سبک شناسی از او انتقادی مؤدبانه می کند و فروغی به تعبیری ملیح وی را گمراه و کج سلیقه خوانده است (استرآبادی، ۱۳۶۶).

نمونه شاهد مثال از نوع نثر دره نادره: در خفایای عشا و اکنان و مقاص و اوکار انقاض عقاب و نعیق غراب و عققه عقق و لقلقه لقلق و شتقشقه عصفور و زرزره زررور و بطبطه بط و ققطه قطا... متطایر ساخت (همان: ۱۱).
– **هاتف اصفهانی**: سید احمد حسینی متخلص به هاتف از شعرای نامی ایران در عهد افشاریه و زندیه است. اصل

خاندان او از اهل اردوباد آذربایجان بوده که در زمان پادشاهان صفوی از آن دیار به اصفهان هجرت کرده و در این شهر متوطن گردیده اند. تولد هاتف در نیمه اول قرن دوازدهم اتفاق افتاده و در زادگاهش اصفهان به تحصیل ریاضی و حکمت و طب پرداخته و گویا در این فنون از محضر میرزا محمد نصیر اصفهانی استفاده کرد و در شعر نیز مشتاق را راهنما و استاد خود اختیار نموده است. هاتف شاعری را از جوانی آغاز کرد و در طول زندگی آرام خود از مدح شاهان و روی آوردن به دربار سلاطین خودداری کرد و بیشتر به مطالعه و حکمت و عرفان مشغول بود. وی در سال ۱۱۹۸ در گذشت.

– **محمد تقی الماسی**: از فلاسفه عهد افشار که از نوادگان علامه مجلسی بوده است. از شاگردان نامی وی «بیدآبادی» است. آثاری از جمله: بهجه الاولیا، غدیریه، دیوان اشعار از ایشان است.

– **آقا محمد بیدآبادی** در محله بیدآباد اصفهان چشم به جهان گشود و در این شهر مراتب رشد و کمال را پیمود. دوران زندگی وی مصادف با سقوط صفویه و انتقال قدرت به افشاریه و پس از آن زندیه بوده و او در دوران انحطاط زندیه در گذشته است.

دوران زندگی بیدآبادی در بحرانی ترین لحظات تاریخ ایران سپری شده است، اوایل عمر او مقارن با سقوط صفویه (۱۱۳۵ ق) و روی کار آمدن افغانه بوده است. در زمان افغانه و افشاریه نیز اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران با کشمکش های فراوانی مواجه بود که در تاریخ ثبت است. به هر حال دوره آخر عمر وی مواجه با حکومت کریم خان زند بوده (۱۱۶۳ ق) و در این دوره وی به تربیت شاگردان علمی و اخلاقی همت گمارده است.

– **آذر بیگدلی** از تأثیر گذاران و پیش قدمان «سبک بازگشت ادبی» بود. آذر در آغاز شاعری «واله» و «نکته» تخلص می کرد ولی بعداً تخلص «آذر» را برای خود برگزید. وی با کسانی چون شعله و مشتاق و

هاتف و شاعران دیگری که «نهضت بازگشت ادبی» را بنیاد نهاده بودند، مصاحبت و همکاری داشت و در شیوه شاعری از «طرز فصحاى متقدمین» پیروی می کرد. آذر در بیشتر انواع شعر از غزل و قصیده و مثنوی و رباعی طبع آزمایی کرده است. وی فصایدی درمدح جانشینان نادر و کریمخان زند و برخی از معاصران خود دارد. مضمون غزلیاتش غالباً عرفانی و اخلاقی و عاشقانه است. وی علاوه بر دیوان اشعار، مشتمل بر ده هزار بیت، یک مثنوی به نام یوسف و زلیخا دارد که به شیوه یوسف و زلیخای جامی سروده است. مثنوی دیگری نیز به نام گنجینه به تقلید بوستان سعدی به او منسوب است. مهم ترین اثر آذر بیگدلی تذکره عمومی معروف و مفصل او آتشکده مشهور به آتشکده آذراست که آن را در طی ۳۰ سال به نام کریمخان گردآوری و تألیف کرده است.

عصر زندیه

شاعران و ادیبان از نازک خیالی و بلاغت ظریف شاعران سبک هندی به تنگ آمده بودند و به همین سبب آن را متناسب فرهنگ هندی دیده و خود برای فرهنگ و زبان فارسی چاره ای اندیشیدند. آنان بر این شدند که در آن عصر رکود فرهنگی به سبک گذشتگان شعر و نثر بنویسند و از آنان تقلید کنند. این کوشش سبب بوجود آمدن سبک بازگشت ادبی شد.

– **مشتاق**: زمزمه های روی گردانی از سبک دوره صائب، مقارن عصر فترت پس از صفویان زمانی بالا گرفت که میر سیدمحمدعلی مشتاق با تأسیس انجمن ادبی اصفهان، کاروان سالاری آن را عهده دار شد و با کمک یاران و همفکران خود این نهضت را به سرانجامی توفیق آمیز نزدیک کرد. میر سید محمد علی از طبقه سادات اصفهان بود و در این شیوه تازه، به یک معنی طریقه محتشم را که در آغاز عهد صفویان تا حدی با شیوه پیشینیان هم



مسجد وکیل شیراز

مربوط می شد باز آفرینی کرد. مشتاق با بازگشت به شیوه قدما تا حد معتدلی علاقه به صنایع بدیعی را هم که در عصر صائب از یاد رفته بود، از نو برانگیخت. او در شیوه قدما به طرز گویندگان عراق و فارس توجه داشت.

– **میرزا نصیر**: میرزا نصیر چه‌رمی که به خواجه نصیر ثانی نیز معروف است، پزشک، معمار، دانشمند و شاعر بود. او پزشک دربار کریم خان زند بود و طراحی مسجد وکیل شیراز و تعیین جهت قبله آن از جمله اقدامات اوست. میرزانصیر دارای اشعاری به فارسی و عربی است و افزون بر آن تالیفات بسیاری در پزشکی، حکمت و نجوم دارد.

– **صهبا**: صهبا در شهر قم متولد شد ولی اجدادش اهل شهر دماوند بودند. او مدتی در قم به تحصیل پرداخت و بعد به شهر اصفهان رفت و فنون شعر را مانند اغلب شاعران آن زمان از میر سید علی مشتاق فرا گرفت و به دلیل ارتباط نزدیکی که با او داشت تخلصش نیز از مشتاق بوده است. صهبا با شاعرانی چون آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی هم عصر و مباشر بوده و از شاعران دوره بازگشت ادبی قلمداد



مجید زندیه

قلم

زبان ناله من را فقط تو میدانی صدای زاری مردم بگوش ظالم... باد بکاخ عدل تو چون شیر ی و نگهبانی فغان وناله مردم بدهر محسوس است بدین سبب همه جا حرمتت ز خواری رست ازین مصیبت وز آتش زمانه دلتنگ است تلاش روز و شب کم کند ستمکاری فضای جامعه ترس و زترس جان خفتن سرود عشق و محبت زسینه سردادی که پایه های خرد را ز ریشه خشکاند... ز صحنه پاک کنی خفت و ضلالت را کلام عشق و محبت روان و خوانانیست بدین سبب تو قلم یکه تاز میدانی زمین خشک بشیر را تو چون گلستان کن زدام جهل رهید و جداز آفت شد

توای قلم که مرا قدرت سروجانی در آن وطن که ستم دائماً کند بیداد توئی که ریشه ظلم و ستم بخشکانی درین زمان که زبانها بکام محسوس است توئی که پرچم آزادی بدستت هست درین جهان که به هر جای آتش جنگ است توئی که بذر محبت به سینه می کاری به هر کجا که نبد جرأت سخن گفتن توئی که جرأت گفتن به این بشر دادی نهال جهل چودر خانه ریشه بدواند توئی تبر، که زنی پیکر جهالت را فضای باز اگر بر کسی مهیا نیست توئی که معنی جانبخش عشق میدانی توای قلم بنویس و جهان چراغان کن بشر بلطف قلم صاحب شرافت شد

نغمه مستشار نظامی

قلم

سخت است قلم باشی و دلتنگ نباشی با تیغ مدارا کنی و سنگ نباشی سخت است دلت را بتراشند و بخنندى هی با تو بجنگند و تو در جنگ نباشی از درد دل شاعر عاشق بنویسی با مردم صد رنگ هماهنگ نباشی مانند قلم تکیه به یک پا کنی اما هنگام رسیدن به خودت لنگ نباشی سخت است بدانی و لب از لب نگشایی سخت است خودت باشی و بی رنگ نباشی وقتی که قلم داد به من حضرت استاد می گفت خدا خواسته دلتنگ نباشی





از دکانی خرسندی
به چله آزادی
ستایش شیخ

از حضرت شمر

گفت شیخی به شمر ذی الجوشن
شد دلم از جمال تو روشن

گرچه کشتی امام سوم را
شوکه کردی تمام مردم را

گرچه تو خاک بر سر احقر
لطماتی زدی به نهضت حق

من ولی دوست دارم ای شمر
محترم می‌شمارم ای شمر

خوش بریدی سر حسین علی
دور باشد سر تو از کچلی

خدمتی کرده‌ای تو بی تردید
که طرف گشت مفتخر به شهید

چون بهر حال آن امام عزیز
میشد البته ناتوان و مریض

یا کمی دیرتر از آن ایام
لطمه میزد کلسترول به امام

یا که بودش فشارخون بالا
قرص آملودیپین کجاست حالا؟

یا ز بسیار خوردن خرما
مرض قند میگرفت آقا

یا پروستات او ورم میکرد
شیعیان را اسیر غم میکرد

یا که با سرعتی فزون از صد
در بیابان شتر به او میزد

چه بسا توی شام یا سالاد
همسرش سم بخورد او میداد

یا که انگور سم زده میخورد
دور از جان بالاخره میمرد

* و بهر حال سیدالشهدا
تا ابد داشت زندگی؟ ابد!

حضرتی در کمال مقبولی
فوت میکرد، فوت معمولی
دفن میشد بدون داد و هوار
یکنفر از ائمه اطهار

* مرگ آن حضرت ستوده صفات
حیف میشد بدون تبلیغات

* تو به او خدمتی گران کردی
نام آن مرد جاودان کردی

* مایه افتخار مردم شد
جاودانه امام سوم شد

* لقب او که سیدالشهداست
وامدار مجاهدات شماست

* این میان ارزش مقام تو نیز
بهر ما روشن است شمر عزیز

* تو به ما عاشقان راه حسین
کرده‌ای خدمتی بزرگ این بین

* قیمه‌ی نذری همین دیروز
مزهاش همره من است هنوز

* جان تو بهترین غذا این بود
لیمو عمانیش یه همچین بود

* لپه اش وای کهربائی وای
روغنش وای کدخدائی وای

* گوشتش، تکه تکه ی الماس
کیف کردم به حضرت عباس

* سفره را دشت کربلا دیدم
دشت را صف به صف غذا دیدم

* لشکر مرغ در جلو به به
خیمه لوبیا پلو به به

* سفره‌ای بود مثل صحنه جنگ
کارزاری بدون مکث و درنگ

* دجله دوغ آنطرف جاری
لنگ جوجه، نبرد اجباری

* بخور از دیس و کاسه و سینی
هر چه می‌بینی و نمی‌بینی

* ریختم آنچه بود در سفره
به گلویم، شما بگو حفره

* ریختم پشت هم به یاری حق
توی حلقم، شما بگو خندق

* بعد یکبار چشم خود بستم
علم ران برّه در دستم
چشم خود را که باز بگشودم
توی اورزانس فاطمه بودم

* شمر جان در تمام این احوال
کرد افکار من ترا دنبال

* تو همانی که در سپاه امام
در کنار علی علیه سلام

* جنگ کردی به سهل و آسانی
عینهو قاسم سلیمانی

* حیف شد که رسانه دشمن
زد به دعوی کوفیان دامن

* خب تو هم ساده‌دل ضمیرت پاک
تحت تأثیر فتنه ساواک

* سر بریدی از آن ستوده امام
دستخوش، آفرین به این اقدام

* که اگر کشتی آن امام عزیز
کرده‌ای کشت و زرع حاصلخیز

* مثل تو هر کسی که شیرین کاشت
پیش ما احترام خواهد داشت

* دست تو درد نکند اخوی
برکت داشت بازوان قوی

* اربعین از تو زنده شد ای مرد
جاودان شد حماسه شله زرد

* تو به حضرت اگر زدی ضربت
من به حلوا رسیدم و شربت

* از تو شد اختراع ماه عزا
چه عزائی که متصل به غذا

* شمر جان، تو شکوه این دینی
الکی زر نمیزنم اینی

* شمر را گر ز روضه برداری
تومنی صد تومن ضرر داری

* متن روضه هر آنچه گشته درست
کپی-رایت تمام آن از توست

* این توئی چلچراغ این حوزه
روشنی بخش نغزیه، روضه

از امام شهید ما تو سری
قدری از او امام حسین تری

من که یک‌بار چشم روضه خون هستم
واقعا از تو قدر دان هستم

از تو دارم جواز قتل و قتل
خیلی یم کشته‌ام در این همه سال

از تو دارم سپرده ها در بانک
پادگان ها پر از هزاران تانک

از تو دارم حریر عمامه
خشتک ابرشم به پیجامه

از تو دارم تراس و ایوان را
قصر طاغوتی لواسان را

از تو دارم آژانس صیغه و عقد
جمعه بازار سکس، قسطی و نقد

عقد پنهان همسر پنجم
یا تجاوز به دختر مردم

از تو داریم ای بهین جلاّد
کاخ مرمر، و کاخ سعدآباد

ای شکنجه گر قمه بر کف
از تو داریم خانه‌اشرف

ای همه عمر خود جنایتکار
از تو داریم موزه دربار

ای پدرسگ صاحب، شمر بلا
از تو داریم مبلمان طلا

هست توی خلای ما سیفون
صوت آبشار هم میاد از اون

مستراحی که سهم ما بوده
مال شاپور غلامرضا بوده

من که بودم گدای گوشه نشین
ترو قرآن خودت بیا و بین

چند وقته عزیز پوتینم
نور چشمی دولت چینم

شهرت من به پشتبانی تو
رفته آنسوی بورکینافاسو

من که بودم دعانویس محل
میروم کاخ سازمان ملل

باز گویم اگر چه بد کردی
چمن کربلا لگد کردی

کوش کن پند ای پسر روز بهر دنیا غم مخور

کفتمت چون رحیمی گرتوانی داشت کوش (حافظ)

روز بودم، حالا شروع کن هزار بار
بنویس "من دیگه با سرعت غیر
مجاز رانندگی نمیکنم"

ماشین میزنه به جعفر پاش قطع
میشه.
قاضی براش ۱۰۰ میلیون دیته
میبره.

مرد: این لباسا چیه دوباره رفتی
خریدی؟
زن: آخه باز شیطون گولم زد
گفت بهم میاد.

مرد: مگه نگفتم هروقت شیطون
داشت گولت می زد بگو: دورشو!
دورشو!

زن: گفتم دورشو دورشو. اونم
دورشد. ولی می گفت: ازدور
خیلی بیشتر بهت میاد.

فرق فرانسوی و ایرانی

ایرانیه میره پاریس، میبینه یه
مردی بزنش میگه اون خورشید
و آفتاب رو میبینی؟
زنه میگه اره

فرانسویه به زنش میگه تو واسم
مثل اون هستی
مرد ایرانی میاد ایران میگه بذار
زنمو خوشحال کنم.

بهبش میگه: تو اون خورشید و
افتاب رو میبینی؟
زنه میگه پس نه . خیال کردی
مثل مادرت کورم؟

شب عروسی

شب عروسی داماد سرشو میذاره
رو شونه عروس و گریه میکنه.
عروس میگه:
عزیزم چرا گریه می کنی؟
داماد میگه:
تالار پر از دخترای خوشگل بود..
عروس میگه :
خوب چه ربطی داره؟
داماد میگه:
من خیلی عجله کردم خاک بر
سرم



مرگ موش

یه روز یه مرده درحال مرگ
بوده! به زنش میگه باید یه
چیزی بت بگم!

زن: نمیخواه چیزی بگی.
مرد: اما اگر نگویم نمیتوانم راحت
بمیرم.

زن: خیلی خوب بگو.
مرد: من یک زن دیگه دارم.
زن باخون سردی: میدونم امروز
فهمیدم!

حالا آروم باش تا مرگ موش
کارشو بکنه.

میاندوآبی اصل

شمس الله تازه رفته بود کلاس
انگلیسی نام نویسی کرده بود
و چون به زبان انگلیسی خیلی
علاقه داشت خیلی زود چیزهایی
یادگرفت. دوستهای او به او
گفتند کمی انگلیسی صحبت
کنم ببینیم. مثلا به انگلیسی بگو
اسمت چیه ؟

میگه: SUN OF GOD BETWEEN
TWO WATER OF ORIGINAL
میگن : یعنی چی؟
میگه : شمس الله میاندوآبی اصل

اتل متل صلوات- گاو حسن
زده قاط-هم دست داره هم
آستین-شیرشو ببر فلسطین-
بگیر زن مسلمان-از حزب الله
لبنان-اسمشو بزار حلیمه- چون
چادرش ضخیمه

اتل متل توتوله

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

بریم

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم؟ یه عمر منتظر این

افسر راهنمائی : خانم شما با
سرعت غیر مجاز رانندگی
میکردید
خانم: خواهش میکنم بزارید برم،
من معلم هستم الان کلاسم دیر
میشه
افسر : معلم

هدف فردوسی از ساختن شاهنامه چه بود؟



کشان روزگار بود.

لا بد این حکایت را در چهارمقاله نظامی عروضی خوانده اید که می گوید سلطان علاء الدین غوری چون غزنین را بگرفت به کینه سلطان محمود و امیر مسعود همه کاخها و مقابر آن خاندان را خراب کرد و مدایح ایشان را به زر می خرید و در خزینه می نهاد، یعنی از دسترس مردم خارج می کرد و هیچکس را زهره آن نبود که در حضور او از سلاطین غزنوی نام ببرد و در همین حال از شاهنامه بر می خواند که:

چو کودک لب از شیر مادر بشتست بگهواره محمود گوید نخست به تن زنده پیل و به جان جبرئیل به کف ابر بهمین به دل رود نیل جهاندار محمود شاه بزرگ به آبخشور آرد همی میش و گرگ صاحب چهارمقاله می گوید «همه خداوندان خرد دانند که اینجا حشمت محمود نمانده بود. حرمت فردوسی بود و نظم او. و اگر سلطان محمود دانسته بودی همانا که آن آزادمرد را محروم و مأیوس نگذاشتی» اما من میگویم کدام یأس و حرمان؟ کدام کامرانی و کامیابی بالاتر از این است که در طول تاریخ نصیب فردوسی و شاهنامه او شده است؟ امروز بیش از هزار سال است که از مرگ آن بزرگ استاد میگذرد؛ دنیای زنده، رجال علم و ادب، مردان سیاست، و بالجمله همه طبقات بشر او را تجلیل میکنند. او را می ستایند و برای بزرگداشت او جشن عظیم برپا میدارند.

کسانی که میلیاردها ثروت دارند باید بر مقام فردوسی حسرت خورند و آرزو کنند که ای کاش همه دارایی خود را میدادند و یک ذره از عظمت و اعتبار و محبوبیت و ارجمندی بیکران فردوسی نصیب ایشان میشد در مدت حدود هزار سال که از مرگ جسمانی ظاهری فردوسی میگذرد، بسی پادشاهان و سلاطین و امرا و سپهسالاران و لشکر

حتی در مقتضیات طبیعی نیز راضی نمی شود که پهلوانان او اسیر و مغلوب شهوات جنسی بشوند. داستان «رستم و تهمینه» که در نیم شب بدنبال موبد و عالم مذهبی می فرستد تا عقد ازدواج مشروع مابین آنها واقع شود، و نیز داستان «زال و رودابه» که تسلیم عشق و عاشقی هم نمی شوند و بدون صلاح دید و تصویب اکابر قبیله و بزرگان خانواده، و بدون تشریفات قانونی و آیین مذهبی ازدواج نمی کنند، نموداری از همین معنی است که بدان اشاره کردم.

از همین جهات است که می بینیم در مورد کسانی که با شاهنامه مأنوسند و با خواندن و شنیدن اشعارش سروکار دارند، طبع روح وطن خواهی و ایران دوستی رسوخ دارد؛ و مردم سراسر دنیا هر کجا باشند آنرا از دل و جان می پسندند و فردوسی را از بن دندان می ستایند و بر وی درود می فرستند. من معتقدم که هر زمان و هر دوره از ادوار تاریخ ایران بعد از فردوسی یعنی از حوالی قرن پنجم تا امروز هر کجا برقی ولمه ای از بارقه ملی و کسب افتخارات ایرانی حاصل شده در سایه همین درفش کاویانی ادبی است که آن را شاهنامه فردوسی می نامیم. فردوسی آئینه تمام نمای ایرانیت و شاهنامه او هم آئینه تمام نمای روح نژاده اصیل ایرانی است؛ و بدین سبب است که هر ایرانی از خواندن و شنیدن شاهنامه لذت می برد و آهنگ پهلوانی مردانه او را از صمیم قلب دوست می دارد و می ستاید. فردوسی به هر چیزی که مایه وحدت ملی ایرانی است اهمیت می دهد. که از آن جمله است زبان فارسی و تاریخ باستانی، و رسوم حکومت و حفظ آیین ایرانی. شاهنامه از همان تاریخ که بوجود آمد از گروه شعروادب گذشته نقل مجالس و محافل سلاطین و امرا و سپهسالاران و لشکر

شاهنامه استاد حکیم ابوالقاسم فردوسی آهنگ مردانه و نوای روح بخشی است که از زبان یکی از آزادمردان عالم شنیده میشود. شاهنامه فردوسی بنیاد تازه ایران تنها نیست، بل که نوسازی جهان بشریت است. شاهنامه حکیم فردوسی بزرگترین هدیه ای است که یکی از بزرگ مردان آزاده شرافتمند ایرانی به عالم بشریت تقدیم کرده است. شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی باغی است پر درخت که انواع میوه های علمی و هنری از آن می توان چید و برای مشتاقان تحفه برد. شاهنامه فردوسی گنجینه ای است سرشار و مالا مال از گوهرهای حکمت و بلاغت و سخنوری و سخنمندی که مایه افتخار زبان فارسی و نژاد ایرانی و زینت بخش جهان بشریت است. شاهنامه فردوسی درفش کاویانی ادب فارسی و شرافت ملی نژاد ایرانی است. شاهنامه فردوسی شاهکار شعروادب فارسی و یادگار گرانبهائی تاریخ و حماسه ایران باستان است. یکی از هدفهای عالی فردوسی در نظم شاهنامه حفظ زبان و ملیت فارسی و نوسازی ایران کهن بود. واضح تر بگویم هدف فردوسی از ساختن شاهنامه دراصل احیای تاریخ و سرگذشت پرافتخار ایران زمین و در ضمن ساختن ایرانی تازه و نو بود که مظهر آزادی و آزادی و دارای صفات جوانمردی و مردانگی و در عین حال صاحب زور و قدرت برای حفظ مملکت و جلوگیری از تجاوز و زورگویی دشمنان این آب و خاک باشد. مقصد فردوسی پرورش دادن مردانی بود که در عین پهلوانی و سلحشوری به خصال و فضایل اخلاق انسانی آراسته باشند. این است که می بینید پهلوانان و قهرمانان داستانهای او همه دارای صفات عالی مردی و مردانگی اند.

خانه دوم

در خانه دوم دیگر کسی از تنهایی رنج نمی برد

<https://secondhomema.com>



فردوسی زنده است. همان طور که خود او پیشگویی کرده بود: نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام ***



تنهایی درد است. درد بسیار بدی است. امروز در جوامع پیشرفته به این نتیجه رسیده اند که تنهایی می تواند عواقب وخیمی را بر جامعه تحمیل کند. به همین دلیل دولتها مبالغه هنگفتی را صرف برنامه هایی می کنند که مردم خود را از تنهایی نجات دهند. تنهایی سن و سال خاصی را دربر نمی گیرد. در هر سنی می توان دچار بلای تنهایی شد. بویژه برای ما ایرانیان در غربت نشسته که احتمالاً با زبان کشور میزبان خود نیز آشنائی نداریم و ظاهراً با فرزندان خود زندگی می کنیم. درد تنهایی را تجربه می کنیم. وقتی فرزندان ما به سر کار خود می روند اجباراً در خانه تنها می مانیم. اگر به انواع بیماریهای سنین پیری نیز دچار باشیم مشکل ما چند برابر می شود.

در زمان قاجاریه نیز شاهنامه خوانهای رسمی در دربار پادشاه و شاهزادگان داشتند. یکی از بازماندگان آنها را در روزگار جوانی دیده ام. پیرمردی بود هشتاد ساله به نام «معتد الحرم» که هیکل و اندام پرازنده ای داشت. عصایی کلفت و ضخیم در دست می گرفت که گویی بچه نوزاد گرز رستم است. یکروز آن پیرمرد محترم به خواش ما چند بیت شاهنامه با آهنگ مخصوص مردانه پهلوانیش از حفظ خواند. نمیتوانم وصف کنم که چقدر در روح جوانان مؤثر افتاد. و چه حالی در شنوندگان ایجاد کرد. خدایش بیامرزاد.

سختن خود را با درود و ستایش فراوان بر روان پاک و روح تابناک فردوسی پایان میدهم و با شیخ سعدی افصح المتکلمین همدستان و هم آواز میشوم: «که رحمت بر آن تربت پاک باد»



مشابه دیگر، ارائه مراقبتها و خدمات دلسوزانه و حساس فرهنگی است تا به اعضای خود کمک کند در جامعه سالم، مستقل و ایمن بمانند. خانه دوم بر اثر خدمات خود کیفیت زندگی اعضا را تضمین و بهبود می بخشد و در عین حال نیاز آنها به بستری شدن مکرر در بیمارستان و بستری طولانی مدت را کاهش می دهد. در این محل نه تنها به نیازهای پزشکی اعضا رسیدگی می شود بلکه فعالیتهای درمانی مشخصی را نیز برای برآورده کردن نیازها و علایق نجات دهد و نیازهای جسمی و روحی آنان را برطرف سازد و شبها دوباره در کنار خانواده باشند نعمت بزرگی است که به لطف هزینه های دولتی از طریق شرکتهای معتبر بیمه امکان پذیر می شود. این مکانها «خانه دوم» نام دارند که در بسیاری از ایالت های آمریکا دایر هستند. یکی از این خانه ها یک مرکز چند فرهنگی مراقبت بهداشتی روزانه بزرگسالان (ADHC) است که در Watertown، MA واقع شده است. هدف این محل مانند خانه های



دکتر محمد علی صوتی، نویسنده و مترجم کتاب «بچه های کوچ ما»

بیش از دو‌ساعت ن‌خوابیده بود که از شدت عذاب درونی از خواب پرید. حنش را‌صدازد. او که آمد داستان زن را به او باز گفت. حنش حیرت زده به او نگاه کرد. عرفه که ازبازگو کردن قصه اش فارغ شد، حنش خندید وگفت:

– مستی دیشب گوارایت باد.

عرفه خشمگین شد و داد زد:

– آنچه دیدم درمستی نبود. بلکه حقیقی بی چون وچراست. حنش بالتماس گفت:

– بخواب. تو احتیاج به خوابی عمیق داری.

– حرفم را باور نمی کنی؟

حنش خندید وگفت:

– من دم پنجره بودم. تورا دیدم که خانهٔ ناظررا ترک کردی واز کوچه یکسره بطرف خانه ات آمدی. اندکی جلوی دروازهٔ خانهٔ بزرگ ایستادی و سپس راه افتادی وبه راهت ادامه دادی ودو خدمتکار به دنبالت. عرفه از جا برخاست و پیروزمندانه گفت:

– دوخدمتکاررا صدابزن.

حنش به او اشاره کرد و هشدارداد:

– نه، وگرنه درسلامت عقلت شک می کنند. عرفه اصرار کرد:

– من در حضور تو می خواهم که شهادت بدهند. حنش بالتماس گفت:

– خدمتکاران احترام کمی به ما دارند، همین قدر راهم ازبین میر. تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

– من دیوانه نیستم. آنچه دیدم در نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است.

حنش بادلسوزی گفت:

نجیب محفوظ

بچه های کوچ ما

قسمت پایانی

– اما مرگ در کوچه منتظر ماست.

– ما از کوچه دور می شویم.

وبه چشمان حنش نگاه کرد وگفت:

– روزی پیروز مند باز می گردیم!

– اگر بتوانیم فرار کنیم!

– آدمهای رذل به ما اطمینان کرده اند. فرار برایمان غیر ممکن نیست.

مدتی در سکوت به کار سرگرم شدند. سپس عرفه پرسید:

– این همان چیزی نیست که تو می خواستی؟

حنش شرمسار من من کرد:

– تقریباً فراموش کردم… اما بگو چه شد امروز به فکر فرار افتادی؟

عرفه لبخند زدوگفت:

– برای اینکه جدم علیرغم دستبرد به خانه اش وکشتن خادمش رضایت خودرا از من اعلان کرد.

حنش بازهم شگفت زده شد و پرسید: – آیا بخاطر خیالی که در مستی به سرت زد می خواهی زندگی ات را به خطر بیندازی؟

– اسمش را هرچه می خواهی بگذار. من مطمئنم که او مُرد وازمن راضی است نه از دستبرد عصبانی شد و نه از قتل. اگر اززندگی من خیردار می شد جهان برای غضبش تنگ بود.

سپس صدایش را پائین آورد:

– به همین سبب لطف کرد و پیشاپیش ازرضایتش به من خبر داد!

حنش با تعجب سری تکان داد وگفت: – تو عادت نداشتی بااحترام از جَدّمان صحبت کنی.

–اوائل اینطوربود چون بسیار مشکوک بودم. اما او مُرد و مُرده شایستهٔ احترام است.

– خدا رحمتش کند.

– هرگز فراموش نمی کنم که من سبب مرگش شدم. به همین خاطر تلاش من این است اگر بتوانم او را به زندگی برگردانم. اگر موفق شوم هرگز مرگ به سراغمان نخواهد آمد.

عرفه به ساختمان داخل شد واز پلکان بالا رفت تا به اتاق مُ زنفل رسید. در زد تا صدای زنش را شنید که می پرسید کی آنجاست. عرفه با شتاب و اشتیاق گفت:

– عرفه هستم، عواطف دررا باز کن.

عواطف دررا باز کرد . عرفه در نور ضعیف چراغ چهرهٔ رنگ پریده و خواب آلود اورادید و بی معطلی گفت:

– دنبال من بیا باهم فرار کنیم.

عواطف مات ومبهوت به او نگاه کرد وام زنفل پشت سرش ظاهرشد. عرفه گفت:

– از کوچه فرار می کنیم ومانند قبل باهم خواهیم بود. عجله کن.

عواطف پس از اندکی تردید بالحنی که خالی از غیظ نبود گفت:

– چه شد که به یادمن افتادی؟

عرفه دستیاچه وباحرارث گفت:

– سرزنش را به وقت دیگری بگذار.

هردقیقه ارزشمنداست.

دراین بین حنش سوت زد وسروصداهائی به گوش رسید. عرفه فریادزد:

– سگها! عواطف فرصت از دست رفت.

به بالای پلکان رفت ودرمحوطهٔ پائین پله ها نوروسایه هائی رادید ونومید برگشت. عواطف گفت:

– بیا.تو. مُ زنفل برای دفاع از خودش با خشونت گفت:

– تو نیا.

– داخل شدن چه فایده ای دارد؟

عرفه به پنجرهٔ کوچکی دراتاق اشاره کرد واززنش پرسید:

– این رو به کجاست؟

– نورگیر.

عرفه دفتر یادداشت را اززیر پیراهنش در آورد وبه طرف پنجره رفت. ام زنفل را ازسراهش کنارزد ودفتررا درآن انداخت. ازاتاق خارج شد ودررا پشت سرش بست واز چند پله به پشت بام رفت. از حفاظ بالای کوچه نگاه کرد و تزدحام مردم و مشعلهارا دید. هیاهوی کسانی را شنید که از پله ها بالا می آمدند. به سوی دیوار چسبیده به ساختمان مجاور درناحیهٔ آن دو را بو کرد.چند قدم دنبالشان رفت و سپس ایستاد وخمیازه کشید.

به ورودی ساختمان که رسیدند عرفه آهسته گفت:

– اینجا منتظر باش. اگر چیز مشکوکی دیدی ، سوت بزن و به بازار مقطم فرار کن.

نظرش رسید فریاد مُ زنفل را می شنود. آیا به خانهٔ او حمله کردند. آیا عواطف را دستگیر کردند؟ صدای کسی را شنید که به پشت بام آمدو سراو دادزد:

– تسلیم شو عرفه!

بدون اینکه کلمه ای بگوید به حالت تسلیم ایستاد. هیچکس به او نزدیک نشد اما صدا دوبارهگفت:

– اگر بطری بیندازی بارانی ازبطریها بر تو فرود خواهد آمد.

عرفه گفت:

– من چیزی ندارم.

به او نزدیک شدند ودستگیرش کردند. بین آنان یونس دربان رادید که به او نزدیک شد و فریادزد:

– ای جنایتکار… ای فرومایه… ای نمک نشناس.

در کوچه دو مرد رادید که عواطف را به جلوهُل می دادند با تضرع گفت:

– او را رها کنید. او بیگناه است.

دراین بین حنش سوت زد وسروصداهائی به گوش رسید. عرفه خورد و ساکت شد.

۱۱۳

عرفه و عواطف بادستهای بسته از پشت، روبروی ناظر ایستاده بودند. ناظر آنقدر به صورت عرفه سیلی زد که دستش درد گرفت وسراو داد زد:

– زنازاده، تو بامن باده می نوشیدی و علیه من توطئه می کردی؟

عواطف با چشم گریان گفت:

– او فقط آمده بود با من مصالحه کند! ناظر به صورت او آب دهان انداخت وگفت:

– خفه شو مجرم.

عرفه گفت:

– او بیگناه است، او هیچ ربطی به کار من ندارد.

– او همدست تو درقتل جبلای و سایر جرمهایت بود.

سپس نعره زد:

– می خواستی فرار کنی، من کمک می کنم از دنیا فرار کنی.

ناظر مردانش را صدازد و آنان با دو جوال آمدند. عواطف را هل دادند و او با صورت به زمین خورد. بسرعت پاهایش را بستند و او را به داخل جوال انداختند. درحالی که عواطف جیغ می کشید سر جوال را گرّه زدند. عرفه باشوروشوقی دیوانه وار فریادزد:

– هر طور می خواهید مارا بکشید. فردا

دشمنان ترا به قتل خواهند رساند. ناظر زیر خنده زد وگفت:

– من به اندازهٔ کافی قاروره دارم که تا ابد از من محافظت کند.

عرفه دادزد:

– حنش فرار کرد. او با همهٔ اسرار فرار کرد. روزی باز خواهد گشت باقدرتی مقاومت ناپذیروکوچه را از شرارت پاک خواهد کرد.

ناظر به شکم او لگد زد وعرفه بخود پیچید ونقش زمین شد. مردان به طرفش پریدند وهمان کاری باو کردند که بازنش کردند ودوجوال را به سوی صحرا بردند. چیزی نگذشت که عواطف بیهوش شد، اما عرفه هنوز

عذاب می کشید. آنان را کجا می برند؟ چه نوع مرگی برایشان درنظر گرفته شده؟ آیا با ضربه های گرز خواهد کشت؟ سنگسار؟ با آتش؟ یا از کوه پرت خواهند کرد؟ دقایق آخر زندگی چقدر دردناک است! حتی جادو قادر به یافتن راه فراری ازاین زجر آزارنده ندارد. سرش در در ته جوال از ضربه های ناظر متورم شده بود. ونزدیک بود خفه شود. مرگ تنها امیدش برای رسیدن به آرامش بود. او با همهٔ امیدوآرزوهایش خواهد مرد. شاید کسانی که بی احساس قهقهه می زنند، زندگی طولانی تری دارند. همان کسانی که قصد آزادیشان راداشت، از مرگ او شادمان خواهند شد. احدی نمی داند حنش چه خواهد کرد؟ مردانی که او را حمل می کردند شاکت بودند. هیچیک کلامی برزبان نمی آورد. جز تاریکی وماورای تاریکی چیزی جز مرگ نبود. ازترس مرگ خودرا زیر حمایت ناظر قرارداد و همه چیزرا ازدست داد. بااینهمه مرگ آمد. مرگ که زندگی را ازترس مرگ می کشد، حتی پیش از اینکه بیاید.

اگر دوباره به زندگی برگردد به همهٔ مردمان فریاد خواهدزد:

– تترسید، … ترس، از مرگ جلو گیری نخواهد کرد، اما مانع زندگی می شود. ای اهل کوچهٔ ما شما زنده نیستید وزیستن برایتان ممکن نیست مادامی که از مرگ می ترسید.

یکی از قاتلان گفت:

– اینجا…

قاتل دیگر اعتراض کرد:

– آنجا زمین نرمتر است.

بااینکه دیگر معنی کلمات را نمی فهمید، قلبش په تپش افتاد. به هر حال این زبان مرگ بود. عذابش آنقدر

شدید شد که می خواست داد بزند بکشید مرا. اما نتوانست. ناگهان جوال به زمین پرت شد و ناله اش بلند شد. سرش به زمین خورد ودرد به گردن و ستون فقراتش سرایت کرد. لحظه به لحظه منتظر فرود آمدن گرز یا بدتراز آن بود. به سرتاسر زندگی بخاطر شرارت– هم پیمان مرگ– لعنت فرستاد. صدای یونس را شنید که می گفت:

– به سرعت حفر کنید تا پیش از صبح برگردیم.

چرا پیش از کشتن قبر می کنند؟ احساس کرد کوه مقطم روی سینه اش سنگینی می کند. صدای ناله ای را شنید. وصدای عواطف را تشخیص داد. وبه اندام درقید حیاتش حرکتی شدید داد. صدای کندن زمین را می شنید. ازسنگدلی مردان تعجب کرد. دراین موقع یونس گفت:

– شما به قعر گودال می افتید وخاک شمارا می پوشاند. بدون اینکه کسی به شما دست زده باشد.

عواطف با وجود ضعف وناتوانی اش جیغ کشید وازته دل کلماتی گفت که هیچکس نفهمید چه می گوید. دستهای با بیرحمی آن دو را بلند کردند وبه قعر گودال انداختند. خاک آنان را پوشاند وگردوغبار درتاریک وروشن بامداد برخاست.

۱۱۴

خبر عرفه در کوچه پخش شد. هیچکس حقیقتاً سبب قتل او را نمی دانست. اما مردم حدس می زدند او سرورش را عصبانی کردوبه این سرنوشت محتوم دچارشد. گاهی می گفتند عرفه با همان سلاح جادوئی کشته شد که سعدالله و جبلای رابه قتل رساند. همه با وجود تنفر از ناظر، از کشته شدن او خوشحال بودند. بیشتراز همه بستگان باجگیران وانصارشان شادمان شدند، زیرا او همان کسی بود که جدّ مبارکشان را کشت وبه ناظر ستمکارشان سلاحی وحشتناک داد که تا ابد آنان را ذلیل و خوار کرد.

بعداز اینکه قدرت وتسلط دردست یک فرد ظالم متمرکز شد آینده بیش از پیش تاریک وتاریک تر بنظر می رسید. دیگر امیدی برایشان نمانده بود که گاهی نزاعی بین دومرد درگیرشود بقیه درصفحه ۴۸

^[1] عرفه اصرار کرد:

^[2] حنش بالتماس گفت:

^[3] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[4] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[5] حنش بادلسوزی گفت:

^[6] حنش بالتماس گفت:

^[7] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[8] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[9] حنش بادلسوزی گفت:

^[10] حنش بالتماس گفت:

^[11] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[12] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[13] حنش بادلسوزی گفت:

^[14] حنش بالتماس گفت:

^[15] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[16] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[17] حنش بادلسوزی گفت:

^[18] حنش بالتماس گفت:

^[19] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[20] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[21] حنش بادلسوزی گفت:

^[22] حنش بالتماس گفت:

^[23] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[24] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[25] حنش بادلسوزی گفت:

^[26] حنش بالتماس گفت:

^[27] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[28] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[29] حنش بادلسوزی گفت:

^[30] حنش بالتماس گفت:

^[31] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[32] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[33] حنش بادلسوزی گفت:

^[34] حنش بالتماس گفت:

^[35] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[36] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[37] حنش بادلسوزی گفت:

^[38] حنش بالتماس گفت:

^[39] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[40] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[41] حنش بادلسوزی گفت:

^[42] حنش بالتماس گفت:

^[43] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[44] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[45] حنش بادلسوزی گفت:

^[46] حنش بالتماس گفت:

^[47] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[48] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[49] حنش بادلسوزی گفت:

^[50] حنش بالتماس گفت:

^[51] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[52] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[53] حنش بادلسوزی گفت:

^[54] حنش بالتماس گفت:

^[55] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[56] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[57] حنش بادلسوزی گفت:

^[58] حنش بالتماس گفت:

^[59] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[60] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[61] حنش بادلسوزی گفت:

^[62] حنش بالتماس گفت:

^[63] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[64] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[65] حنش بادلسوزی گفت:

^[66] حنش بالتماس گفت:

^[67] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[68] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[69] حنش بادلسوزی گفت:

^[70] حنش بالتماس گفت:

^[71] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[72] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[73] حنش بادلسوزی گفت:

^[74] حنش بالتماس گفت:

^[75] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[76] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[77] حنش بادلسوزی گفت:

^[78] حنش بالتماس گفت:

^[79] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[80] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[81] حنش بادلسوزی گفت:

^[82] حنش بالتماس گفت:

^[83] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[84] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[85] حنش بادلسوزی گفت:

^[86] حنش بالتماس گفت:

^[87] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[88] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[89] حنش بادلسوزی گفت:

^[90] حنش بالتماس گفت:

^[91] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[92] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[93] حنش بادلسوزی گفت:

^[94] حنش بالتماس گفت:

^[95] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

^[96] نتیجهٔ مستی نبود! جبلای مرد وازمن راضی است

^[97] حنش بادلسوزی گفت:

^[98] حنش بالتماس گفت:

^[99] تشویش در چشمان عرفه ظاهر شد وپا حواس پرت گرفت:

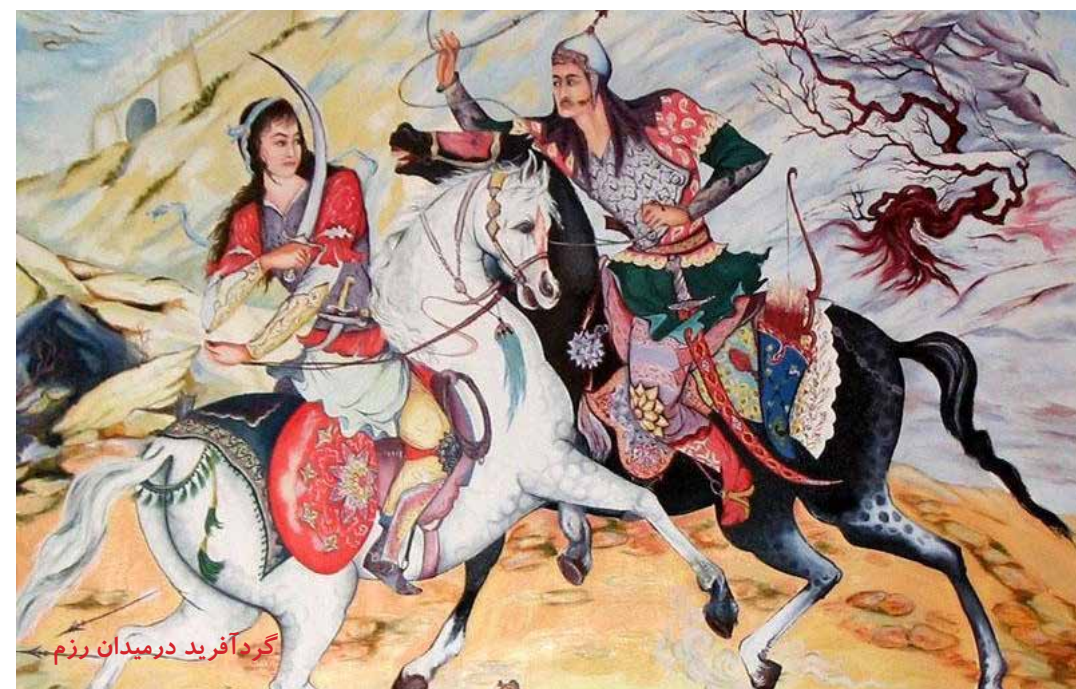
مقام زن در ایران باستان



زندگی وسامان یک ملت با فرهنگ آن عجیب شده است و تا وقتی ملتی تمدن خویش را زنده نگهدارد هرگز دشمنی نمی تواند و قدرت آن را ندارد تا به آن کشور رخنه کند.

صاحب نظران بر این باورند، اگر می خواهید تمدن کهن ملتی را بشناسید باید پژوهش کنید که زنان آن کشور باستانی چگونه زیسته و مردان آن سرزمین چه رفتاری در برابر زنان خود داشته اند. سالیان پیش احترام به زن و شرکت او در اجتماعات گویای تمدن یک کشور و ملت آن ارزیابی می شد. و خوشبختانه ایران باستان بالاتراز روم و یونان قرار گرفت. زیرا یونانیان و رومیان برای زن ارزشی قائل نبوده و زنهارا در بازار بعنوان کنیز خرید و فروش می کردند و حتی زنان خویش را نیز می فروختند.

فروش زنان در انگلیس در قرن نوزدهم



گرد آفرید در میدان رزم

فردوسی است که جنگ آوری در برابر سهراب بود.

پیش از شکست ایرانیان از اعراب و نزول سوره نسا که مردان را به آزار زنان وادارد، دختران در ایران باستان آزاد بودند تا شوهران خود را انتخاب کنند. زیرا رهبر دینی آنان اشو زرتشت به مردم ایران آموخته بود که زن و مرد یکسان هستند و حق انتخاب دارند و دختر خود را گفت: «تو ای پوروچستا، ای جوان ترین دختر زرتشت از خاندان هجتاسب، من که پدر تو هستم، ژاماسب را که یاور دین بزرگ یزدان است از روی راستی و منش پاک به همسری تو برگزیده ام. اینک تو برو و با خودت کنکاش کن و در صورت پسندیدن او بادلپاختگی در انجام وظیفه مقدس زناشوئی بکوش.»

این تمدن و فرهنگ زن ایرانی است و بردوش تو- زن ایرانی- است که از این فرهنگ دفاع کنی و حقوق از کف رفته خود را بازیابی و با خواندن نکات زیر آگاه شوی

که دنیای بعد از میلاد مسیح هم تا کنون نتوانسته است چون ایران باستان با آنها کردار داشته باشد. در قرن ۱۶ میلادی در تاریخ فرانسه (۱۵۸۶) بزرگان و اربابان جلسه ای تشکیل دادند که آیا باید زن را جزء بشر دانست؟! و نتیجه این شد که زن انسان است اما برای خدمت به مردها آفریده شده است. در قرن پانزدهم میلادی، هانری هشتم پادشاه انگلیس، خواندن انجیل را برای زنان قدغن کرد و باز در سال ۱۸۷۰ میلادی (قرن نوزدهم) دولت انگلیس بیدار شد که نباید زنهارا در حضور همگان شلاق زد.

سرانجام مبارزات زنان برای رفتن پای صندوق رأی در سال ۱۸۹۳ در کشور نیوزیلند به ثمر رسید. زنان با شهامت ایران با آغاز مبارزات اخیر خود برآند که تمدن باستانی خود را دوباره به جنگ آورند.

میراث ایران در اسپانیای قرون وسطی

در ماه آوریل ۲۰۰۴ در دانشگاه سوربن پاریس، در گردهمایی باشکوهی، شجاع الدین شفا کتابی را به حاضرین معرفی نمود که بیش از ۱۰ سال از زندگی پژوهشی خود را به آن اختصاص داده بود.

تدوین این کتاب که همانند دایره المعارف است و «آثار تمدن ایرانزمین در اسپانیای قرون وسطا» نام دارد، بدرخواست و با یاری فرزندی خلف از این مرز پر گهر، که بدرخواست خودش ناشناس باقی خواهد ماند، به تحقق پیوست و به زبان اسپانیولی توسط دانشگاه «هوالوا» انتشار یافت.

این کتاب در اصل فرآورده اراده دو عاشق فرهنگ ایران بود. نام یکی از آنها، از فرهنگ ایرانزمین ناگسستگی است. شخصیتی که در تمامی عمر پر ثمرش و در تمامی سمتهای رسمی و غیر رسمی خود، برای شناساندن آن فرهنگ کوشیده بود. او با ترجمه پنجاه شاهکار ادبی جهان، که در ادبیات معاصر ایران تاثیر گذار بوده اند، با نوشتن مقالات بسیاری در رابطه با نقش میراث فرهنگ ایرانزمین در فرهنگ جهانی، با ترجمه کتاب «جنایت و مکافات» و همچنین برای نشان دادن آنچه باعث تحولات شوم در سال ۱۳۵۷ در ایران گردید، با چاپ بیش از ۱۵ کتاب در باره اسلام شیعه و تاریک اندیشان و دکانداران دین، همیشه در راه شکوفایی ادب و فرهنگ و تمدن ایرانی و روشنگری جامعه ایران گام برداشته بود.

دیگری، میهن پرستی ایرانی که هر چند از کودکی در کشورهای عرب زبان زندگی کرده بود، اما با عشق به ایران و فرهنگ ایرانی تربیت یافته بود. او در دوران زندگی در اسپانیا، نزدیکی بسیاری با فرهنگ

و زمان را زیر و رو کرد تا شجاع الدین شفا را بیابد که به او گفته بودند توانایی انجام این پژوهش برای یافتن و نشان دادن میراث ایرانزمین در اسپانیای قرون وسطا را خواهد داشت. این کتاب، تاریخ بازیافته، تاریخ ارزش های چند صد ساله مشترک دو ملت ایران و اسپانیا، حتی پیش از چیرگی اعراب بر اسپانیا است که به سپیده دم تاریخ بازمیگردد.

هدف اصلی کتاب این است که همه، ایرانیان و عاشقان ایران و همه نسل ها، بتوانند اهمیت و گستردگی این میراث چشمگیر و اغلب گمنام را بسنجند و همانگونه که این کتاب نمایان میسازد، دستاوردهای گرانبهایی که فرهنگ ایرانی به تمدن غرب، به عنوان یکی از عناصر اصلی تمدن در شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتقال امروزی) عرضه داشته است را دریابند. دریابند که ایران چگونه توانست بر فاتحان خود و یا به فاتحان اسپانیا، فرهنگ، هنر، علم، ساختار نهادهای دولتی، شیوه زندگی و سنت هایش و کلا همه ارزش های به ارث برده از فرهنگ باستانی خود را، بقبولاند و به آنها «تحمیل» کند؟

در آغاز قرن بیستم، متخصص تاریخ و تمدن عرب، دیوید جی. هوگارت، در کتابش بنام «عریبه» نوشت: «هیچ وقت یک فاتح به اندازه اعراب پیروز بر ایرانیان شکست خورده، بدست اسیران خود اسیر نشده اند...».

دلیل وجودی این کتاب به هیچ وجه نفی یا دست کم گرفتن تمدن درخشان اسلامی که تمدن ایرانی در طول چهارده قرن با آن پیوند

COLLECTION L'IRAN EN TRANSITION

L'Harmattan

CE QUE LA PERSE A LEGUÉ À L'ESPAGNE MÉDIEVALE

L'Histoire retrouvée

Shojaeddin Shafa

La civilisation de l'Espagne musulmane, et ses huit siècles de splendeur, compte parmi les épisodes les plus brillants de l'histoire des civilisations, tant intrinsèquement que par le rôle qu'elle joua dans le développement de la civilisation occidentale. Souvent considérée comme arabe, la culture d'Al-Andalus assimila d'autres cultures portées par les marchands, voyageurs, savants, ingénieurs, artistes qui y introduisirent les grands acquis de la civilisation perse, héritière de la civilisation de l'Iron antique et surtout sassanide, source principale de la pensée, de l'art, de l'architecture et du système de gouvernement des califats arabes d'Orient et d'Occident. Dans cette étude, l'auteur nous invite à découvrir cette société arabo-andalouse du haut Moyen-Âge, sous la loupe des historiens arabes, juifs et occidentaux.

Publication : 03/03/22
Format : 15,5 x 24 cm
470 pages
ISBN : 978-2-14-033442-9
39,50 €

Shojaeddin Shafa (1918-2012) écrivain et diplomate iranien, docteur à Qom (Iran) en 1973. Antécédent principal pour les affaires culturelles, directeur général de la Bibliothèque Nationale, il est porteur du projet de la Bibliothèque nationale d'Iran. Docteur honoraire de la Sorbonne, membre correspondant de la Real Academia de la Historia et d'Espagne, membre honoraire de la Société des gens de Lettres (Paris), commandeur des arts et des lettres, officier de l'Ordre national de la Légion d'honneur, chevalier des Palmes académiques (France), il fut lauréat du Grand Prix Dante Alighieri de Florence pour sa traduction de La Divine Comédie (1971).

Contact promotion & presse
contact.servicepresse@harmattan.fr

Harmattan Édition - Diffusion
5-7, Rue de l'École Polytechnique
75005 Paris
Tel : 01 40 46 79 20
Fax : 01 43 25 62 03

Suivre les Éditions L'Harmattan
www.editions-harmattan.fr

و فرهنگ سیال آن و میراثی برای نسلهای پیش روست. **کلودین شفا آزادی**، این کتاب بانام فرهنگ نامه «جهان ایران شناسی» به زبان فارسی توسط نشر فرزاد در زمان حیات استاد شفا منتشر شده است. ترجمه فارسی کتاب، آخرین کار زنده یاد د کتر مهدی سمسار است.

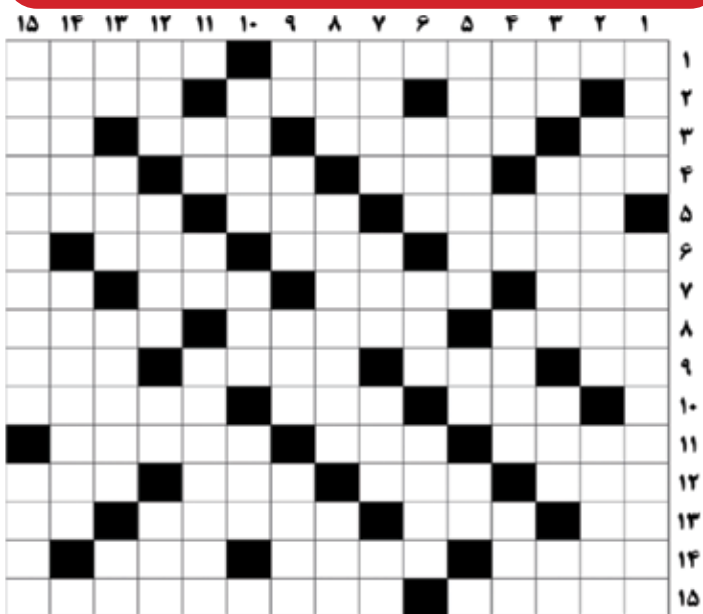
Shojaeddin Shafa

CE QUE LA PERSE A LEGUÉ À L'ESPAGNE MÉDIEVALE

L'Histoire retrouvée

L'Harmattan

جدول کلمات متقاطع



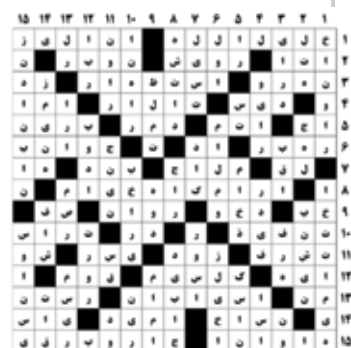
عمودی

۱- محصول ساوه - از بازی‌های کودکان
 ۲- اثری از ماکسیم گورکی - دادگستری سابق
 ۳- برآمدگی ته کفش - اسطوره یونانی که در جنگ به دست آشیل کشته شد - خوراک چهارپایان - خسیس پس نمی‌دهد ۴- خیزابه - پرگویی - همیشه - تصدیق عامی ۵- وحشت‌انگیز - سلیقه زدن بی‌هانه جو ۶- عریان - نیتروژن - قرض ۷- آشنیانه عقاب - فراموشی - اندام تنفسی - گشاده ۸- صحرا - نوشیدنی شیرین - مردم قرآنی ۹- ساز مولانا - کمان - صدای گریه بچه - قصاب می‌فروشد ۱۰- سستی - متضاد سریع - قرمز ۱۱- بند دست - محصول صابون - عمل مدافعیسن فوتبال ۱۲- خواهش نفس - زیر دست - شبیه و نظیر - از سیارات منظومه شمسی ۱۳- تکرار حرف - حواس پرت - از ابزار تدخین - نت سوم ۱۴- برافروخته - وجه اشتراک محله هوزنامه ۱۵- لقب کشور فنلاند - یارپیچ

حل جدول در شماره آینده

پانچ جدول کلمات متقاطع

شماره پیش



افقی

۱- دنبال کردن - نام زنانه ۲- ستم - رایزن - بخشی از انگلیس ۳- سودای ناله - فرماتروا و پهلوان تنومند فلسطینی - کمتر از ربع - لنگه ۴- گله گوسفندان - مشکل - گوسفند شاخدار - دریاچه لرستان ۵- اقامت گزیدن - ضربه پا به توپ - شهری در یزد ۶- تهمت زدن - پرستار - درخت کریمس ۷- پایین وزیر - فروشنده محل - در دو طرف ترازو - حرف ندا ۸- سرپیچی - میوه روغن دار - رقیبان ۹- اشاره دور - گروهی از مردم - نوعی شیرینی - چپ چشم ۱۰- روز جشن - فام - جمعه ۱۱- آموزگار - درخت لرزان - از دست دادن تعادل روانی ۱۲- وسیله را توجیه نمی‌کند - تومور - جانور درنده خوی - اسم ۱۳- پشته خاک - ابزار نجاری - تازه بر آمده - پاسخ منفی ۱۴- چهره‌نما - آهسته خودمانی - شغفت ۱۵- اشاره به چیزی نامعلوم - ضد عفونی شده

چیستان

۱- اگر از دیده گهگاهی نهان است

اگر هر هفته در شکلی عیان است

به شعر شاعران چون چهره یار

به گاه شب عروس آسمان است

پاسخ چیستان های شماره پیش

۱- آسیاب

۲- دیوار صوت

۳- درخت ون

۲- زغلات است و رنگش زردبووراست خوراکی بهر انواع طیور است ز ارزان کسردارد یک الف را کبوتر بیش با این دانه جوراست

۳- گهی با نام نیکوی مبارک به رنگ زرد و سرخ بی لک و پک اگر دستی به پهلویش گذاری زند لبخند بروی تو بی شک

کلمه کتاب

مرکزپنخ نشریه مائنه آزادی دلوس آنجلس

با درود، من کیخسرو بهروزی، کلمه ای دارم دروست وود لوس آنجلس بنام کلمه کتاب. در این کلمه در خدمت دوستداران کتاب و فرهنگیان هستم

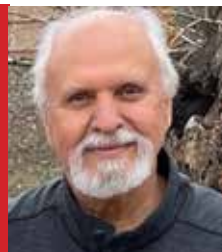
بیائید با هنر و ادب آشتی کنیم

کتابهای مورد نظر تان را برای شما پست می کنیم و کتابهای کمیاب شمارا می خریم و کتاب کمیاب مورد نظر شمارا برایتان تهیه و در اختیار تان می گذاریم

Kolbeh Ketab
 1518 Westwood Blvd.
 Los Angeles, CA 90024

Tel: (310) 446-6151

دکتر منصور سیاوشی - اوهایو



اندیشه های ناب



از موضوعات مهم برای رژیم کنونی ایران است؟

چرا صیغه کردن که یکی از ناپسندترین و کثیف ترین مسائل است برای این رژیم اسلامی امری عادی است و رژیم آن را قانونی کرده است؟ چرا بانوان برخی از دولت مردان رژیم در خارج از کشور حجایی ندارند؟ پرسش این است که آیا پوشاندن موی سر زنان گره گشای مسائل اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی کشور است که مردم ایران با آن دست بگریبانند؟ در تاریخ جنگ ها و لشکرکشی های فراوان داشته ایم ولی هرگز جنگ گیسو که رژیم کنونی ایران با زنان درگیر آن شده است وجود نداشته است. بی حجاب بودن زنان برای مردان با شرف ایرانی مسئله ای نیست و متفاوتند از طبقه ای که زن را همیشه با چشم های هرزه خود می نگرند و آنان را فقط وسیله خوش گذرانی می دانند. نمونه آشکار آن فتوای آخوند علم الهدا در مشهد است که صیغه کردن زن ایرانی را برای مردهای عراقی هم فکر خودش تبلیغ می کند. حجاب اجباری بزرگ ترین اهانت به مردان شریف و چشم پاک ایرانی است.

اما تسلیم نا پذیرند و پیرو راه نسرین ستوده و نرگس محمدی هستند که تسلیم زور گوئی نمی شوند و به همین دلیل رژیم تنها راه موجودیت و تثبیت خود را با این روش های خصمانه ادامه می دهد. رژیم ارتجاعی و زن ستیز ایران یکی از سیاه ترین دوران تاریخ را برای زنان ایران به ارمغان آورده است. زنان شجاع ایران از پایه ترین حقوق انسانی خویش مثل آزادی پوشش، حق سفر، حق طلاق، مسائل مربوط به ارث، جداسازی وسایل عمومی نقلیه، جدا سازی مراکز آموزشی، و منع شرکت در برخی از رشته های تخصصی محروم شده اند.

اولین جرقه های حجاب اجباری در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ شمسی، کمتر از یک ماه پس از پیروزی انقلاب زده شد و روزنامه کیهان نوشت از این پس زنان باید با حجاب به ادارات روند و خمینی هم گفت « در ادارات ایران نباید معصیت بشود. » (کیهان، ۱۶ اسفند ۵۷، شماره ۱۰۶۵۵، صفحه ۱). اما همزمان با این فرمان غیر انسانی زنان مبارز ایرانی دست به تظاهرات زدند. جیره خواران مزدور شعار می دادند « یا روسری یا تو سری » و امروز هم با گلوله های ساچمه ای زنان و مردان را نابینا می کنند. سیمین دانشور در مقاله ای نوشته بود که « اول کشور را بسازیم و بعد به سراغ مسائل فقهی برویم. »

(کیهان، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷، شماره ۱۰۶۵۷، صفحه ۶).
 نه دشمن در این بوم وبر لانه داشت نه بیگانه جایی در این خانه داشت چوناکس به ده کد خدائی کند کشاورز باید گدائی کند (مصطفی سرخوش)

پوشاندن مو یکی از مضحک ترین موضوعات درگیری رژیم با زنان شجاع ایران است. زنان مبارز ایران هیچگاه از خیزش و مبارزات خود دست بردار نیستند و با وجود ظلم هائی که به آنها می شود توانستند تا اندازه ای گشت ارشاد رژیم استبدادی و زن ستیز را از بین بردارند. امروز برخی از این شیر زنان پیروز مندانه بدون روسری در خیابانها رفت و آمد می کنند و در مقابل تصمیمات غلط رژیم بهر گونه ای ایستادگی می نمایند که آزادی های خود را باز یابند. اسید پاشی به صورتشان، شلیک گلوله به چشمانشان، مسموم کردن دختران در مدارس، و گرفتن حقوق اجتماعی آنان برای این زنان شجاع دشوار است،

جنگ گیسو

گیسو بریدن یکی از آداب دیرینه ایرانیان است که در شاهنامه فردوسی به آن اشاره شده.

زمانی که سیاوش فرزند کیکاوس به ناحق کشته شد، همسرش فرنگیس از شدت اندوه گیسوای خود را برید که با نا عدالتی مبارزه کند. بریدن مو در میان برخی از اقوام ایرانی، بویژه کردها و لرها نشانه سوگواری و نشان دادن خشم خود در مقابل ستمگری است که به آنها وارد شده است.

زنانی که در خیزش مردمی ۱۴۰۱ ایران زمین گیسوان خود را بردند خواستند که این آئین دیرینه را بخاطر کشته شدن ناعادلانه مهسا امینی زنده نگهدارند. زیر نیک نفس بازی کن تیم استقلال تهران نیز در اقدامی اعتراضی موهای خود را تراشید. هنرپیشه فرانسوی، ژولیت بینوش و ده ها خواننده و هنرپیشه فرانسوی هم به خاطر پشتیبانی از خیزش مردم ایران موهای خود را قیچی کردند. در ایتالیا برخی از بانوان گیسوی خود را بردند و به سفارت ایران در ایتالیا فرستادند و از این طریق با شیر زنان ایرانی همدردی نمودند که اندوه و اوج اعتراضی خود را نشان دهند.

معمولاً جنگ بین کشورها رخ میدهد، مانند جنگ میان دولت عثمانی و ایران، جنگ بین یونانیان و ایرانیان و این یک نوع لشکر کشی برای تصاحب اراضی بود. در زمان های بسیار دور هم نبرد قادسیه بین اعراب و دولت ساسانی فقط ۴ روز طول کشید اما ایران ما تا کنون ۴۴ سال است که در حال مبارزه با حمله دوم اعراب است که انقلاب مردم را دزدیدند، منابع ملی را به باد دادند، و از زن و مرد آزادی های گوناگون را گرفتند. این حمله دوم اعراب همان رژیم پلید جمهوری اسلامی است.

چرا مسئله حجاب و پوشاندن مو یکی

آزادی - شماره ۱۶۱ - صفحه ۱۱

آزادی - شماره ۱۶۱ - صفحه ۴۵

برج گنبد قابوس

اشرف حمیدی - نیوشیار



برج گنبد قابوس : بنایی تاریخی است که به دستور شمس المعالی قابوس بن وشمگیر برای آرامگاه شخصی وی در سال ۳۷۵ هجری ساخته شده و در گنبد کاووس در استان گلستان قرار دارد.

این بنا بلندترین برج تمام آجری جهان به شمار می آید، ارتفاع ساختمان ۵۵ متر است و بر روی تپه ای ۱۵ متری ایستاده است.

آرتور پوپ- (۲) در مورد این بنا چنین نوشته است: در زیر قسمت شرق کوههای البرز و در برابر بیابان های پهناور آسیا یکی از بزرگ ترین شاهکارهای معماری ایران با همه شکوه خود قد برافراشته است. این بنا آرامگاه کاووس بن وشمگیر است و برج آرامگاه از هر گونه آرایش اسلامی بدور است.

ویل دورانت- (۲) در مورد آن نوشته است: گرگان در قرن ۱۰ میلادی (دوره آل زیار) یکی از ولایت های بزرگ ایران بود و بداشتن امیران روشنفکر مشهور بود. وهم چنین دارای بلند ترین و جذاب ترین برج آجری جهان است..

قابوس بن وشمگیر - چهارمین پادشاه زیاریان بود که بعد از برادرش بیستون در سال ۳۶۷ هجری در گرگان به تخت نشست.

وی مردی ادیب و شاعر و خوشنویس بود و اشعاری را به فارسی و عربی می سرود و دربارش به مرکزی برای حمایت از دانشمندان بدل شده بود. از جمله آنها می توان به سنایی غزنوی ،

محمد عوفی، نظامی گنجوی اشاره کرد. ابو ریحان بیرونی نیز چندین سال را در دربار او سپری کرد و کتاب خود (آثارالباقیه عن القرون الخالیه) را به قابوس بن وشمگیر تقدیم کرد. وی هم چنین ابو علی سینا را به دربار خویش فرا خواند. آرامگاه وی در برج گنبد قابوس است که در زمان حیات وی به دستور خودش ساخته شده بود.

ثبت جهانی برج گنبد کاووس - در ۱۹ شهریور سال ۱۳۹۱ در مراسمی با حضور رییس جمهور وقت محمود احمدی نژاد در فهرست آثار یونسکو قرار گرفت و ثبت جهانی شد و پانزدهمین اثر ثبتی ایران در یونسکو می باشد.

در محل فعلی شهر گنبد کاووس، در دوران کهن ، شهری قرار داشت به نام هیرکان و یا جرجان ، که به دلیل قرار داشتن در جاده ابریشم از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است. بعد از دورانی به دلیل زلزله شهر گنبد قابوس که نمادی از تمدن ایرانی و جهانی در دوران کهن بود با خاک یکسان شد و هم چنین در اثر حمله مغول و تیمور رو به ویرانی نهاد. و بعد ها کم شهر قابوس فعلی در نزدیکی شهر قبلی بنا نهاده شد.

شهر کنونی در سال ۱۳۰۵ در دوران سلسله پهلوی به دستور رضا شاه بنیان

نهاده شد. این شهر جدید با قواعد مدرن شهر سازی بنا شد که گنبد کاووس نام گرفت. نقشه اصلی این شهر توسط کارشناسان آلمانی، مطابق با اصول شهر سازی شطرنجی و بدون بن بست طراحی و ساخته شد و اولین شهر شطرنجی ایران است. هر چند امروز به سبب طراحی بد و نا موزون شهر سازی بافت های جدید از حالت شطرنجی در آمده و دارای خیابان های بن بست است.

بر اساس سر شماری عمومی در سال ۱۳۹۵ جمعیت این شهر ۱۵۰ هزار نفر است.

معماری گنبد کاووس - که شامل دو بخش است. بی سازی بنا از زمین سفت آغاز و تا بلندی ۱۵ متری با آجر و مصالح مانند خود بنا انجام شده و درون پای بست سردابی وجود دارد که قسمتی از آن هنوز با بر جاست ، ولی بر اثر کاوش های بیابایی کاوشگران که در پی گنج بوده اند آثاری از کف آن بر جای نمانده است.

بلندای این گنبد مخروطی بالای آن ۱۸ متر است و در بدنه شرقی روزنه ای جای دارد که بلندای آن یک متر و نود سانتیمتر است . در درون تاق نیم گرد سر در آن ، مقرنسی است که دیده می کرده ایم. من بر این باور هستم که تا زمانی که ما زنان به اصل خود دست نیابیم و آزادی را در فکر و ذهنمان جویا نشویم، هرگز نمی توانیم این آزادی را به جامعه تسری دهیم. ما زنان باید «خود» را قبول کنیم تا به موفقیت در باره خود بپردازیم . ابتدا باید خود را برای خود اثبات کنیم . ما متاسفانه همیشه می خواهیم در جامعه خود را به اثبات برسانیم به طوری که حتی به خود آسیب میزنیم. در این مبارزه می خواهیم خود را به دیگران اثبات کنیم، نشانه های موفقیت هم رسیدن به جایی است! جایی که در صورتی که حس اثبات خود در ما وجود داشته باشد، هرگز تمام نمی شود. این راه غلط است . راه درست این است که ما خودمان را از بند تصاویری که ذهنمان برای ما ساخته است رها کنیم .

پانویست ها:

۱- پرفسور پوپ = (تولد ۷ فوریه ۱۸۸۱ در رود آیلند - در گذشت ۳ سپتامبر ۱۹۶۹ در شیراز) مورخ شهیر آمریکایی و محقق آثار هنری ایران بود. ۲- اویلیام جیمز دورانت= تولد ۵ نوامبر ۱۸۸۵ در ماساچوست - در گذشته ۷ نوامبر ۱۹۸۱ فیلسوف ، تاریخ نگار و نویسنده امریکایی .

ذهن آزاد ، رمز آزادی ما زنان است



ذهن آزاد رمز آزادی ما زنان است... مدتی است که شعار زن ، زندگی ؛ آزادی شعار ما ایرانیان شده است و این جمله را از پیر و جوان و خردسالمان فقط به صورت نمادین بر زبان می اوریم. اما به راستی چند درصد خود اصیل ما به این جمله باور دارد. من بارها بارها این جمله در جامعه خودمان بررسی کردم. اما وقتی می بینیم فقط به صورت شعار است. به طوری که در برخی محافل و مجلس بر خلاف این جمله را مشاهده می کنم. واقعا متاثر و متاسف می شوم. زمانیکه ما زنان از اتحاد نسبی برخوردار نباشیم و از یکدیگر حمایت نکنیم. این جمله رنگ و بوی حقیقی پیدا نخواهد کرد و همانند شعارهای دیگر پوچ و توخالی خواهد ماند. به عنوان مثال وقتی ما زنان دختری را برای آرایش یا لباس شیک مورد سوال قرار می دهیم. چگونه می توانیم به باورهای آزادی برسیم . یا هنگامی که طلاق زنان را با هزاران حدیث و روایت با برجسب های ناموسی کالبد شکافی می کنیم . چگونه می توان به زن، زندگی و آزادی باور داشت. حتی متاسفانه ما برخی از زنان ایرانی در امریکا و اروپا عقایدمان هنوز تغییری نکرده و برخی از ما به پیج پیج های بی حاصل عادت کرده ایم. من بر این باور هستم که تا زمانی که ما زنان به اصل خود دست نیابیم و آزادی را در فکر و ذهنمان جویا نشویم، هرگز نمی توانیم این آزادی را به جامعه تسری دهیم. ما زنان باید «خود» را قبول کنیم تا به موفقیت در باره خود بپردازیم . ابتدا باید خود را برای خود اثبات کنیم . ما متاسفانه همیشه می خواهیم در جامعه خود را به اثبات برسانیم به طوری که حتی به خود آسیب میزنیم. در این مبارزه می خواهیم خود را به دیگران اثبات کنیم، نشانه های موفقیت هم رسیدن به جایی است! جایی که در صورتی که حس اثبات خود در ما وجود داشته باشد، هرگز تمام نمی شود. این راه غلط است . راه درست این است که ما خودمان را از بند تصاویری که ذهنمان برای ما ساخته است رها کنیم .

به طوری که «خود کاذب»، خود را از بندهای اندوه و ترس و اضطراب و نگرانی رهایی دهیم و با بیرون رفت از این بحران به رنگی روشن و شفاف در آییم . به گفته پیمان آزاد روانشناس «من کاذب»، همان تصویر ذهنی است که از خود داریم و می دانیم که ما یک تصویر ذهنی از خودمان نداریم، میلیون ها تصویر داریم. این را می توانید خودتان به روشنی تجربه کنید. یعنی، در ذهن خویش ببینید.

که ناظر بازیها و ترفندهای ما و دیگران است. منی که فقط می بیند. اگر قضایای می کند، بر اساس واقعیت هاست. نمی خواهد خود را توجیه کند. نمی خواهد خود را جلو ببرد. منتظر چیزی نیست. نمی خواهد مزاحمت بیافریند. منی است آرام و ناظر و شاهد. این «من» است که بر اثر آگاهی و هشیاری و مراقبه های ما لحظه به لحظه جان می گیرد و فریه می شود و «من» جاه طلب را از اریکه قدرت تنها با مشاهده پایین می آورد و کنار می گذارد. «من» اصیل است که می گذارد. «من» عصبی خودخواه، خودبین، بازیگر، پشت هم انداز، زیاده خواه، دروغگو، فرصت طلب، گمگشته و سرگشته را می گیرد و بدون آنکه بر اثر قضاوت واقع بینانه خود «من» کاذب را زیر سوال ببرد به آن می نگیرد. بله آزادی کیفیتی پیدا می کند که کاملا متفاوت با آزادی های پوچ و توخالی خواهد بود. به طور حتم این روند عقیده زن، زندگی و آزادی موافق عقل و خرد ما به طور کامل است و به راحتی نمی توانیم از آن دست بکشیم. بله آزادی را باید ابتدا در ذهن و افکار خود جستجو کنیم. این طرح و الگو نه نیاز به رهبر سیاسی دارد نه از طریق ریاضت کسیدن به آن دست بیایم . فقط فقط باید روی خودمان تک تک مان کار کنیم . تا این الگو بر جامعه عرضه شود

به گفته مولانا ؛ آزادی به معنای واقعی هنگامی وجود دارد که ذهن به علت برخورداری از یک انرژی سرشار، باز و یکپارچه بسیار متحرک، نیرومند و فعال می گردد؛ و این انرژی نیرومند هر گونه وابستگی، اسارت، تسلیم و پذیرش کور کورانه

را از وجود انسان می زداید. آیا ذهن ما چنین آزادی ای را می خواهد؟ این آزادی مستلزم صمیمیت، خلوص و پاکی کامل ذهن است. ذهنی که منزله، در خلوص و اصالت است، نه آلوده به انواع تجربیات، تصاویر و ایده ها. نه وابسته به هیچ گونه محرک. آزادی به معنای واقعی یعنی حالت خلوت، خلوص و تنهایی ذهن. مولوی ادامه می دهد؛ سجده نتوان کرد بر آب حیات تا نیایم زین تن خاکی نجات کسانی که خواهان خوشبختی و سعادت هستند. باید ابتدا به خود شناسی و آزادی ذهن و روح دست یابند، تا بتوانند در مسیر سعادت قرار گیرند.

مقدمه خلاصی از تن خاکی شناخت این ذهن موروثی است. تمایلاتی است که حد و مرز نمی شناسند. تن خاکی با زیاده خواهی خود تو را به فرسودگی و هلاکت می کشاند. آیا محتویات ذهن خود را می شناسی؟ ادعا مشکلی را حل نمی کند. به تأمل در خلوت خود نیاز داری. آیا برای این مهم آماده ای؟ بنابراین زندگی فرح بخش در گرو رهایی از تن خاکی است. آن جا که لجام گسیخته عمل می کند. مولوی به روشنی دریافته که ذهن و اراده اسیر نیاز ها تن خاکی می شود، آنجا که این تن از سیر طبیعی خارج می شود. در واقع او می گوید که از سلطه و حاکمیت این تن خاکی یا نیازها آن که راه افراط می پوید باید خلاص شد. تن خاکی نیاز هایک کاذب ما است، آب حیات تعبیری از معنویت و جاودانگی روح است. زمانیکه ذهن رها و آزاد باشد و ماورای خود حرکت کند و از تمام دانسته ها آزاد گشته حتی برای لحظاتی هر چند کوتاه خود را قضاوت نکند می تواند با خدای خود یکی شود و این معنای واقعی عشق است .

یعنی به عبارتی ما زنان باید خود را از همجنسان خود جدا ببینیم و از آنها حتی در افکارمان فاصله بگیریم. این رمز موفقیت و رسیدن به شعار زن ، زندگی ؛ آزادی است...

بقیه:**نالبه پرتگاه**

رییس بیمارستان بخش اورزانس آماده ی پذیرایی است،اگر چه عکسهایی که در بیمارستان کرمانشاه گرفته شده بود به بخش اورزانس ارائه دادم،اما گفتند دستگاه های عکسبرداری ما جدیدوکامل تراست،درحین همین گفت وشنودها، آقا وخانم شایان نیزخودشان را به بیمارستان رساندند،دیدم خانم شایان چندان سر حال نیست ونگرانیهایی در چشمانش دیده می شد.

پس از دوساعت که ازبرایم بیش از دوماه جلوه می کرد،اعلام کردند که رؤیا آن دختر نازنین گرفتار غدهٔ ای بزرگ درروده ی بزرگ است که لازم است جراحی شود،اگرچه ازاین خیرسیاراندوهگین شدیم،اما آقای شایان گفت: تاآنجا که من اطلاع دارم با یک عمل جراحی مشکل برطرف می شود،اما حال من به گونه ای بود که با این حرفها کنار نمی آمدم،بالاخره بنا به توصیه ونظر پزشک متخصص، جراحی انجام شد،خبر این بود که سلولهای سرطانی به تمامی کبد وبخشی ازریه ها آسیب رسانده وامید عاجی هم نمی رود،با شنیدن این خبرچشمهایم سیاهی رفت ودیگر چیزی نفهمیدم تا اینکه پدرومادروبرادرخواهرم رابالای سرم دراتاقی دربیمارستان دیدم،گریه مجالم نمی داد،هیچ دلداری برای بند آمدن گریه هایم مؤثر نبود،شنیدم که شایان به ویژه مادرش خودرا بکلی باخته بودند،طفلی رؤیای نازنین من ،فقط یک درام نویس چیره دست شاید بتواند حال روزو مرآاز شنیدن بیماری مهلک رؤیای عزیزم تشریح کند وروی کاغذ بیاورد،هنگام عصرچون خواستم به دیدن رؤیا بروم صورت ظاهررا به سختی حفظ کردم وارد اتاقش شدم، چند لحظه پیش به هوش آمده بود وهمه ی ما با چهره ای ساختگی بربالینش حضور یافتیم وضمن دلداری گفتیم که مشکلی نبود که حل آن آسان نباشد خوشبختانه همه چیز به خوبی انجام شد و..

من آن شب ودوشب دیگر که اودربیمارستان بستری بود در کنارش ماندم وباهمه ی اصرار اوبه منزل نرفتم،فقط روزها دوساعتی برای دوش گرفتن وتعویض لباس به منزل می رفتم،پس از سه روز اورایا مُشتی

تجویزدارومرخص کردندومن اورا به منزلش بردم وهمچنان در کنارش بودم،پرستاری هم در روزازاومراقبت می کر د تا این که در کمتر از دوماه چشم از جهان فرو می بندد.
داستان که به اینجا رسید، گفتم: فرامرز عزیز بگذار داستان را در همینجا تمام کنم که دیگراگریه مجالم نداد..

— دوست خوبم چرا گریه می کنی؟اتفاق بدی بود که ده سال پیش روی داده بود،حالا با یادآوری آن چه جای گریه آنهم به صورت حق حق است؟!
— آنان که دستی دور از آتش دارند،تسلی دهندگان خوبی هستند،او یک فرشته بود،فرشته ای که طاقت ماندن برووی زمین را نداشت،نمی دانی چه وجود نازنینی بود، با مرگش تمام وجودم سوخت،دیگر هوای وطن ازبرایم سنگین وغیرقابل زیستن وتنفس شده بود،بیچاره پدرومادرم ازدست من چه ها که نکشیدند؟! یادم هست روزی به من گفتی مسعود رژیم غذایی گرفته ای،چرا اینقدر وزن کم کرده ای،جواب دادم :آری رژیم گرفته ام ، حال و حوصلهٔ حرف زدن با کسی را نداشتم،پس از دوماه خودخوری وآه وریختن اشک واغلب روزها برسرمزارش رفتن ،تصمیم گرفتم به امریکا بروم تا پدرومادرم با دیدن چهره ی افسرده وگریه هایم بیشتر رنج نبرند،ازاین رو پس از ترجمه ی رسمی از مدارک تحصیلی و دریافت ویزا وگذرنامه ولایت هوایما با آقای شایان وخانمش وخواهررؤیا با چشمانی پُر از اشک خداحافظی کردم ودر فرودگاه درنهایت غمزدگی با بوسیدن روی مهربان پدر ومادرم وبرادروخواهرم و خداحافظی با شماها،خاک وطن را ترک کردم،وپس ازدوسه سالی توانستم اندک اندک خودم را با حقایق این جهان فانی که هیچگونه امیدی ازبرای فردای انسان نیست، آشنا سازم وتاحدودی خودم را تسکین دهم .

—آیا دراین مدت با آقا وخانم شایان مراودهٔ تلفنی داشتی؟
— آری داشتم ودارم، مگر می شود این چنین انسان های خوب را فراموش کرد؟ روابط خانوادگی ما با آنها همچنان برقراربود وهست ومن ازاین بابت خوشحالم، قراراست یکی دوروز دیگر به سُرّاغ شان بروم،قبلا آمدنم را به آنان اطلاع داده بودم.

ادامه دارد

بقیه: **بچه های کوچه ما**

ویکی از آن دو پشتیبان اهل کوچه باشد؛ اکنون هردو طرف ضعیف وناتوان شده اند. ظاهراً چاره ای جز تسلیم برایشان نمانده بود. دریافتند وقف وشروط آن وکلمات جیل ورفاعه وقاسم رؤیاهائی ضایع شده است که فقط به کار آهنگهای رباب می آید وسروکاری بااین زندگی ندارد یک روز مردی سرراه ام زنفل که به الدراسه می رفت سبز شد وبه او سلام کرد وگفت:

— عصر بخیر ام زنفل.

زن به دقت به او نگاه کرد وشگفت زده گفت:

— حنش؟!

حنش به اونزدیک شدوبالبخندپرسید: — مرحوم درشبی که دستگیر شد چیزی در خانهٔ تو جا نگذاشت؟ زن بالحنی که می خواست هیچ شک وشبهِه ای در آن نباشد گفت:

— چیزی جا نگذاشت. دیدم اوراقی را در نورگیر انداخت. روز بعد بین آشغالها دفتر یادداشتی را دیدم که نه فایده ای داشت نه بدردی می خورد،

آنجا گذاشتمش وبرگشتم.

چشمان حنش باامیدواری برق زد وبالاتماس گفت:

—مراآنجابیر کهدفتر یادداشت راپیداکنم.

پیرزن از کوره دررفت وگفت:

— تنهایم بگذار. اگر رحمت خداوند نبود دفعه گذشته توهم کشته شده بودی. حنش سکه ای در دست او گذاشت تااورا آرام کند . زن بااو آخرشب وقتی که چشمها درخوابند قرار گذاشت. درزمان مقرر حنش به راهنمایی او پاور چین به پائین نورگیر رفت وشمعی روشن کرد وچمباتمه بین تودهٔ زباله ها نشست وبه جستجوی دفتر یادداشت عرفه پرداخت وبرگ برگ کاغذها وکهنه پاره هارا وارسی کرد. بانگکشت شن، خاک ،بقایای تنباکو، ته مانده غذاهای فاسد را زیرورو کرد. اما چیزی را که می خواست پیدا نکرد. نزد ام زنفل برگشت ومآیوس وبرآشفته گفت:

— چیزی پیدا نکردم.

زن پرخاش کنان گفت:

— من کاری به شماها ندارم. شما اینجا

— صبرداشته باش مادر.

— زمانه دیگر صبرو سلامت عقل برایمان باقی نگذاشته. بگو آن دفتر

می کند
بقیه درصفحه روبرو

بقیه: **ماجراهای سکولاریسم**

مناسک ظاهری و آن مجموعه خرافاتی که برخی مردمان آنرا دین تصوّر نموده‌اند.»^۳

در یک صورت‌بندی کلی میتوان تصور کرد که جامعه ایرانی در هیجان و اشتیاق جدایی دین از سیاست (و شاید حکومت) به سر میبرد وقطعا هم به آن نیاز هم دارد ولی آنچه نبود و اشکال جدیدتری نیز به خود گرفته بود، پیش کشیده‌اند« ۴ واینکه «… همه ی این موارد، یعنی از سویی « در معنایی است که بررسی و ارائه گردید و با توجه دیدگاههای موجود در دنیای اندیشه باید همیشه امکان پرهیز از افراطگرایی در هر زمینه را به وجود آورد و نیز تلاش نمود که درک درست و عمیقی از مفاهیمی همچون « دین » یا « سکولاریسم » برای جامعه فراهم آورد تا به گرفتاریهای تکراری تاریخی دچار نشوند. « یک ۵ ناگفته پیداست که حضور دوباره نکته مهمّ دیگر اینست که عدهٔ ای از نویسندگان سکولاریسم، همانطور که در ابتدای این نوشتار اشاره رفت، به افول دین تأکید کرده پیش بینی نموده بودند که در آینده نه چندان دور مفهوم دیانت به زوال گرایده و انسان از دین روی بر خواهد تافت.

اما پس از گذشت بیش از سه قرن از آغاز پیش بینی های سکولاریسم این مطلب تحقق نیافته است. این واقعیت مورد بحث شدید قرار گرفته و طرفین نظریه های مخالف بیکدیگر تاخته، هر یک دلایلی در اثبات موضع خویش ارائه میدهند. طرفداران تئوریهای سکولاریسم مطلق ادّعا می کنند که دلیل سکولار نشدن درصد بیشتری از جوامع، جهالت و فقدان رشد علم و خرد در آنهاست. ولی کسانیکه به نقش دین در استحکام و انسجام جامعه تأکید دارند به روندهای دینی و سکولاریسم در کشورهای مختلف اشاره کرده میگویند که طبق آمارهای موجود پیش بینی های سکولاریسم مطلق اشتباه بوده و تحقّق نخواهند یافت. این آمار تصویر یکسانی از روند سکولاریسم نشان نمیدهند؛ آنچه واضح است اینست که عوامل دیگری در رشد یا کاهش روند سکولاریسم تأثیر اساسی دارند، همانطور که عواملی در نقش دین و معنویات در جامعه بشری اثر گذارند. برای مثال در بعضی کشورهای غربی همانطور که میدانیم پشت روبرو، چهره به چهره.

در صد افراد سکولار افزایش یافته

بقیه: **بچه های کوچه ما**

برسرعت دستهبایش افزود.
عموشنکل به کوچه برگشت وبه هرکس برخورد گفت حنش رفیق عرفه را در تون صالحیه دیده وبنابگفتهٔ آشغالی مشغول جستجوی زباله ها برای پیدا کردن دفتری است. همین که خبر به ناظر رسید گروهی از خدمتکاران به تون حمام رفتند و اثری از حنش نیافتند. از آشغالی پرسیدند. او گفت: به دنبال کاری رفتم وقتی برگشتم حنش رفته بود ونفهمیدم آیا آنچه دنبالش می گشت پیدا کرد یانه.

هیچکس نفهمید چطورشد مردم بین خودشان شایع کردند دفتری که حنش یافت همان دفتری بود که عرفه اسرارفتون واسلحه‌اش راثبت کردوان رادرتول تلاشش برای فرار گم کرد ودفتر سراز آشغالهای تون حمام صالحیه در آورد.وسرانجام بدست حنش افتاد. اخبار ازیک حشیش کش خانه به حشیش کش خانهٔ دیگر پخش شد که حنش آنچه عرفه شروع کرد، تمام خواهد کرد وزمانی بکوچه برمی گردد وانتقام سختی از ناظر می گیرد. برپایسهٔ گفته ها وحدس وگمانها ناظر وعده داد به هرکس زنده یا مردهٔ حنش رابیاورد جایزهٔ کلانی خواهد داد وافرادش این را درقهوه خانه ها وحشیش کش خانه ها اعلان می کردند. دیگر برای هیچکس شکس باقی نمانده بود که حنش نقشی قابل پیش بینی درزندگیشان بازی خواهد کرد. امواج خوش بینی وشادی روحیه شان را بالا بردوتفاله های بردگی ونومیدی رازآنان دور کرد. دلهایشان نه تنها به مهر حنش درتبعیدگاهی دوردست، بلکه به خود عرفه متمایل شد. مردم می خواستند هرطور شده به حنش برای مقابله باناظر کمک کنند ، شاید غلبه بر ناظر امتیازی برای خودشان وكوچه داشته باشد وتضمین کنندۀ زندگی مرفه همراه با عدالت وصلح باشد. بنابراین برآندشند هرطور می توانند بااو همکاری کنند. به اعتبار اینکه راه او تنها راه رهائی است. مسلماً غلبه بر ناظر باقدرت جادوئی که اکنون دراختیاردارد جزبا نیروئی همانند آن که حنش سرگرم آماده کردن آن است غیر ممکن بنظر می رسد.

ناظر با خبرشد که مردم شایعه پراکنی می کنند. پس شعرای قهوه خانه هارا ترغیب کرد که داستان جیلایو را

بخوانند. بخصوص کشته شدنش را به

دست عرفه وجگونه ناظر مجبورشد از ترس جادویش بااو ازدراشتی درآید وطرح دوستی بریزد تادست آخرتوانست به انتقام جد بزرگش اورا به قتل برساند.

شگفت آنکه مردم به دروغهای رباب بایی تفاوتی برخوردارند و آنهارا به مسخره گرفتند. آنچنان سرکش شده بودند که می گفتند:« ماکاری به گذشته نداریم. امید دیگری جز به جادوی عرفه نداریم. اگرقرارباشد بین جیلایو و جادو یکی را انتخاب کنیم جادورا انتخاب می کنیم.»

روزبه روز حقیقت عرفه برمردم بیشتر آشکار می شد. شاید آن ازخانهٔ ام زنفل درز کرده بود زیرا وی درزمان اقامت عواطف نزد او به چیزهای زیادی پی برد وشاید هم از طریق خود حنش که در جائی دورافتاده با بعضی مردم دیدار می کرد. مهم این بود که مردم عرفه وزندگی شگفت آور ورؤیا ماندنی را که از طریق جادو آشکارشدن حقیقت، مردم خاطرهٔ اورا گرامی داشتند ونام اورا برتراز نامهای جبل ورفاعه وقاسم قرار دادند. بعضی می گفتند: آنطور که حدس زده می شود امکان ندارد او قاتل جیلایو باشد. دیگران می گفتند : اولین و آخرین مرد کوچه بود.ولواینکه قاتل جیلایو باشد. برای او رقابت ایجادشده بود ومرحله ای اورا ازآن خود ادعا می کرد. وچنین اتفاق افتاد که بعضی از جوانان کوچه ما یکی پس از دیگری ناپدید می شدند. گفته می شد آنان راهی به مخفی گاه حنش وپیوستن به او پیدا کرده اند. حنش به آنان جادو می آموزد تابرای روزرهای آماده شوند. ترس برناظر ومردانش چیره شده بود وبه همه جا جاسوس گسیل شد. خانه ترین مجازات رابرای کمترین خلاف اعمال کردند. مردم را با چوبدستی بخاطر نگاه یا لطفیه یا خنده ای زدند تا آنجا که جوی تیره وتار از ترس و تنفر وتهدید برکوچه سایه افکند. باین همه مردم ظلم وستم رابا پایداری تحمل کردند وبه صبروامید پناه بردند.

هرجا که بابیعدالتی روبرومی شدند می گفتند: ظلم باید باآخربرسد.همچنانکه پس ازشب روزاست . ماشاهد مرگ بیدادگری وطلوع نوروشگفتنیها خواهیم بود.

پایان

بقیه:

است. اما این روند در همه جا یکسان نبوده، و مهم تر از آن، به مفهوم خدا ناباوری نیست…… بسیاری از مدافعان و مروجان نظریات سکولاریسم، همچون پیتر برگر، با تجدیدنظر در آرای خود، عدم افول تفکرات معنوی و دینی را در دنیای معاصر پذیرفتند و سعی در ارائهٔ نظریاتی جایگزین درباره نحوه مناسب تعامل عرصه عمومی با دین را که حال تداوم حضورش قابل انکار نبود و اشکال جدیدتری نیز به خود گرفته بود، پیش کشیده‌اند« ۴ واینکه «… همه ی این موارد، یعنی از سویی تضعیف تطبیق پذیری نظریه های سکولار در عالم واقع و از سویی دیگر ناکافی بودن نگاههای ماتریالیستی در حل پرسشهای فلسفی علم و نیز پروژه های توسعه، علیرغم تلاش قابل تمجید ماتریالیسم در پیشبرد علم و پیشرفتهای فناوریانه، راه را بر نظر و عملکرد دینی دوباره گشوده است.»

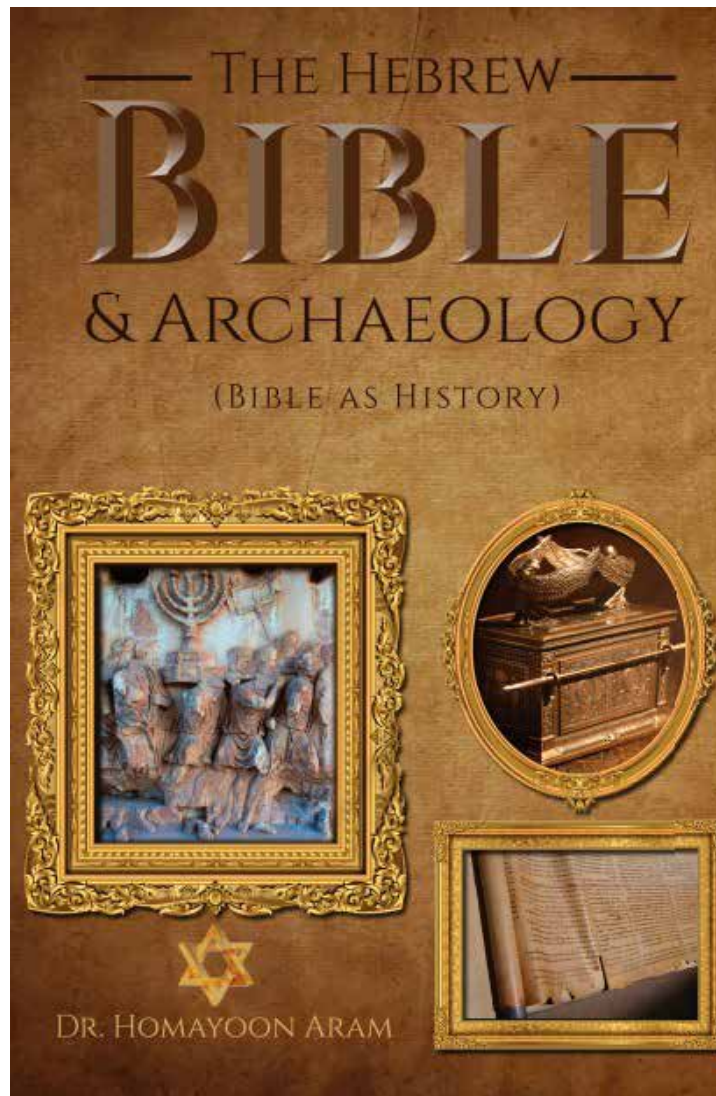
۵ ناگفته پیداست که حضور دوباره دین در عرصه اجتماع باید تجربه ای متفاوت با گذشتهٔ دینی وستنی بشری باشد و مستلزم بازبینی وسیع در

گفتمان آن دینی خواهد بود که ادعای عمل اجتماعی و(نه الزاما سیاسی) و حضور در عرصه مدنی جامعه انسانی و به خصوص در ایران رنج دیده و ستم کشیده دارد.

بقیه:

دایم، احیاناً، الساعه، فوراً، بعداً، قبلاً، تدریجاً، عنقریب، ابدأ، من بعد، مادام ، الآن ، دائماً ، بفتهٔ.
قید مکان: پس، پیش ،نزد، بالا، پایین، برابر، نزدیک، زیر، زیر، چپ، راست، درون، اندرون، بیرون، فرا ، دور، فرو، اینجا، آنجا، کجا، همه جا، هر جا، تنها، کنار، میانه، رویاروی، گرداگرد، ایدر (اینجا) ، روی، فرود، درمیان، واپس، تنگ(نزدیک) ،پس، پشت روبرو، چهره به چهره.

ادامه دارد



The Hebrew Bible & Archaeology, (historical review)

by **Dr. Homayoon Aram**

It is Aunique, documentary,educational and research book based on the connection between Jewish sacred writings, and archaeological findings.

The book is in English and Persian, including 18 chapters with color pictures.

The book is a valuable work in order to prove the authenticity of Torah, Nevi'im and writings.

A book is contentful, which is recommended to be read more than once.

The price of the book is 38 dollars including postage in the United States.

To get the book, you can call:

516-466-0955

Or by email address:

liliaram2@gmail.com

کتاب « عهد عتیق (توراه، نوئیم، نوشتجات) و کشفیات باستان شناسی» (بررسی تاریخی) نگارش دکتر همایون آرام

کتابی منحصر بفرد، مستند، آموزشی و تحقیقی در ارتباط نوشته های مقدس یهود با یافته های باستان شناسی

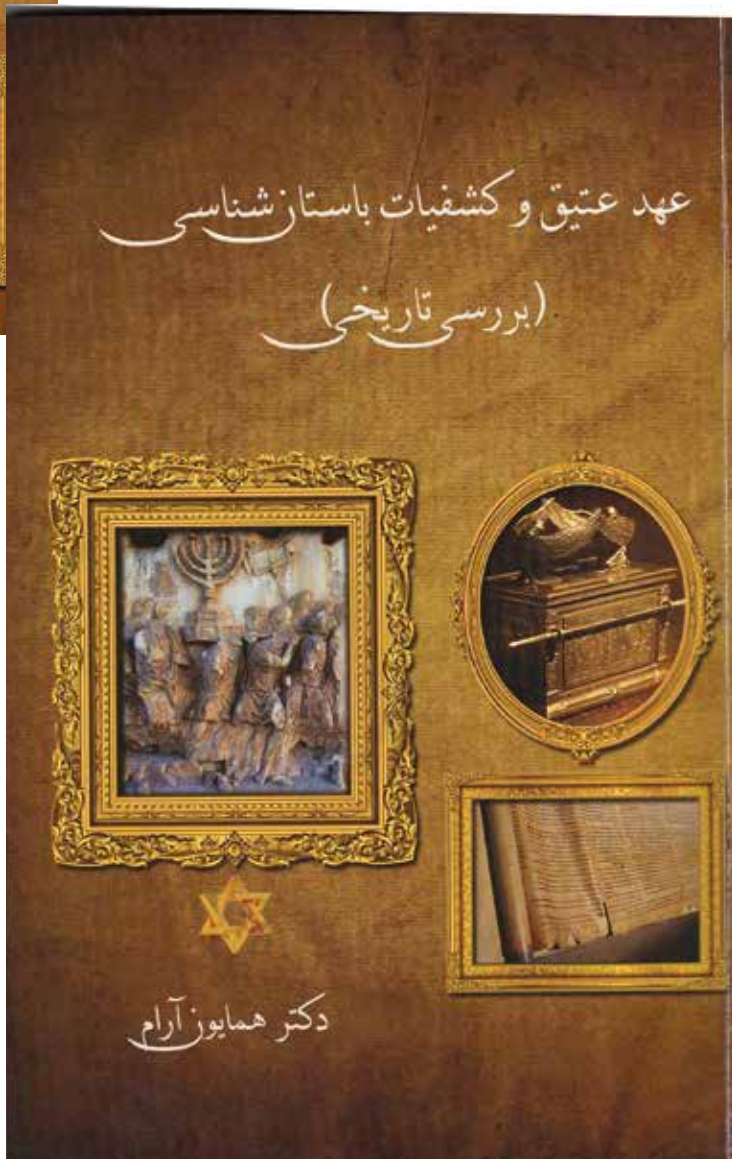
کتاب به زبان انگلیسی و ترجمه فارسی، شامل ۱۸ فصل همراه با تصاویر رنگی

کتاب اثری است ارزنده در راستای اثبات درستی و تحقنیت مطالب توراه، نوئیم و نوشتجات

کتابی پر محتوا، که خواندن بیش از یکبار آن توصیه می گردد. بهای کتاب ۳۸ دلار شامل هزینه پستی در ایالات متحده است.

جهت تهیه کتاب با تلفن: ۰۹۵۵-۴۶۶-۵۱۶ می توانید تماس بگیرید. یا با ایمیل زیر کتاب را سفارش دهید:

liliaram2@gmail.com



صفحه های او بر موز خوانندگی آن استاد پی برده بود وبخوبی از آن تقلید می کرد. از اینرو تصمیم گرفت شیوه طاهرزاده رابه گلپایگانی بیاموزد وهمین کار را کردو پس از مدت ۵ سال که بطور مداوم گلپایگانی را تحت تعلیم خود قرار داده بود موفق شد سبک و شیوه طاهرزاده را بر روی صدای گلپایگانی پیاده کرده واورابه جاده موفقیت برساند. برومند با این کار قصد داشت که سبک طاهرزاده با گلپایگانی ادامه پیدا کند ولی گلپایگانی که جوان وجویای نام بود و خوانندگان کم مایه تر از خود را می دید که در رادیو خوانندگی می کنند ومورد توجه وتشویق شنوندگان قرار می گیرند از ادامه تعلیم دست کشید وبه رادیو که انتظار چنین خواننده ای راداشت رو کرد. وی مایه های بلند را بسیار ماهرانه اجرا می کرد واز خوانندگان درجه اول روز بحساب می آمد. اکنون گلپایگانی دوران کهولت را می گذراند.

عبدالوهاب شهیدی: در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در میمه اصفهان متولد شد. پس از انتقال به تهران بیش از ده سال از کلاس ساز آواز اسماعیل مهرتاش استفاده کرد وعلاوه بر فعالیت در «گلپایگانی» در سایر برنامه های هنری نیز درخشید. شهیدی سبک مخصوص بخود راداشت وعود را با مهارت می نواخت. او از خوانندگان خوب وفعال گلپایگانی رنگارنگ بود صدای زیبا ودلنشین داشت وبا سلیقه مخصوص آواز خود را با لحن محلی نواحی جنوب ایران ترکیب می کرد وبه آن لطف خاصی می بخشید و خوانندگی او را ممتاز می ساخت. شهیدی چهار روز پس از تزریق واکسن کرونا در ۹۹ سالگی دچار عارضه قلبی شد، و یک روز پس از بستری شدن در بیمارستان رسالت تهران، بامداد دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۹ درگذشت.

محمودی خوانساری: از خوانندگان خوش صدایی بود که صدای دلچسب او گاهگاه از رادیو شنیده می شد. محمودی آواز دودانگ را گرم ومطبوع وباسلیقه می خواند نقل می کرد که « در سال ۱۳۲۳ که خاله ام اولین رادیو را به خونسار آوردن هر قطعه موسیقی را که می شنیدم فوراً ضبط وتقلید می کردم. بعد از تحصیل به تهران آمدم وبرخلاف اولیایم دنبال

از سرزمین خواننده خیز کاشان واز قریه خالو آباد آن شهرستان است. تحصیلات متوسطه و عالی را در مدرسه نظام ودانشکده افسری به پایان رسانید وبه خدمت ژاندارمری کل کشور درآمد.

ایرج (خواجه امیری) که فعلاً دوران کهولت را می گذراند از صدای گرم و شیرین برخوردار بود ودر بسیاری از برنامه های موسیقی ملی و گلپایگانی در رادیو ایران آواز خوانده است. خواجه امیری بنام مستعار ایرج در رادیو خوانندگی می کرد. و آوازی جذاب و صدائی رسا داشت وآهنگهای خوبی را با مهارت بسیار اجرا می کرد.

اکبر گلپایگانی: در خانواده ای تولد وپرورش یافت که بزرگان آن خانواده از صدای خوش بهره داشتند. چون پدرش خواننده مذهبی بود اکبر نیز به همان روش خوانندگی می کرد. در سال ۱۳۳۷ به آقای نورعلی برومند که از استادان جامع موسیقی واز دانشمندان صاحب نظر در این فن بود معرفی شد. نورعلی برومند پس از شنیدن آواز گلپایگانی دریافت که جوان پرمایه وباستعدادی است لیکن از موسیقی بی بهره وصدایش پرورش نیافته است. اورابه ابوالحسن صبا معرفی کرد ودر باب خوانندگی گلپایگانی از او نظر خواست. صبا پس از شنیدن صدای او گفت بسیار مشکل است صدائی را که عادت به خوانندگی سبک دیگری دارد (روضه خوانی) به سبک روز در آورد. برومند گفت می توان این صدای را اصلاح کرد وپرورش داد. صبا انکار داشت وبرومند برای اثبات مدعی خود کمر همت به تر بیت خواننده جوان بست. برومند با سید حسین طاهرزاده استاد آواز و خواننده معروف معاشرت و آمودرفت داشت وروش خوانندگی او را در ادای الحان وتحریر بسیار می پسندید و با توجه به تمرین ومکرر شنیدن



از سرزمین خواننده خیز کاشان واز قریه خالو آباد آن شهرستان است. تحصیلات متوسطه و عالی را در مدرسه نظام ودانشکده افسری به پایان رسانید وبه خدمت ژاندارمری کل کشور درآمد.

ایرج (خواجه امیری) که فعلاً دوران کهولت را می گذراند از صدای گرم و شیرین برخوردار بود ودر بسیاری از برنامه های موسیقی ملی و گلپایگانی در رادیو ایران آواز خوانده است. خواجه امیری بنام مستعار ایرج در رادیو خوانندگی می کرد. و آوازی جذاب و صدائی رسا داشت وآهنگهای خوبی را با مهارت بسیار اجرا می کرد.

حسین قوامی: در سال ۱۳۲۵ بدعوت رئیس رادیو با همراهی ارکستر برادران وفادار به مدت شش ماه بطور ناشناس در رادیو به اجرای برنامه مشغول شد وبا پیشنهاد مرحوم روح الله خالقی نام مستعار «فاخته ای» را برای خود انتخاب کرد. از سال ۱۳۴۲ که با درجه سرهنگی بازنشسته شد بانام حقیقی خود «قوامی» در رادیو وتلوویزیون به اجرای برنامه پرداخت واز سال ۱۳۳۷ شمسی به خوانندگی در برنامه های گلپایگانی مشغول شد که بسیاری از برنامه های گلپایگانی با صدای او ضبط شده است.



خوانندگان بنام (ادامه از شماره پیش): حسین قوامی: از خوانندگان خوب ومعروف رادیو وتلوویزیون ایران بود که بنام مستعار فاخته ای در برنامه موسیقی رادیو ایران شرکت می کرد. قوامی از شاگردان عبدالله حجازی بود ومدتی نیز از تعلیمات حسینعلی نکیسا خواننده تعزیه تکیه دولت برخوردار شد. در خاطراتش می نویسد: «برادرم در ایام طفولیت من مأموریت سلطان آباد اراک داشت ومن مدتی پیش او رفتم. آن زمان رضاقلی ظلی خواننده مشهور آن زمان نیز در اراک می زیست. ماههای عزاداری پیش آمد وبه این خاطر در اراک دسته گردانی را با تفصیل و تجمل برگزار می کردند. من ورضاقلی راهم که هر دو صدائی صاف ورسا داشتیم در مراسم دسته گردانی شرکت دادند وهریک در طرفی سوار بر خوانندگی می کردیم. از انبوه جمعیت وشبون عزاداران وهیجان شرکت کنندگان غوغائی برپا بود که خاطر آن روز را هیچگاه فراموش نمی کنم.»

حسین قوامی: در سال ۱۳۲۵ بدعوت رئیس رادیو با همراهی ارکستر برادران وفادار به مدت شش ماه بطور ناشناس در رادیو به اجرای برنامه مشغول شد وبا پیشنهاد مرحوم روح الله خالقی نام مستعار «فاخته ای» را برای خود انتخاب کرد. از سال ۱۳۴۲ که با درجه سرهنگی بازنشسته شد بانام حقیقی خود «قوامی» در رادیو وتلوویزیون به اجرای برنامه پرداخت واز سال ۱۳۳۷ شمسی به خوانندگی در برنامه های گلپایگانی مشغول شد که بسیاری از برنامه های گلپایگانی با صدای او ضبط شده است.

نسل دوم در «صدای دوم»

ادبیات مثل دیگر رشته های هنری در تبعید ویژگی های خود را دارد. شباهت ها به نخستین سال های تبعید کم رنگ تر می شود و با تغییر زبان رنگ و بوی دیگری به خود می گیرد. **فهیمة فرسای** نویسنده و گردآورنده کتاب **«صدای دوم»** به نویسندگان نسل دومی پرداخته است که برای فارسی زبانان چندان آشنا نیستند.**انتشارات فروغ** در کلن این کتاب را منتشر کرده است.

حاصل چهل و چند سال تبعید اعم از خود خواسته و ناخواسته در میان ایرانیان و ایرانی تبارها تنها درد و رنج و غم غربت نبوده است. نخستین دهه همراه با سکوت بود و حیرانی و گاه بلاتکلیفی و چمدان های نیمه باز و بسته که هنوز به امید بازگشت به وطن در سرگردانی به سر می بردند. کم کم اما جنب و جوش هایی دیده می شد و زمزمه هایی شنیده. رسانه های نوشتاری زودتر پا به عرصه گذاشتند و دیرتر این نویسندگان یا در وهله نخست خاطره نویسان بودند که اظهار وجود می کردند. با افزوده شدن بر تعداد تبعیدیان بر شمار خوانندگان هم افزوده می شد، اگرچه نه در حد انتظار. اما تفاوت میان تبعیدیان این سال ها و نخستین تبعیدیان در دهه ۲۰ و ۳۰ از زمین بود تا آسمان.

بزرگ علوی نویسنده نامدار تبعیدی آن دوران می گوید:«به کنجی افتاده، می خواندم و می نوشتم و برگ ها را پاره می کردم. از همه مهم تر این که خواننده ای نداشتم. هر اثر من روشنایی روز را ندیده، گرفتار مرگ می شد. چه وحشتی!» همه این سال ها گذشتند تا امروز که نسل دوم در واقع فرزندان همان نسل اول پس از انقلاب پا به میدان گذاشتند. نویسندگانی که دیگر غم کمبود یا نبود خواننده و مخاطب را ندارند. اغلب به زبان کشور میزبان می نویسند و بهترین جوایز ادبی و

فرهنگی را از آن خود می سازند. درباره نسل اول مطالب و مقالات و اندک کتاب هائی منتشر شده است اما نسل دوم در میان ایرانیان کم تر صدایی دارند. فهیمة فرسای نویسنده و روزنامه نگار را شاید بتوان تنها کسی دانست که به نسل دوم در کتابی با عنوان «صدای دوم، با نگاهی به آثار نویسندگان در دیاسپورا» به این نسل کم صدا در میان فارسی زبانان پرداخته است.

در جست و جوی هویت گمشده

شانزده نویسنده که اغلب آنان زن هستند در این کتاب جای دارند. بخشی از مهم ترین مطالب این نویسندگان همراه با نقدهایی از ناقدان کشور میزبان درباره آنان آورده شده است. نقدهای خود خانم فرسای نیز همراه با گفت و گوهایی که با این نویسندگان انجام داده است در جای جای کتاب مشاهده می شود. در همان نگاه اول خواننده مشاهده می کند که نویسندگان منهای دو استثنا اغلب در جست و جوی هویت گمشده خود هستند.

مهرنوش زائری اصفهانی در نخستین رمان خود می نویسد:« یک آواره یا پناهجو به دلیل آن که ریشه در جایی ندارد تا آخر عمر آواره و پناهجو باقی می ماند.» این برداشت اما در کتاب «دختر ماه» به گونه دیگری جلوه می کند. «پناهجو ها

معرفی کتاب

نسل دوم در «صدای دوم»

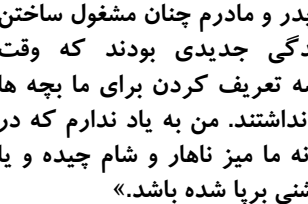


الهه خوشنام

هم می توانند اصل و جرثومه ای داشته باشند چون آن ها یادها و داستان های اسلاف شان را در خود حمل می کنند. یعنی هر کدام از ما با ریشه هایی در درون خود پیوند داریم که به ما نیرو و عشق می دهند.»

نوا ابراهیمی اما در «بهشت همسایه من» از زبان علی نجار یکی از شخصیت های داستانش نه تنها به شکوه و شکایت از همین هویت گمشده می پردازد بلکه آن را سرنوشت کثیفی می داند. « این که ایرانی باشی سرنوشت کثافتیه. هیچ کشوری بهت ویزا نمی ده و باید اون جایی که هستی دائم به مردمش سواری بدی و دنبال کونشون موس موس کنی. آخرش همیشه نیمه تروریست باقی می مونی.»

از فهیمة فرسای پرسیدم آیا هویت گمشده را می توان فصل مشترک نویسندگان دیاسپورا دانست؟ فهیمة فرسای:«اصولا جست و جوی هویت یکی از موضوع های آثار محوری نویسندگان نسل دوم ایرانی تبار است. سوالی که هستی شناسانه است واغلب انگیزه نوشتن و بررسی زیبایی شناسانه آن هاست. وقتی به جوانب مختلف این هویت و چگونگی داشتن هویت می پردازند می توانند جایگاه اجتماعی و زیستی خودشان را هم در جامعه دیگری که در آن زندگی می کنند مشخص کنند. در حال حاضر گفتمان هویت



هم می توانند اصل و جرثومه ای داشته باشند چون آن ها یادها و داستان های اسلاف شان را در خود حمل می کنند. یعنی هر کدام از ما با ریشه هایی در درون خود پیوند داریم که به ما نیرو و عشق می دهند.»

الهه خوشنام

یاسمینا رضا در نمایشنامه «صداقت وکیل مآبانه» از زبان «آلن» با صداقت اعتراف می کند که:« من فقط به خدای کشت و کشتار و قتل عام اعتقاد دارم. او همیشه قادر مطلق بوده و همیشه هم قادر مطلق باقی خواهد ماند.»

یاسمینا رضا با طنز سیاه و دیالوگ های گزنده حرف های تازه ای برای گفتن دارد که حد اقل برای من تبعیدی برخاسته از مام وطن «ایران» تکراری نیست. قصه های گفته و شنیده شده را باز نمی گوید. حرف های تازه در قالب های تازه تر گنجانده شده که مخاطب را بی اختیار کنجکاو و علاقمند به دیدن کارهای او می کند. بی سبب نیست که منتقدین نمایشنامه های او را در جرگه تئاتر مردمی سطح بالا قرار داده اند و حتی بعضی او را مبتکر این ژانر می دانند.

جای خالی شعر

در **کتاب صدای دوم** جای شعر واقعا خالی است. در مقدمه کتاب از چند شاعر پر آوازه ایرانی نام برده شده است اما نه از شعرشان نمونه ای داریم و نه از نقدها و بررسی هایشان.

خانم فرسای توصیفی دارد از جای خالی شعر در کتابش که برای ما وقتی در روزنامه ها می خوانم که گفته ام ایرانی، روس، یهودی، مجار...تعجب می کنم. این ها واژه هایی هستند که من به کار برده ام ولی تصویری، نوری، بویی در ورای آن ها نیست.»

از آن جا که تعلق و پیوند معمولا در خانواده شکل می گیرد او از خانواده اش می گوید که در فرمول سنتی و کلاسیک یک خانواده نمی گنجد. « پدر و مادرم چنان مشغول ساختن زندگی جدیدی بودند که وقت قصه تعریف کردن برای ما بچه ها را نداشتند. من به یاد ندارم که در خانه ما میز ناهار و شام چیده و یا جشنی برپا شده باشد.»

شاید به همین دلیل او در محتوای آشوبگرانه نمایشنامه هایش خشم و نفرت از همه قراردادهای اجتماعی، از خانه و خانواده، بچه و ازدواج، دوستی و خشم نسبت به آداب و رسوم ظاهری و خشم و نفرت از هر چه نیست و باید باشد را بیان می کند.

یاسمینا رضا در نمایشنامه «صداقت وکیل مآبانه» از زبان «آلن» با صداقت اعتراف می کند که:« من فقط به خدای کشت و کشتار و قتل عام اعتقاد دارم. او همیشه قادر مطلق بوده و همیشه هم قادر مطلق باقی خواهد ماند.»

یاسمینا رضا با طنز سیاه و دیالوگ های گزنده حرف های تازه ای برای گفتن دارد که حد اقل برای من تبعیدی برخاسته از مام وطن «ایران» تکراری نیست. قصه های گفته و شنیده شده را باز نمی گوید. حرف های تازه در قالب های تازه تر گنجانده شده که مخاطب را بی اختیار کنجکاو و علاقمند به دیدن کارهای او می کند. بی سبب نیست که منتقدین نمایشنامه های او را در جرگه تئاتر مردمی سطح بالا قرار داده اند و حتی بعضی او را مبتکر این ژانر می دانند.

سال های انقلاب با کتاب«بچه های انقلاب» شناختیم. بچه های انقلاب در میان خوانندگان کنجکاو آلمانی زبان سر و صدای بسیار به پا کرد. پایه های شهرتی که از همان آغاز استوار شده بود. این پایه های شهرت اما مانع نقد منتقدان و یادآوری نقاط ضعف دیگر کتاب ها نشده است. نوید کرمانی تا کنون در ژانرهای گوناگون قلم زده است.«عشق بزرگ» را می نویسد که فهیمة فرسای آن را پیش داستان رمان «پاریس» می داند. اما گویا نه آن پیش داستان و داستان بعدی آن گونه که آقای کرمانی انتظار داشته موفق از کار در نیامده است. فهیمة فرسای با تکیه بر همه ریزه کاری ها در نقد مفصلی به او پرداخته است.

«جستارهای طولانی از مارسل پروست، بالزاک، گی دو موپاسان، استاندال و دیگر اندیشمندان درباره عشق، ابعاد، ژرفا و ناکامی های خانمانسوز آن با ربط و بی

ربط در ۲۸۰ صفحه این رمان پخش شده اند. این روال ناهموار و ناهماهنگ است که با زبانی



الهه خوشنام

یاسمینا رضا در نمایشنامه «صداقت وکیل مآبانه» از زبان «آلن» با صداقت اعتراف می کند که:« من فقط به خدای کشت و کشتار و قتل عام اعتقاد دارم. او همیشه قادر مطلق بوده و همیشه هم قادر مطلق باقی خواهد ماند.»

یاسمینا رضا با طنز سیاه و دیالوگ های گزنده حرف های تازه ای برای گفتن دارد که حد اقل برای من تبعیدی برخاسته از مام وطن «ایران» تکراری نیست. قصه های گفته و شنیده شده را باز نمی گوید. حرف های تازه در قالب های تازه تر گنجانده شده که مخاطب را بی اختیار کنجکاو و علاقمند به دیدن کارهای او می کند. بی سبب نیست که منتقدین نمایشنامه های او را در جرگه تئاتر مردمی سطح بالا قرار داده اند و حتی بعضی او را مبتکر این ژانر می دانند.

یاسمینا رضا در نمایشنامه «صداقت وکیل مآبانه» از زبان «آلن» با صداقت اعتراف می کند که:« من فقط به خدای کشت و کشتار و قتل عام اعتقاد دارم. او همیشه قادر مطلق بوده و همیشه هم قادر مطلق باقی خواهد ماند.»

یاسمینا رضا در نمایشنامه «صداقت وکیل مآبانه» از زبان «آلن» با صداقت اعتراف می کند که:« من فقط به خدای کشت و کشتار و قتل عام اعتقاد دارم. او همیشه قادر مطلق بوده و همیشه هم قادر مطلق باقی خواهد ماند.»

یاسمینا رضا در نمایشنامه «صداقت وکیل مآبانه» از زبان «آلن» با صداقت اعتراف می کند که:« من فقط به خدای کشت و کشتار و قتل عام اعتقاد دارم. او همیشه قادر مطلق بوده و همیشه هم قادر مطلق باقی خواهد ماند.»

ناشسته- رفته و جملاتی تو در تو به توصیف در می آید.»

منتقدان دیگر نیز روایت عشق بزرگ او را ناکام خوانده اند.

نانوشته ها و ناگفته ها

کتاب صدای دوم در حد امکانات موجود اطلاعات ارزنده ای از روند ادبیات ایرانی تباران در این سوی آب ها به مخاطبان می دهد. نگارش چنین کتابی در وهله نخست نیازمند تسلط به یک زبان خارجی است.تماس و ارتباط با نویسندگان در این جمع پراکنده در سراسر جهان و ارتباط بی وقفه با جهان تار نما. گذشته از همه این ها تهیه پانوشت ها که هر کدام گاه به اندازه نوشتن یک رمان زمان براست. فهیمة فرسای با دقت و وسواسی که در او سراغ داریم از پس همه این کارها به خوبی برآمده است. او اما خود به بعضی از کمبودها اذعان دارد.جای بسیاری از نویسندگان در این کتاب خالی است. به عنوان مثال ما نمونه ای از کارهای نویسندگان انگلیسی زبان نداریم. بد قولی ها و بر هم زدن



قرارها و عدم پاسخگوئی آنگونه که نویسنده توضیح می دهد از دلایل این کمبود است.اگر چه در آن صورت باید مثنوی هفتاد من کاغذ می شد. شروع کار اما جسارت و شهامتی می خواست که از هر کسی بر نمی آید. کاری است کارستان.

با آگاهی از صدای دومی ها بدون تردید پرسشی در ذهن همه ما می خلد. آیا این نوع از ادبیات را که با زبانی دیگر نگاشته می شود و در واقع خوانندگان آن نیز به کشورهای دیگر غیر ایرانی تعلق دارند با وجود همه شکوفایی ها و جوایز بزرگی که از آن خود کرده اند می توان ژانری از ادبیات فارسی تلقی کرد؟ فهیمة فرسای در بخشی از این کتاب پاسخی هم به پرسش ما داده است: «این که چشم انداز این ادبیات در سال های بعد چگونه رقم بخورد آینده نشان خواهد داد.» نویسنده کتاب با یادی از یک بیت مولوی در واقع قضاوت را به مخاطبان و آیندگان وامی گذارد.

شب نگردد روشن از وصف چراغ/ نام فرورددین نیارد گل به باغ/

majority of the population were still illiterate. The country needed specialists and professionals in all domains. The White Revolution's aggressive modernization program was implemented in Iran from 1963 and continued until 1979. Although all the proposed projects were needed and important for the development of the country, many of them faced difficulties because of the lack of knowledge and shortage of honest and devoted executives. Some recommendations and changes created animosity and anger among the very wealthy individuals who were in the Shah's circle of friends, especially the landowners. I am not going into details, but many friends became enemies. Rumors were spread by the people who were close to the king and the queen. After the revolution we learned that many of his close friends were working for foreign interests, i.e., Britain and the USA. My mother was a very skilled couturier. She sewed evening wear for high-class women and the people at the court. At first, she was working together with a French lady. They sewed dresses for Queen Soraya, and the ladies who attended dinners or festivities in the palace. My mother continued sewing at home for the same customers after the French lady stopped working. She had a private atelier, and she had some help. Her customers both loved and trusted her. Sometimes when I came home from school, I heard customers tell her their problems and life stories. I especially remember one lady who was often a guest at the

court. She was clearly jealous. I heard her say: "Why should Reza become the future king and not my son. He is more intelligent." At one time, one of the rumors that went around the country was the birth of the crown prince. Although people in general were filled with joy, those who were envious, spread the rumor that Reza was not the child of shah, and they came up with many figures as to who his supposed father was. Years later, the birth of the other children proved the truth. Now looking at the grown-up Reza, one can see his resemblance to his father, the late shah! Charles coronation was a ceremony for all British people. Though there were some foreign dignitaries the emphasis was on the British guests. Once they showed the prime minister of Canada and another time the French president, on TV, one belonging to the Commonwealth and the other one being the closest neighbor. I did not see or hear of Mrs. Biden or anyone else. It was a ceremony that brought out their national identity. It strengthened their ties to their history. The British people seemed to have enjoyed Charles's coronation and the ceremonies. Somehow ordinary people are important in Britain. In Iran, the emphasis was always on foreigners! It would be interesting to know how many Iranians were among the 500 guest who attended the coronation ceremony and how many among the 5000 guests who were invited to the garden. One criticism of the celebration of the 2500 years of monarchy in Iran was: "The government

has spent our money but we the people did not benefit from the celebrations!" The entire time the papers were announcing that Princess Ann was attending instead of the Queen. Why is she given so much importance? The shah placed the crown on his own head and then he crowned the Shahbanou Farah, as Napoleon Bonaparte had done when he called himself the emperor. Napoleon's crowning took place in Notre Dame Cathedral in Paris. Pope Pius VII handed Napoleon the crown which Napoleon placed upon his own head. Then he crowned his wife Josephine, Empress of France. To attract the religious community, he had chosen a religious personality to show them the modesty towards God. Maybe Shah could have invited someone from the religious community to show them his belief in God and his humility before the divine. Historic

events such royal weddings, the coronation, queen Elizabeth II platinum jubilee etc., give the economy an instant boost. They attract tourism. They create a market for memorabilia, souvenirs and collective. We were in England when Charles married Diana. It was crazy. Everybody had the craze of shopping. Business was booming. Collectors were buying; tourists were buying. We still have the coffee mugs that has Charles and Diana's portraits on them. I do not remember any object but the stamps and gold coins as memorabilia of the Shah and Shahbanou's coronation. The political arena of our country, Iran, is like a stormy sea, with some calm days and some stormy days. At present, the winds are not in our favor. Let us bring about a change. Let us work together and help each other. Let us put envy and jealousy aside, for their poison will kill us all, and our ship will never

come to shore. Let us count our blessings; let us enjoy the sun when it shines. The British people stand behind their monarch. The crown will be passed to the next generation. The country is important not the individual figures. Their palaces and ceremonies attract tourists. People travel to London to see the changing of the guards in front of Buckingham Palace and spend their money there. I remember an episode that took place when I was 11 years old. Our neighbor had a sister who was married to a British diplomat. They had two sons, the younger one was four and the older one was nine years old. I played with the older one whose name was Duncan. Since his father worked in the Foreign Office, they travelled a lot. That summer they had come to visit her family and were staying with our neighbor. We used to play in the yard. I was curious to learn about England, so I engaged in conversation with him. One day our discussion turned to Prince Charles. I remember him telling me that he hated Prince Charles, but I do not remember his reasons. I told him that I did not like him either. Suddenly Duncan face became very serious and his body language changed. In a serious tone he said: "I can say that I hate Charles, because I am British. But you are not permitted to say that you dislike him. You have no right. You are not British!" Duncan the little boy of nine years was a trained patriot. I remember him till this day. Why don't we all learn from him? I hope we have the courage and freedom to tell

An Unpublished interview with

Ardeshir Zahedi



The Iranian Oral History Project of Harvard University's Center for Middle Eastern Studies recently published the text of an interview with Ardeshtir Zahedi, the last shah's son-in-law who also served as his ambassador to the United States and the United Kingdom and as his foreign minister. Zahedi died in 2021 at the age of 93. The interview was conducted by Habib Lajevardi in January 1992 at Zahedi's villa in Montreux, Switzerland, on the condition that the interview would be published only after Zahedi's death. Now, almost a year and a half after his death, the text of the 27-hour interview was published, revealing new details about the contemporary history of Iran under Shah Moham-

our friends and the people we work with what we think but at the same time put our envy and jealousy aside and chose the right captain for the ship so he can lead us safely to the shore.

mad Reza Pahlavi.

Ardeshir Zahedi was the son of General Fazlollah Zahedi, who replaced the nationalist Prime Minister Mohammad Mosaddegh following the 1953 coup d'état that was supported by the US and the UK. The interview starts with how his father, or "papa" as he calls him, came to know his mother, the daughter of Hossein Pirnia, also known as Motamen al-Molk, the speaker of the Iranian parliament twice, from 1914 to 1925 and from 1928 to 1929. The story goes that, in 1924, when Reza Khan, the future monarch who was at the time a general and the prime minister, wanted to enter parliament in full military uniform but Pirnia prevented him from doing so.

In his interview, Zahedi mentions this event but says that later his family grew close to Reza Khan who took over the throne in 1925.

Zahedi talks about how he

was born by cesarean section: "For several days my grandmother and my aunts and others prayed...and eventually it was agreed that they would pull me out by force and, as a result I became known as the 'long earlobe' because apparently they pulled me by my ear," Zahedi says jokingly.

He says his name on his birth certificate was Ardeshtir and his religious name was Fazlollah, like his father, but originally they wanted to name him Dariush. "my father was a friend of General Yazdanpanah who had a son by the name of Dariush who had recently died. So, to spare him discomfort, he sent a telegram, congratulating the birth of 'Ardeshtir'," Zahedi says.

Please read the rest of this interview in next issue of Azadi

Mitra navabi

Sanctification our lives

It is time for new beginnings
Beat the drums
Wake the slumbering gods
Let us reach for the stars.

Let us stretch to the limits of our being
To find the theme of the universe,
To find the Magic,
The mystery
To merge... dance...
And play with what lies beyond our grasp
And witness the birth of a new god
And bring him back with us
To sanctify our lives



CORONATION

By: Dr. Rosemary Cohen

Three of our friends are going through a bitter divorce. Their wives have decided to leave their conjugal life. All three men are in a state of shock and disbelief. They cannot understand the reason their wives want to end the twenty years of their union, bringing sadness, stress, and instability to everyone involved, especially to their children. Of course, they have had their arguments and misunderstandings like every other couple. In every marriage, there is bound to be disagreements; there is always a need for adjustment and compromise. Conflicts arise. Once they are dealt with, they are forgotten, and life goes on. But this time, it was different! The men were taken by surprise. None of the wives had previously talked about divorce. They were wondering if this has become an American phenomenon! In America, for various reasons, couples do not get the support and understanding they need from family and friends. Women are unlike the traditional Persian mothers who were selfless, who put their family's interest first, and gave themselves up entirely to the needs of their children and husband. Here they have a great deal of freedom which is good if used wisely. The three men were in disbelief. They were deeply miserable. They were still hoping that their wives would come back to their senses and change their minds. I knew their wives were serious about

divorce. One of them informed me that she had been thinking about divorce for some time. Her mother had persuaded her to remain in this marriage for the sake of their children who were unmarried, and a divorce could jeopardize their future. She had forced herself to remain in this union, but she could no longer continue. She had even contacted a divorce attorney a year ago, who had advised her how to end up winning this case and making the most profit! All the three husbands are successful medical doctors. They got married when they were still residents. They all worked hard, for long hours, with their wives by their side. Finally, they became successful and built a loving home. They moved from their small apartments to large, beautifully decorated mansions, with exquisite gardens and a pool, located in Beverly Hills, Bel Air and Malibu. Each family has two amazing children; they are studying in different colleges but come home for the holidays. They are saddened by the prospect of their parents' divorce.



Yet having witnessed their conflicts over a period of time, they must have anticipated the outcome on some level. We met them again, a few days prior to the British royal coronation. While we were talking, they asked for our opinion. I pointed out that women normally do not wake up in the morning and for no reason ask for divorce. There must have been signs of discontent which they had ignored. I said "You worked hard to give your families everything. I am sure that they complained to you at time, but you did not really listen to their pleas, nor did you understand their needs. You must have asked yourselves: "Why is she nagging so much? What is there to complain about? She has everything, what else does she want?" You should have known what was coming. All I can say is that nobody can intervene in a couple's lives. We can never understand what someone else is going through. From a distance I could never imagine that your lives would end up in divorce. Now with my knowledge of you

and after listening to all that you have said I can only confer that; "your wives have caught a virus, the same virus Iranians caught forty years ago when they asked for change of government and replaced Shah." Suddenly all three men laughed from the depth of their hearts for the first time. Laughter broke the hold of their mental preoccupation with divorce. Their minds were set free. They seemed satisfied with my response. I wish I could ask these women the same question that I asked from my Iranian revolutionary friends in Paris: "Che, margetune, khoshi be deletun zadeh?" (What is wrong with you, too much happiness has spoiled you.) I got to watch Charles's long-awaited coronation. This ceremony, with its rituals rooted in the historical past, was interesting. But it was a déjà vu. I was taken to the past. I was overcome with sadness. Subconsciously, I began to compare the coronation of Charles and Camelia to the Shah and Farah's coronation in Iran. Here was a 74 - year - old, new king, who looked like an old man, with an old queen consort. Of course, I do not know any of them. My personal feelings are created by just looking at the new coronation tape and the old pictures of Shah and Farah on YouTube. The Shah assumed the throne in 1921. In 1959, he married Farah Diba who was a student at that time. His coronation took place in 1967, on his forty-eighth birthday, when Farah Pahlavi

was only 29 years old. They both looked incredibly attractive, vigorous, full of life and energy. They were sympathetic, and handsome. Their first-born son, Reza Pahlavi, was only seven years old. A very handsome and wise-looking child! During the entire ceremony he amazed everyone because he was so well behaved from the beginning to the end of the ceremonies. The coronation of King Charles took place in Westminster Abbey which is one of the most beautiful historical buildings in London. The coronation of the shah took place in the magnificent Grand Mirror Hall of the Golestan Palace in Tehran. As its name indicates the hall is built entirely with carved mirrors, a different style than the Westminster Abbey, but equally, a beautiful historical building. The garments, capes and crowns were lavishly decorated with precious stones. The crowns were works of art, made by the finest jeweler, studded with precious stones. The shah's crown was used previously for the coronation of his father. But as it was the first time in the modern history of Iran that a woman was being crowned as the queen consort, her crown was made by a famous French jeweler. Both crowns are displayed in the Museum of Crowns Jewels in Tehran. Here I would like to tell an amusing anecdote. After the 1952 Egyptian Revolution Malek Farouk went into exile. It is recounted that he has said "The entire world is in revolt. Soon there will be only five Kings left—the King of England, the King of Spades, the King of Clubs, the King of Hearts, and the King of Diamonds." Now it seems that his



predictions are coming close to the truth. Though everybody has challenges in life, king Charles problems, because of his social position and because he represents Britain's old traditions, are more complicated. From childhood he has learnt to act superior, to keep his distance and act as if problems do not exist. He has admitted to having a relationship with Camila Parker Bowles while being married to Diana. In fact, they have both confessed. Religion denounces their action. But with the help of the media and a powerful PR, public opinion has turned in their favor. They were forgiven for their sins. They married and have now been coronated in Westminster Abbey by the Archbishop of Canterbury. Looking back in time, we notice that the laws have become bendable. Edward VIII had to abdicate to marry Mrs. Wallis Simpson, an American divorcee, something he could not do as the head of the Anglican Church. On his abdication the crown went to his younger brother King George VI, the grandfather of king Charles III. Now only 87 years later, Charles and Camila, who were having a relationship with each other while being married, ascended to the throne. Camila was

crowned as the queen of Great Britain, not queen consort as the king's mother late Queen Elizabeth II had suggested! Princess Diana in an infamous BBC Panorama interview in 1995, predicted that she could not see herself becoming queen of the United Kingdom because the "establishment "she married into didn't desire that. The Shah did not have such scandalous problems in his family. He had four amazing children. His wife was a modern woman who respected the old traditions. Together, they worked hard to serve the people. The most devastating problems they faced were: illiteracy and foreign interferences. But even more damaging were the lies and false rumors, spread by envious and jealous so-called friends who destroyed the country for their ambitions! I don't intend to analyze the political, technical, or intellectual reasons that the revolution in Iran took place. I am only exposing some of the more simple and benign reasons that may have played a major role in the revolution. The opposition had tried coups d'états and assassinations against the shah and his government but failed. The two remaining methods left



for the opposition were flattery and rumors. They chose the psychological approaches that were hard to stop. One of the worst sins mentioned in the Torah is: "Lashon harra". Bad mouthing. The tongue is compared to a sharp sword that cuts deep. The inflicted wound because the "establishment "she married into didn't desire that. The Shah did not have such scandalous problems in his family. He had four amazing children. His wife was a modern woman who respected the old traditions. Together, they worked hard to serve the people. The most devastating problems they faced were: illiteracy and foreign interferences. But even more damaging were the lies and false rumors, spread by envious and jealous so-called friends who destroyed the country for their ambitions! I don't intend to analyze the political, technical, or intellectual reasons that the revolution in Iran took place. I am only exposing some of the more simple and benign reasons that may have played a major role in the revolution. The opposition had tried coups d'états and assassinations against the shah and his government but failed. The two remaining methods left

Persepolis Terrace: Architecture, Reliefs, And Finds

The magnificent palace complex at Persepolis was founded by Darius the Great around 518 B.C., although more than a century passed before it was finally completed. One of the great imperial dynastic centers, the wealth of the Achaemenid Persian empire was evident in all aspects of its construction. The splendor of Persepolis, however, was short-lived; the palaces were looted and burned by Alexander the Great in 330 B.C. The ruins were not excavated until the Oriental Institute of the University of Chicago sponsored an archaeological expedition to Persepolis and its environs under the supervision of Professor Ernst Herzfeld from 1931 to 1934, and Erich F. Schmidt from 1934 to 1939

The magnificent ruins of Persepolis lie at the foot of Kuh-i-Rahmat, or "Mountain of Mercy," in the plain of Marv Dasht about 400 miles south of the present capital city of Teheran.

The exact date of the founding of Persepolis is not known. It is assumed that Darius I began work on the platform and its structures between 518 and 516 B.C., visualizing Persepolis as a show place and the seat of



his vast Achaemenian Empire. He proudly proclaimed his achievement; there is an excavated foundation inscription that reads, "And Ahuramazda was of such a mind, together with all the other gods, that this fortress (should) be built. And (so) I built it. And I built it secure and beautiful and adequate, just as I was intending to."¹ But the security and splendor of Persepolis lasted only two centuries. Its majestic audience halls and residential palaces perished in flames when Alexander the Great conquered and looted Persepolis in 330 B.C. and, according to Plutarch, carried away its treasures on 20,000 mules and 5,000 camels.²

From the time of its barbaric destruction until A.D.

1620, when its site was first identified, Persepolis lay buried under its own ruins. During the following centuries many people traveled to and described Persepolis and the ruins of its Achaemenid palaces. Many of their observations were later condensed and published by George N. Curzon in *Persia and the Persian Question* (London and New York, 1892). But scholarly and scientifically planned work was not undertaken until 1931. Then Ernst Herzfeld, at that time Professor of Oriental Archaeology in Berlin, was commissioned by James H. Breasted, Director of the Oriental Institute of the University of Chicago, to undertake a thorough exploration, excavation and, if possible, restoration of

the remains of Persepolis. Thus, Herzfeld, in 1931 became the first field director of the Oriental Institute's Persepolis Expeditions. In 1931–34, assisted by his architect, Fritz Krefter, he uncovered on the Persepolis Terrace the beautiful Eastern Stairway of the Apadana and the small stairs of the Council Hall. He also excavated the Harem of Xerxes. When Herzfeld left in 1934, Erich F. Schmidt took charge. He continued the large-scale excavations of the Persepolis complex and its environs until the end of 1939, when the onset of the war in Europe put an end to his archaeological work in Iran. During the last years of excavating, the University Museum in Philadelphia and the Museum of Fine Arts in Boston had

joined the Oriental Institute in order to cope with the tremendous work at hand.³

Schmidt's expedition staff, though varying from year to year, consisted mainly of his assistant Donald E. McCown, architect John S. Bolles and assistant Elliot F. Noyes (both later replaced in 1937 by Richard C. Haines), photographer Boris Dubensky, and various draftsmen, recorders, mechanics, and the like. The digging crew, recruited from villagers, fluctuated from 200 to 500 men. Elaborating on this, Schmidt wrote that at the beginning of each season about 20 to 30 laborers arrived from Damghan, old-time workers, honest peasants and trusted hands, who were trained for the delicate job of excavating. They, in turn, recruited the bulk of the digging crew.

The Apadana

By far the largest and most magnificent building is the Apadana, begun by Darius and finished by Xerxes, that was used mainly for great receptions by the kings. Thirteen of its seventy-two columns still stand on the enormous platform to which two monumental stairways, on the north and on the east, give access. They are adorned with rows of beautifully executed reliefs showing scenes from the New Year's festival and processions of representatives of twenty-three subject nations of the Achaemenid Empire, with court notables and Persians and Medes, followed by soldiers and guards, their horses, and royal chariots. Delegates



in their native attire, some completely Persian in style, carry gifts as token of their loyalty and as tribute to the king. These gifts include silver and gold vessels and vases, weapons, woven fabrics, jewelry, and animals from the delegates' own countries. Although the overall arrangement of scenes seems repetitive, there are marked differences in the designs of garments, headdresses, hair styles, and beards that give each delegation its own distinctive character and make its origin unmistakable. Another means by which the design achieves diversity is by separating various groups or activities with stylized trees or by using these trees alone to form ornamental bands. There is also an intentional usage of patterns and rhythms that, by repeating figures and groups, conveys a grandiose ornamental impression.

"The Gate of All Countries,"

To the north of the Apadana stands the impressive Gate of Xerxes, from which a broad stairway descends. Xerxes, who built this structure, named it "The Gate of All Countries," for all visitors had to pass

through this, the only entrance to the terrace, on their way to the Throne Hall to pay homage to the king. The building consisted of one spacious room whose roof was supported by four stone columns with bell-shaped bases. Parallel to the inner walls of this room ran a stone bench, interrupted at the doorways. The exterior walls of the structure, made of thick mud brick, were decorated with numerous niches. Each of the three walls, on the east, west, and south, had a very large stone doorway. A pair of colossal bulls guarded the western entrance; two



assyrianized man-bulls stood at the eastern doorway. Engraved above each of the four colossi is a trilingual inscription attesting to Xerxes having built and completed the gate. The doorway on the south, opening toward the Apadana, is the widest of the three. Piv-

oting devices found on the inner corners of all the doors indicate that they must have had two-leaved doors, which were probably made of wood and covered with sheets of ornamented metal.

The Palace of Darius

Twelve columns supported the roof of the central hall from which three small stairways descend. Reliefs on these stairways depict servants coming up the steps carrying animals and food in covered dishes to be served at the king's tables. On the eastern and western doorjambs are reliefs showing the king in formal dress leaving the palace, followed by two attendants; reliefs on the northern and southern doorways depict the king in combat with monsters.

Xerxes' Palace

Xerxes' Palace, almost twice

Pars Mass Media,Inc. P.O.Box 455,Westwood MA 02090

AZADI

No5,Vol.14 ; 21 June, 2023 . Published by Pars Mass Media, Inc.



Coronation (page 4 -English section)